

«قرآن و عصر ما»

تقدیم به:

ثقلین (قرآن و عترت)

سیما ام الائمه فاطمه الزهراء (سلام الله علیها)

و

ابوان (مادر و پدر)

خصوصا پدرم مشوقم در علم

و

اهل (خانواده)

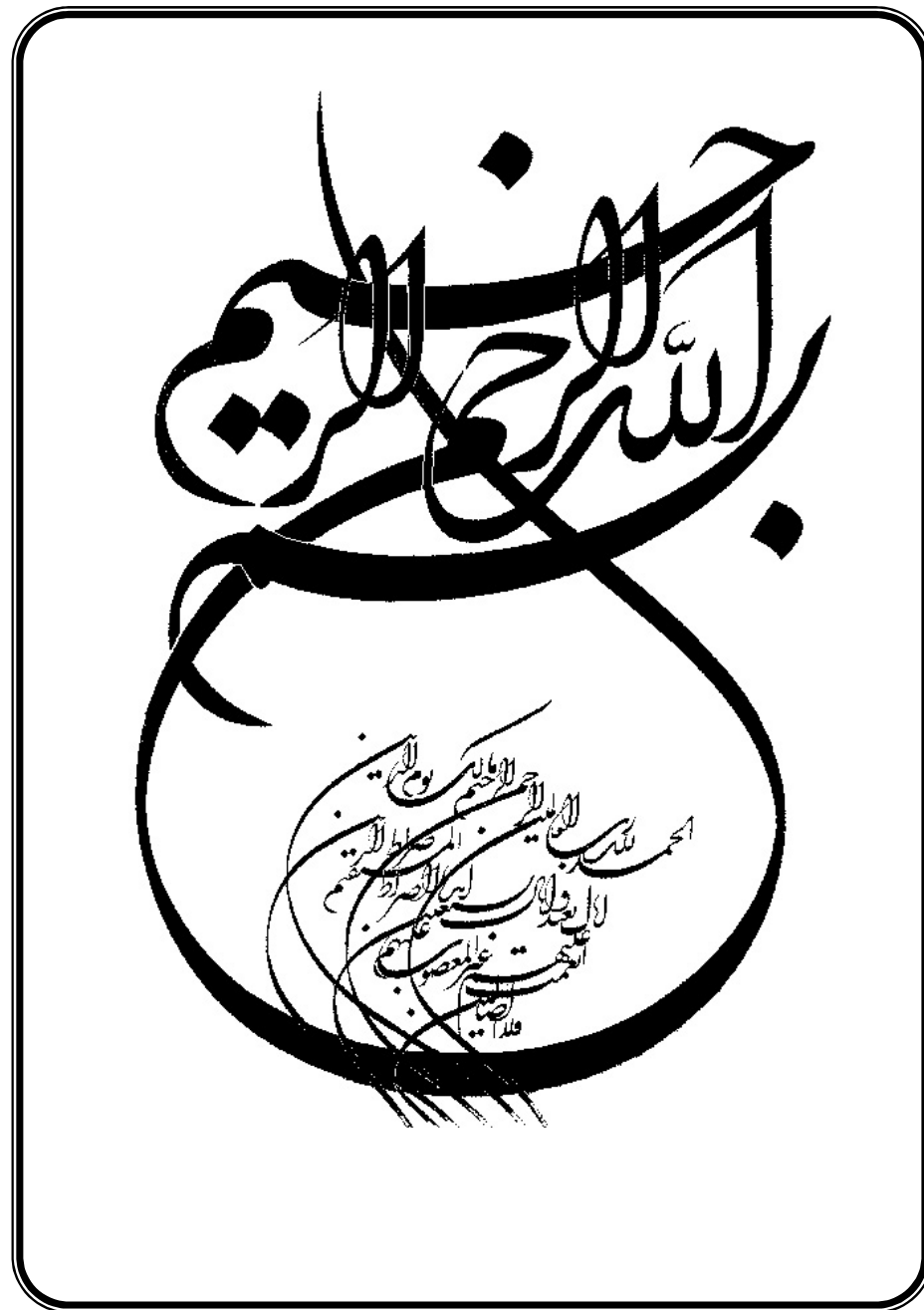
خصوصا همسر فداکارم

و

موالیانم (اساتیدم)

سیما سیدنا الاستاد

حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی



فهرست کتاب

- ۱- جایگاه تعالیم آسمانی ۷
- ۲- فرزندکشی عصر ما (جاهلیت مدرن)..... ۹
- ۳- بردگی در عصر ما ۱۰
- ۴- جاهلیت زنان در عصر ما ۱۴
- ۵- راه جلب برکات ۱۹
- ۶- اکثریت ۲۲
- ۷- جایگاه مردم ۲۷
- ۸- قانون‌گزاری ۳۰
- ۹- نوگرایی یا کهنه‌گرایی ۳۱
- ۱۰- استعمار فکری ۳۳
- ۱۱- اصلاحات ۳۴
- ۱۲- دشمنی در لباس دوستی ۳۵
- ۱۳- ارتباط با کفار ۳۸
- ۱۴- عقاب فراگیر ۴۰
- ۱۵- تلاش مالی کفار ۴۲
- ۱۶- انواع تبلیغات شیطانیه ۴۳
- ۱۷- تکیه بر غیر خدا ۴۷
- ۱۸- تفکر ۴۸
- ۱۹- تحریم اقتصادی ۵۲
- ۲۰- استخفاف عقول ۵۳
- ۲۱- مال و دنیا ۵۴
- ۲۲- مسیر عملی جوامع ۵۹

- ۲۳- تجهیز همه جانبه ۶۳
- ۲۴- سیاست اسلامی ۶۶
- ۲۵- سوژه به دشمن ندهیم ۶۸
- ۲۶- نفی و اثبات ۷۰
- ۲۷- زندگی آگاهانه ۷۱
- ۲۸- کفران نعمت ۷۲
- ۲۹- اصول اجتماعی ۷۴
- ۳۰- اخوت اسلامی ۷۷
- ۳۱- حیثیت اجتماعی ۷۹
- ۳۲- تعاون اجتماعی ۸۴
- ۳۳- برنامه جامعه قرآنی ۸۷
- ۳۴- حریم جامعه ۸۸
- ۳۵- مذهب علیه مذهب ۹۱
- ۳۶- سلامت اقتصاد اجتماعی ۹۸
- ۳۷- محاصره اجتماعی ۱۰۱
- ۳۸- آثار اجتماعی گناه ۱۰۳
- ۳۹- آمادگی و استقامت ۱۰۶
- ۴۰- انحرافات مذهبی ۱۰۸
- ۴۱- امر به معروف و نهی از منکر ۱۰۹

تقریظ سرور ارجمند و استاد معظم حضرت آیت الله حاج سید حسن امامی

بسمه تعالی

بعدالحمد و الصلوة، قال رسول الله (صلی الله علیه وآله وسلم):

«فَإِذَا التَّبَسَّتْ عَلَيْكُمْ الْفِتْنُ كَقَطْعِ اللَّيْلِ الْمُظْلِمِ فَعَلَيْكُمْ بِالْقُرْآنِ فَإِنَّهُ شَافِعٌ مُشَفَّعٌ وَ مَاحِلٌ مُصَدَّقٌ مَنْ جَعَلَهُ أَمَامَهُ قَادَهُ إِلَى الْجَنَّةِ وَ مَنْ جَعَلَهُ خَلْفَهُ سَاقَهُ إِلَى النَّارِ» (بحار الأنوار/ج : ۸۹/ص : ۱۷)

کتاب شریف قرآن و عصر ما یادگاری از مرحوم حجة الاسلام والمسلمین آقای شیخ سعید اسلامی (طاب ثراه) می باشد. آن مرحوم از موالیان مخلص اهل بیت (علیهم السلام) و از مروجین مکتب آن بزرگواران بود. او یک روحانی مخلص و خدوم و وارسته بود و به قرآن و عترت عشق می ورزید و پیوسته عمر شریف خود را در خدمت به مکتب تشیع صرف نمود. رحلت این روحانی دلسوز عالم روحانیت را داغدار کرد. خداوند متعال او را با پیغمبرانش محشور فرماید و درجاتش عالی است، متعالی فرماید. امید است این اثر ارزنده ذخیره‌ی آخرت ایشان باشد.

والسلام علیکم و رحمة الله و برکاته

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

مقدمه

قرآن چراغ هدایت و راهنمای دیروز و امروز و فردای ماست. ملاک سعادت بشریت و بهترین راه برای شناخت دشمنان و نقشه‌هایشان و راه‌های مقابله با آنها است. با معرفت و آگاهی قرآنی انسان عصر ما خصوصاً جامعه اسلامی می‌تواند پیش روی خود را روشن نماید، و حال و آینده خود را بسازد. مجموعه پیش روی شما نگاهی قرآنی به عصر ما و مسائل اجتماعی آن است. البته از بیانات نورانی عترت نیز به مناسبت بهره گرفته‌ایم. الهی در پناه کلامت در فهم آن و عمل به قرآن و خدمت به آن موفقمان بدار.

سعید اسلامی



«جایگاه تعالیم آسمانی»

«وَلَوْ أَنَّهُمْ أَقَامُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنزِلَ إِلَيْهِمْ مِنْ رَبِّهِمْ لَأَكْلُوا مِنْ

فَوْقِهِمْ وَمِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ» (مائده - ۶۶)

و اگر آنها تورات و انجیل و آنچه بر آنها از طرف پروردگارشان نازل شده (قرآن) را برپا دارند از آسمان و زمین روزی خواهند خورد.

«الر كِتَابٌ أَنْزَلْنَاهُ إِلَيْكَ لِتُخْرِجَ النَّاسَ مِنَ الظُّلُمَاتِ إِلَى النُّورِ بِإِذْنِ رَبِّهِمْ إِلَى

صِرَاطِ الْعَزِيزِ الْحَمِيدِ» (ابراهیم - ۱)

الف، لام، راء، کتابی است که آن را به سوی تو فرود آوردیم تا مردم را به اذن پروردگارشان از تاریکیها به سوی روشنایی بیرون آوری به سوی راه آن شکست ناپذیر ستوده.

پیروی از تعلیمات آسمانی انبیاء تنها برای سر و سامان دادن به زندگی پس از مرگ نیست بلکه بازتاب گسترده‌ای در سرتاسر زندگی مادی انسان‌ها نیز دارد.

جمعیت‌ها را قوی، و صفوف را فشرده و نیروها را متراکم و نعمت‌ها را پربرکت و امکانات را وسیع و زندگی را مرقه و امن و امان می‌سازد.

در نظام هستی ایمان افراد، در زمین و ابر و باران و کشاورزی و محصولات نقش دارد. کتب آسمانی، قانون اساسی و محور و راهنمای همه حرکت‌هاست، تنها تلاوت کتاب آسمانی کافی نیست، اقامه آن لازم است و مانند پرچم در جبهه‌هاست که باید برپا داشته شود. نور وسیله بینایی، بیداری، حرکت و رشد است، همانگونه که همه این‌ها در کتاب آسمانی و راه خدا موجود است.

ثروت‌های عظیم مادی و نیروهای فراوان انسانی امروز در دنیای بشریت بر اثر انحراف از این تعلیمات به صورت سلاح‌های مرگبار و کشمکش‌های بی‌دلیل و کوشش‌های ویرانگر نابود می‌گردد دلیل زنده این حقیقت است. امروز حجم ثروت‌هایی که در جهت تخریب دنیا به کار می‌رود، هرگاه بیشتر از ثروت‌هایی که در مسیرهای سازنده مصرف می‌شود نباشد از آن هم کمتر نیست. امروز مغزهای متفکری که برای تکمیل و توسعه و تولید سلاح‌های جنگی و کشمکش‌های استعماری کار می‌کند، قسمت مهمی از نیروهای ارزنده انسانی را تشکیل می‌دهد و چقدر نوع بشر به این سرمایه‌ها و این مغزهایی که بیهوده از بین می‌رود، برای رفع نیازمندی‌هایش محتاج است و چقدر چهره دنیا زیبا و خواستنی و جالب بود اگر همه اینها در راه آبادی به کار گرفته می‌شدند.

استفاده کامل از برکات زمین و آسمان درگرو حاکمیت برنامه‌های آسمانی در جامعه می‌باشد. جامعترین برنامه الهی قرآن می‌باشد.

به گفته امیر مؤمنان علی(علیه‌السلام): بهار دلها و سرچشمه علوم و دانش‌ها همه در قرآن است، و همچنین درمان همه بیماری‌های فکری و اخلاقی و اجتماعی و سیاسی را باید در آن جست. «فَاسْتَشْفُوهُ مِنْ أَدْوَائِكُمْ» (بحارالانوار/ج: ۸۹/ص: ۲۳)

این بیان دلیل بر این است که بر خلاف سیره بسیاری از مسلمانان امروز که به قرآن به عنوان یک کتاب مقدس که تنها برای خواندن و ثواب بردن نازل شده می‌نگرند کتابی است برای عمل در سراسر زندگی انسان‌ها، باید چنین کتابی در متن زندگی مسلمانان جا گیرد و قانون اساسی زندگی آنان را تشکیل دهد، و همیشه موضوع بحث و بررسی و مطالعه و دقت برای عمل کردن بیشتر و بهتر باشد.

فراموش کردن این کتاب بزرگ آسمانی و روی آوردن به مکتب‌های انحرافی شرق و غرب یکی از عوامل مؤثر عقب افتادگی و ضعف و ناتوانی مسلمین است.

علی(علیه السلام): بدانید هیچکس از شما بعد از دارا بودن قرآن کمترین نیاز و فقر ندارد و احدی قبل از دارا بودن قرآن بی نیاز نخواهد بود.

و چقدر دردناک است بیگانگی ما از قرآن و آشنائی بیگانگان به قرآن و چه رنج آور است که بهترین وسیله سعادت در خانه ما باشد و ما به دنبال آن گرد جهان بگردیم و چه مصیبت بار است در کنار چشمه آب حیات تشنه کام، جان دادن، و یا در بیابان‌های برهوت به دنبال سراب دویدن!

عجب اینکه هر قدر از این اصول قرآنی فاصله گرفته‌ایم به درد و رنج و ذلت و نکبت بیشتری گرفتار شده‌ایم، ولی باز متوجه نیستیم از کجا ضربه می‌خوریم! باز حمیت‌های جاهلیت مانع اندیشه و تجدید نظر و بازگشت به قرآن است. خدایا ما را از این خواب عمیق و خطرناک بیدار کن.



«فرزندکشی عصر ما» (جاهلیت مدرن)

«وَلَا تَقْتُلُوا أَوْلَادَكُمْ مِنْ إِمْلَاقٍ نَحْنُ نَرْزُقُكُمْ وَإِيَّاهُمْ» (انعام-۱۵۱)

و فرزندانان را از (ترس) فقر نکشید، ما شما و آنها را روزی می‌دهیم.

با نهایت تاسف این عمل جاهلی در عصر و زمان ما در شکل دیگری تکرار می‌شود. به عنوان کمبود احتمالی مواد غذایی روی زمین، کودکان بی‌گناه در عالم جنینی از طریق کورتاژ به قتل می‌رسند.

امروز برای سقط جنین دلائل بی‌اساس دیگری نیز ذکر می‌کنند، ولی فقر یکی از دلائل عمده آن است.

عصر جاهلیت در زمان ما به شکل دیگری تکرار می‌شود و جاهلیت عصر ما حتی در جهانی وحشتناک‌تر و گسترده‌تر از جاهلیت قبل از اسلام است.

در جاهلیت قبل از اسلام شخص دختران را زنده بگور می‌کردند، و در جاهلیت عصر ما شخصیت و کرامت انسانی آنان را دفن می‌کنند.

اهتمام و دغدغه پدر و مادر در مکتب قرآنی ابتدا معنویت و تربیت فرزند است و رزاق را خدا می‌دانند و در عین حرکت و تلاش برکت و وسعت و تنگی رزق را به دست او می‌دانند.



«بردگی در عصر ما»

«... وَلَا تَكْرِهُوا قَتِيَاتِكُمْ عَلَى الْبِغَاءِ إِنْ أَرَدْنَ تَحَصُّنًا لِيَبْتِغُوا عَرَضَ الْحَيَاةِ

الدُّنْيَا وَمَنْ يُكْرِهِنَّ فَإِنَّ اللَّهَ مِنْ بَعْدِ إِكْرَاهِهِنَّ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (نور-۳۳)

و کنیزان خود را برای تحصیل متاع دنیا مجبوره خود فروشی نکنید، اگر می‌خواهند پاک بمانند و هر کس آنها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند بعد از این اکراه غفور و رحیم است (توبه کنید و برای همیشه این عمل ننگین را ترک گوئید)

بعضی از مفسران در شأن نزول این جمله گفته‌اند: عبدالله بن ابی، شش کنیز داشت که آنها را مجبور به کسب درآمد برای او از طریق خود فروشی می‌کرد. هنگامی که حکم اسلام درباره مبارزه با اعمال منافی با عفت (در این سوره) صادر شد آنها خدمت پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمدند و از این ماجرا شکایت کردند آیه فوق نازل شد و از این کار نهی کرد.

این آیه نشان می‌دهد که تا چه حد در عصر جاهلیت مردم گرفتار انحطاط و سقوط اخلاقی بودند که بعد از ظهور اسلام نیز بعضاً به کار خود ادامه می‌دادند تا اینکه آیه فوق نازل شد و به این وضع ننگین خاتمه داد.

اما متأسفانه در عصر ما که بعضی آن را عصر جاهلیت قرن بیستم نام نهاده‌اند، در بعضی از کشورها که دم از تمدن و حقوق بشر می‌زنند این عمل به شدت ادامه دارد. درست است که غربی‌ها به اصطلاح پیش‌قدم در الغای بردگی بودند، اما وقتی دقیقاً مسأله را بررسی می‌کنیم، می‌بینیم بردگی نه تنها ریشه‌کن نشد بلکه به صورت خطرناک‌تر و وحشتناک‌تری یعنی در شکل استعمار ملتها و بردگی مستعمرات آشکار گشت، بطوری که هر قدر بردگی فردی رو به ضعف می‌گذاشت بردگی دسته جمعی و استعمار قوی‌تر و نیرومندتر می‌شد. امپراطوری انگلستان که پیش‌قدم در الغای بردگی بود، پیش‌قدم در امر استعمار نیز محسوب می‌شود!

جناياتی که استعمارگران غربی در طول مدت استعمار خود انجام دادند، نه تنها کمتر از جنايات دوران بردگی نبود، بلکه از شدت و گسترش بیشتری برخوردار بود. حتی بعد از آزاد شدن مستعمرات باز بردگی ملتها ادامه یافت، چرا که این آزادی، آزادی به اصطلاح سیاسی بود، ولی استعمار اقتصادی و فرهنگی هنوز در بسیاری از مستعمرات آزاد شده و غیر آن حکم‌فرما است.

مخصوصاً کشورهای کمونیستی که برای مسأله الغای بردگی بیش از همه سینه چاک می‌کنند خود گرفتار یک نوع برده‌داری شرم‌آور عمومی هستند، و مردمی که در این کشورها زندگی می‌کنند مانند بردگان کمترین اختیاری از خود ندارند و همه چیز آنها را گردانندگان حزب کمونیست تعیین می‌کنند و اگر کسی اظهارنظر مخالفی کند یا به اردوگاه‌های کار اجباری فرستاده می‌شود، یا در سیاه‌چال زندان می‌افتد، و یا اگر از دانشمندان باشد، به عنوان بیمار روانی! روانه تیمارستان‌ها می‌گردد. خلاصه اینکه بردگی تابع اسم نیست، آنچه زشت و ناپسند است مفهوم و محتوای بردگی است، و می‌دانیم این مفهوم و محتوا در کشورهای استعمار زده و در ممالک کمونیستی به بدترین اشکال پیاده می‌شود.

نتیجه اینکه الغای بردگی در جهان امروز صوری بوده و در حقیقت تنها یک تغییر شکل است!

گرچه ظاهراً بردگی به صورت سابق وجود ندارد، ولی در دنیای به اصطلاح متمدن جانیاتی می‌شود که از دوران بردگی به مراتب وحشتناک‌تر است.

ذکر این نکته نیز لازم است که جمله «إِنَّ أَرْذَنَ تَحْصَنًا» (اگر آنها می‌خواهند پاک بمانند) مفهومش این نیست که اگر خود آن زن‌ها مایل به این کار باشند اجبار آنها مانعی ندارد، بلکه این تعبیر از قبیل منتفی به انتفاء موضوع است، زیرا عنوان اکراه در صورت عدم تمایل صادق است و گرنه خودفروشی و تشویق به آن به هر حال گناه بزرگی است، و بر فرض رضایت طرفین حرام خدا حلال نمی‌شود. این تعبیر برای این است که اگر صاحبان این کنیزان مختصر غیرتی داشته باشند، به غیرت آنها بر بخورد. مفهوم آیه این است این کنیزان که ظاهراً در سطح پائین‌تری قرار دارند، مایل به این آلودگی نیستند. شما که آن همه ادعا دارید، چرا تن به چنین پستی می‌دهید؟!

در پایان روش قرآن است برای اینکه راه بازگشت را نبندد و آنها را تشویق به توبه و اصلاح کند می‌گوید: و هر کس آن‌ها را بر این کار اکراه کند (سپس پشیمان گردد) خداوند غفور و رحیم است.

این جمله چنان که گفتیم ممکن است اشاره به وضع صاحبان آن کنیزان باشد که از گذشته تاریک و ننگین خود پشیمان و آماده توبه و اصلاح خویش هستند، و یا اشاره به آن زنانی است که تحت فشار و اجبار تن به اینکار می‌دادند.

سرنوشت دردناک بردگان در گذشته بردگان در طول تاریخ سرنوشت بسیار دردناکی داشته‌اند، به عنوان نمونه بردگان اسپارت‌ها را که به اصطلاح قومی متمن بودند در نظر می‌گیریم، به قول نویسنده روح القوانین غلامان اسپارتی به قدری بدبخت بودند که تنها غلام یک نفر نبودند، بلکه غلام تمام جامعه محسوب می‌شدند، و هر کس بدون ترس از قانون می‌توانست هر قدر بخواهد غلام خود یا

دیگری را آزار و شکنجه دهد، و در حقیقت زندگانی آنها از حیوانات نیز بدتر بود. از زمانی که بردگان را از کشورهای عقب افتاده صید می‌کردند تا هنگامی که در بازارهای فروش عرضه می‌شد، بسیاری از آنها می‌مردند و باقیمانده وسیله‌ای بودند، برای بهره‌گیری برده‌فروشان طمّاع و اندک غذایی که به آنها می‌دادند برای زنده ماندن و کارکردن بود، و به هنگام پیری و بیماری‌های صعب آنها را به حال خود رها می‌کردند تا به شکل دردناکی جان دهند. لذا نام بردگی در طول تاریخ با انبوهی از جنایات هولناک همراه است.

با روشن شدن این چند نکته به صورت فشرده به طرح اسلام در زمینه آزادی تدریجی بردگان باز می‌گردیم. آنچه غالباً مورد توجه قرار نمی‌گیرد این است که اگر نظام غلطی در بافت جامعه‌ای وارد شود، ریشه‌کن کردن آن احتیاج به زمان دارد، و هر حرکت حساب نشده نتیجه معکوسی خواهد داشت، درست همانند انسانی که به یک بیماری خطرناک مبتلا شده و بیماریش کاملاً پیشرفت نموده است، و یا شخص معتادی که ده‌ها سال به اعتیاد زشت خود خو گرفته، در اینگونه موارد حتماً باید از برنامه‌های زمانبندی شده استفاده کرد.

صریح‌تر بگوئیم: اگر اسلام طبق یک فرمان عمومی دستور می‌داد همه بردگان موجود در آن را آزاد کنند، چه بسا بیشتر آنها تلف می‌شدند، زیرا گاه نیمی از جامعه را بردگان تشکیل می‌دادند، آنها نه کسب و کار مستقلی داشتند، و نه خانه و لانه و وسیله‌ای برای ادامه زندگی.

اگر در یک روز و یک ساعت معین همه آزاد می‌شدند یک جمعیت عظیم بیکار ظاهر می‌گشت که هم زندگی خودش با خطر مواجه بود و هم ممکن بود نظم جامعه را مختل کند و به هنگامی که محرومیت به او فشار می‌آورد به همه جا حمله‌ور شود و درگیری و خونریزی به راه افتد.

اینجا است که باید تدریجاً آزاد شوند، و جذب جامعه گردند، نه جان خودشان به خطر بیفتد و نه امنیت جامعه را به خطر اندازند، و اسلام درست این برنامه حساب

شده را تعقیب کرد. همانگونه که در بالا آوردیم اسلام تنها در یک مورد اجازه برده‌گیری می‌دهد و آن در مورد اسیران جنگی است، آن هم هرگز جنبه الزامی ندارد.

در حالی که در عصر ظهور اسلام، و قرن‌ها بعد از آن برده‌گیری از طریق زور و حمله به کشورهای سیاه‌پوستان و دستگیر کردن انسانهای آزاد، و تبدیل آنها به بردگان، بسیار زیاد بود، و گاهی در مقیاس‌های وحشتناک روی آن معامله می‌شد، بطوری که در اواخر قرن ۱۸ میلادی دولت انگلستان هر سال دویست هزار برده را معامله می‌کرد، و هر سال یک صد هزار نفر را از آفریقا گرفته و به صورت بردگان به آمریکا می‌بردند.

کوتاه سخن اینکه کسانی که به برنامه اسلام در مورد بردگان خود خرده‌گیری می‌کنند از دور سخنی شنیده‌اند، و از اصول این برنامه و جهت‌گیری آن که همان آزادی تدریجی و بدون ضایعات بردگان است.

اطلاع دقیقی ندارند و یا تحت تاثیر افراد مغرضی قرار گرفته‌اند که به گمان خود این را نقطه ضعف مهمی برای اسلام شمرده و روی آن تبلیغات دامنه‌داری به راه انداخته‌اند.



«جاهلیت زنان در عصر ما»

«یا نِسَاءَ النَّبِيِّ لَسْتُنَّ كَأَحَدٍ مِنَ النِّسَاءِ إِنِ اتَّقَيْتُنَّ فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا» (احزاب-۳۲) «وَقَرْنَ فِي بُيُوتِكُنَّ وَلَا تَبَرَّجْنَ تَبَرُّجَ الْجَاهِلِيَّةِ الْأُولَى...» (احزاب-۳۳)

ای همسران پیامبر! شما همچون یکی از زنان معمولی نیستید اگر تقوی پیشه کنید، بنابر این به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگوئید که بیماردلان در شما طمع

کنند و سخن شایسته بگوئید * و در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین (در میان مردم) ظاهر نشوید...

شما به خاطر انتسابتان به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از یک سو و قرار گرفتن در کانون وحی و شنیدن آیات قرآن و تعلیمات اسلام از سوی دیگر دارای موقعیت خاصی هستید که می‌توانید سرمشقی برای همه زنان باشید چه در مسیر تقوا و چه در مسیر گناه! بنابراین موقعیت خود را درک کنید و مسئولیت سنگین خویش را به فراموشی نسپارید و بدانید که اگر تقوا پیشه کنید در پیشگاه خدا مقام بسیار ممتازی خواهید داشت.

به دنبال این مقدمه که طرف را برای پذیرش مسئولیت‌ها آماده می‌سازد و به آنها شخصیت می‌دهد، نخستین دستور در زمینه عفت را صادر می‌کند و مخصوصاً به سراغ یک نکته باریک می‌رود، تا مسائل دیگر در این رابطه خود بخود روشن گردد. می‌فرماید بنابراین به گونه‌ای هوس‌انگیز سخن نگوئید که بیمار دلان در شما طمع کنند، بلکه به هنگام سخن گفتن، جدی و خشک و بطور معمولی سخن بگوئید، نه همچون زنان کم شخصیت که سعی دارند با تعبیرات تحریک کننده که گاه توأم با ادا و اطوار مخصوصی است که افراد شهوت‌ران را به فکر گناه می‌افکند سخن بگوئید.

تعبیر به «الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ» (کسی که در دل او بیماری است) تعبیر بسیار گویا و رسائی است از این حقیقت که غریزه جنسی در حد تعادل و مشروع عین سلامت است، اما هنگامی که از این حد بگذرد، نوعی بیماری خواهد بود.

تا آنجا که گاه به سر حد جنون می‌رسد که از آن تعبیر به جنون جنسی می‌کنند و امروز دانشمندان انواع و اقسامی از این بیماری روانی را که بر اثر طغیان این غریزه و تن در دادن به انواع آلودگی‌های جنسی و محیط‌های کثیف به وجود می‌آید در کتب خود شرح داده‌اند.

در پایان آیه دومین دستور را به این گونه شرح می‌دهد: شما باید به صورت شایسته‌ای که مورد رضای خدا و پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و توأم با حق و عدالت باشد سخن بگوئید، در حقیقت جمله «فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ» اشاره به کیفیت سخن گفتن دارد و جمله «قُلْنَ قَوْلًا مَّعْرُوفًا» اشاره به محتوای سخن. البته قول معروف (گفتار نیک و شایسته) معنی وسیعی دارد که علاوه بر آنچه گفته شد، هرگونه گفتار باطل و بیهوده و گناه‌آلود و مخالف حق را نفی می‌کند.

ضمناً جمله اخیر می‌تواند، توضیحی برای جمله نخست باشد، مبدا کسی تصور کند که باید برخورد زنان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با مردان بیگانه دور از ادب باشد، بلکه باید برخورد شایسته و مؤدبانه و در عین حال بدون هیچگونه جنبه‌های تحریک آمیز باشد. سپس سومین دستور را که آن در زمینه رعایت عفت است چنین بیان می‌کند: شما در خانه‌های خود بمانید و همچون جاهلیت نخستین در میان جمعیت ظاهر نشوید و اندام و وسائل زینت خود را در معرض تماشای دیگران قرار ندهید.

منظور از جاهلیت اولی چیست؟

ظاهراً همان جاهلیتی است که مقارن عصر پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بوده، و به طوری که در تواریخ آمده در آن موقع زنان حجاب درستی نداشتند و دنباله روستی‌های خود را به پشت سر می‌انداختند به طوری که گلو و قسمتی از سینه و گردن‌بند و گوشواره‌های آنها نمایان بود، و به این ترتیب قرآن همسران پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را از این گونه اعمال باز می‌دارد.

بدون شک این یک حکم عام است، و تکیه آیات بر زنان پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به عنوان تأکید بیشتر است، درست مثل اینکه به شخص دانشمندی بگوئیم تو که دانشمندی دروغ مگو مفهومش این نیست که دروغ گفتن برای دیگران مجاز است، بلکه منظور این است که یک مرد عالم باید به صورت مؤکدتر و جدی‌تری از این کار پرهیز کند.

به هر حال این تعبیر نشان می‌دهد که جاهلیت دیگری همچون جاهلیت عرب در پیش است که ما امروز در عصر خود آثار این پیشگویی قرآن در دنیای متمدن مادی را می‌بینیم. ولی مفسران پیشین نظر به اینکه چنین امری را پیش بینی نمی‌کردند، برای تفسیر این کلمه به زحمت افتاده بودند، لذا جاهلیت اولی را به فاصله میان آدم و نوح و یا فاصله میان عصر داود و سلیمان که زنان با پیراهن‌های بدن‌نما بیرون می‌آمدند تفسیر کرده‌اند، تا جاهلیت قبل از اسلام را جاهلیت ثانیه بدانند!

ولی چنانکه گفتیم نیازی به این سخنان نیست بلکه ظاهر این است جاهلیت اولی همان جاهلیت قبل از اسلام است که در جای دیگر قرآن نیز به آن اشاره شده و جاهلیت ثانیه جاهلیتی است که بعداً پیدا خواهد شد. (همچون جاهلیت عصر ما) جمعی از مفسران گوئی نتوانستند باور کنند که بعد از ظهور اسلام، نوع دیگر جاهلیت در جهان پا به عرصه وجود خواهد گذاشت که جاهلیت عرب قبل از اسلام در مقابل آن موضوع کم اهمیت خواهد بود.

ولی امروز این امر برای ما که شاهد مظاهر جاهلیت وحشتناک قرن حاضر هستیم کاملاً حل شده است، و باید آن را به حساب یکی از پیشگویی‌های اعجاز‌آمیز قرآن مجید گذارد.

اگر عرب در عصر جاهلیت اولی، جنگ و غارتگری داشت، و فی‌المثل چندین بار بازار عکاظ صحنه خونریزی‌های احمقانه گردید که چند تن کشته شدند در جاهلیت عصر ما جنگ‌های جهانی رخ می‌دهد که گاه بیست میلیون نفر در آن قربانی و بیش از آن مجروح و ناقص الخلقه می‌شوند!

اگر در جاهلیت عرب زنان، تبرج به زینت می‌کردند، و روسری‌های خود را کنار می‌زدند به گونه‌ای که مقداری از سینه و گلو و گردن‌بند و گوشواره آنها نمایان می‌گشت در عصر ما کلپ‌هائی تشکیل می‌شود بنام کلپ برهنگان (نمونه آن در انگلستان معروف است) که با نهایت معذرت افراد در آن برهنه مادرزاد می‌شوند.

رسوایی‌های پلاژهای کنار دریا و استخرها و حتی معابر عمومی نگفتنی است. اگر در جاهلیت عرب، زنان آلوده ذوات الاعلام بودند که پرچم بر در خانه خود می‌زدند تا افراد را به سوی خود دعوت کنند!

در جاهلیت قرن ما افرادی هستند که در روزنامه‌های مخصوص یا برنامه‌های رایانه‌ای و اینترنتی مطالبی را در این زمینه مطرح می‌کنند که قلم از ذکر آن جدا شرم دارد و جاهلیت عرب بر آن صد شرف دارد.

خلاصه چه گوئیم از وضع مفاسدی که در تمدن مادی ماشینی منهای ایمان عصر ما وجود دارد که ناگفتنش بهتر است، آنچه گفتیم فقط مشتی از خروار برای نشان دادن زندگی کسانی بود که از خدا فاصله می‌گیرند، و با داشتن هزاران دانشگاه و مراکز علمی و دانشمندان معروف، در منجلاب فساد غوطه‌ور می‌شوند، حتی گاهی همین مراکز علمی و دانشمندان در اختیار همان فجایع و مفاسد قرار می‌گیرند.

اسلام برای روابط اجتماعی انسان و روابط اجتماعی زن و مرد برنامه‌ای دقیق و جامع دارد، قانون اساسی اسلام قرآن کریم در آیات کثیری به چگونگی آن پرداخته و هزاران روایت در تفسیر و تفصیل آن موجود است، که فقهاء بر مبنای آن احکام این روابط را در قالب هزاران مساله بیان نمودند. اجمالاً از مجموع مأخذ اسلامی کلیات زیر در باب این موضوع استفاده می‌شود.

* روابط بین زن و مرد می‌بایست به اندازه حداقل ضرورت باشد.

* حریم و ضوابط بین محرم و نامحرم در روابط اجتماعی می‌بایست رعایت شود پاکی و صلاح جامعه در گرو آن است.

* زن در جامعه دارای نقش اجتماعی می‌باشد و مهم‌ترین و اصلی‌ترین و موثرترین مسئولیت اجتماعی او مسئولیت خانواده (همسری - مادری) است.

* نیمی از پیکره فعال جامعه زنان می‌باشند، اما حضور اجتماعی آنان باید حضوری انسانی باشد و جامعه از کمالات آنان استفاده نماید و جمال ظاهری و زینت او منحصر به محیط خانواده و همسرش باشد.

* رفتار و گفتار و پوشش اجتماعی انسان خصوصاً زنان نمی‌بایست شیطانی و محرک شهوت باشد.



«راه جلب برکات»

«وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ
وَلَكِن كَذَّبُوا فَأَخَذْنَاهُم بِمَا كَانُوا يَكْسِبُونَ» (اعراف- ۹۶)

و اگر مردمی که در شهرها و آبادی‌ها زندگی دارند، ایمان بیاورند و تقوی پیشه کنند، برکات آسمان و زمین را بر آنها می‌گشائیم ولی آنها (حقایق را) تکذیب کردند ما هم آنان را به کیفر اعمالشان مجازات کردیم.

برکات جمع برکت است این کلمه در اصل به معنی ثبات و استقرار چیزی است و به هر نعمت و موهبتی که پایدار بماند اطلاق می‌گردد، در برابر موجودات بی‌برکت که زود فانی و نابود و بی‌اثر می‌شوند.

قابل توجه اینکه ایمان و تقوا نه تنها سبب نزول برکات الهی می‌شود، بلکه باعث می‌گردد که آنچه در اختیار انسان قرار گرفته در مصارف مورد نیاز به کار گرفته شود. فی‌المثل امروز ملاحظه می‌کنیم قسمت بسیار مهمی از نیروهای انسانی و منابع اقتصادی در مسیر مسابقه تسلیحاتی و ساختن سلاح‌های نابود کننده صرف می‌گردد.

اینها مواهبی هستند فاقد هرگونه برکت، بزودی از میان می‌روند و نه تنها نتیجه‌ای نخواهند داشت ویرانی هم بیارند.

ولی اگر جوامع انسانی ایمان و تقوا داشته باشند این مواهب الهی به شکل دیگری در میان آنها در می‌آید و طبعاً آثار آن باقی و برقرار خواهد ماند. ممکن است ایمان و تقوای فردی کم اثر باشد، باید اکثریت جامعه اهل ایمان و تقوا باشند تا مشمول الطاف و برکات شوند.

بنابراین سرمایه‌گذاری روی فرهنگ معنوی جامعه، بازده اقتصادی هم دارد. اینکه تصور می‌شود ملت‌های فاقد ایمان و پرهیزگاری غرق در ناز و نعمت‌اند اشتباه بزرگی است که از اشتباه دیگری یعنی ثروت را دلیل بر خوشبختی گرفتن سرچشمه می‌گیرد.

معمولاً مردم این طور فکر می‌کنند که هر ملتی صنایعش پیشرفته‌تر و ثروتش بیشتر باشد، خوشبخت‌تر است. در حالیکه اگر به درون این جوامع نفوذ کنیم و دردهای جانکاهی که روح و جسم آنها را در هم می‌کوبد، از نزدیک ببینیم قبول خواهیم کرد که بسیاری از آنها از بیچاره‌ترین مردم روی زمین هستند.

بگذریم از اینکه همان پیشرفت نسبی، نتیجه بکار بستن اصولی همانند کوشش و تلاش و نظم و حس مسئولیت است که در متن تعلیمات انبیا قرار دارد.

در نیویورک یعنی یکی از ثروتمندترین و پیشرفته‌ترین نقاط دنیای مادی، بر اثر خاموشی ناگهانی برق صحنه عجیبی به وجود آمد، یعنی بسیاری از مردم به مغازه‌ها حمله بردند و هستی آنها را غارت کردند، تا آنجا که سه هزار نفر از غارتگران به وسیله پلیس بازداشت شدند.

مسلماً تعداد غارتگران واقعی چندین برابر این عدد بوده و تنها این عده بودند که نتوانستند به موقع فرار کنند، و نیز مسلم است که آنها غارتگران حرفه‌ای نبوده‌اند که نفرات خود را برای چنان حمله عمومی از قبل آماده کرده باشند زیرا حادثه یک حادثه ناگهانی بود.

بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که با یک خاموشی برق ده‌ها هزار نفر از مردم یک شهر ثروتمند و به اصطلاح پیشرفته تبدیل به غارتگر شدند. این نه تنها دلیل بر

انحطاط اخلاقی یک ملت، بلکه دلیل بر ناامنی شدید اجتماعی نیز می‌باشد. از این گذشته ناظران عینی می‌گویند آدم‌کشی در آن محیط‌ها همانند نوشیدن یک جرعه آب است به همین آسانی.

و می‌دانیم اگر تمام دنیا را به کسی بدهند و در چنین شرائطی زندگی کند، از بیچاره‌ترین مردم جهان خواهد بود.

تازه مشکل امنیت تنها یکی از مشکلات آنها است. نابسامانی‌های فراوان اجتماعی دیگری دارند که آنها نیز به نوبه خود بسیار دردناک‌اند، با توجه به این حقایق ثروت را نباید با خوشبختی اشتباه کرد.

اما اینکه گفته می‌شود چرا جوامعی که دارای ایمان و پرهیزگاری هستند عقب‌مانده‌اند، اگر منظور از ایمان و پرهیزگاری تنها ادعای اسلام و ادعای پایبند بودن به اصول تعلیمات انبیاء بوده باشد قبول داریم چنین افرادی عقب مانده‌اند ولی می‌دانیم حقیقت ایمان و پرهیزگاری چیزی جز نفوذ آن در تمام اعمال و همه شئون زندگی نیست و این امری است که با ادعا تامین نمی‌گردد.

با نهایت تأسف امروز اصول تعلیمات اسلام و پیامبران خدا در بسیاری از جوامع اسلامی متروک یا نیمه متروک مانده است و چهره‌ی این جوامع چهره‌ی مسلمانان راستین نیست.

اسلام دعوت به پاکی و درستکاری و امانت و تلاش و کوشش می‌کند. کو آن امانت و تلاش؟ اسلام دعوت به علم و دانش و آگاهی و بیداری می‌کند. کو آن علم و آگاهی سرشار؟ اسلام دعوت به اتحاد و فشرده‌گی صفوف و فداکاری می‌کند، آیا برآستی این اصل به طور کامل در جوامع اسلامی امروز حکم‌فرما است و با این حال عقب مانده‌اند؟!

بنابراین باید اعتراف کرد اسلام چیزی است و ما مسلمانان چیز دیگر! هیچ مکتب توحیدی با تکنولوژی مخالف نیست، بلکه علم و صنعت مورد تأکید اسلام و قرآن

است. تقوای در مسیر کسب تکنولوژی مطالعه و تحقیق و برنامه و نظم، و جدیت و استقامت در این امور است.

گشایش شگفتی‌ها و اسرارآسمان و زمین تقوای تکنولوژی می‌طلبد، و تشخیص منافع و مصالح و عمل به آن برکت در مصرف را در پی می‌آورد.

در عصر ما می‌بینیم ممالک و جوامع به قوانین آفرینش و سنن الهی به هر مقدار عمل می‌کنند به نتایج آن نیز نائل می‌شوند.

کوتاهی ممالک اسلامی در مسیر کسب علم و تکنولوژی، مسلمانان پیشرو دیروز را عقب‌ماندگان امروز قرار داده است.



«اکثریت»

«قُلْ لَا يَسْتَوِي الْخَبِيثُ وَالطَّيِّبُ وَلَوْ أَعْجَبَكَ كَثْرَةُ الْخَبِيثِ فَاتَّقُوا اللَّهَ يَا

أُولِي الْأَلْبَابِ لَعَلَّكُمْ تَفْلِحُونَ» (مائده - ۱۰۰)

بگو ناپاک و پاک مساوی نیستند، اگر چه کثرت ناپاک‌ها تو را به شگفتی بیندازد، از (مخالفت) خدا بپرهیزید، ای صاحبان خرد تا رستگار شوید.

«وَإِنْ تُطِعْ أَكْثَرُ مَنْ فِي الْأَرْضِ يَضِلُّوكَ عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ» (انعام - ۱۱۶)

اگر از اکثر مردم روی زمین اطاعت کنی تو را از راه خدا منحرف و گمراه می‌سازند.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَشْكُرُونَ» (بقره - ۲۴۳)

ولی اکثر مردم شکر گزار نیستند.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يَعْلَمُونَ» (اعراف - ۱۸۷)

ولی اکثر مردم نمی‌دانند.

«وَلَكِنَّ أَكْثَرَ النَّاسِ لَا يُؤْمِنُونَ» (هود/۱۷)

ولی اکثر مردم ایمان نمی‌آورند.

«وَمَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَلَوْ حَرَصْتَ بِمُؤْمِنِينَ» (یوسف - ۱۰۳)

اکثر مردم هر چند تلاش کنی ایمان نمی‌آورند.

«فَأَبَى أَكْثَرَ النَّاسِ إِلَّا كُفُورًا» (اسراء/۸۹)

اکثر مردم جز کفران و انکار حق کاری ندارند.

در بسیاری از آیات قرآن اکثریت مورد مذمت و نکوهش قرار گرفته‌اند. در حالی که می‌دانیم در دنیای امروز، معیار قضاوت و سنجش خوب و بد اکثریت جامعه‌ها محسوب می‌شود.

گاهی بعضی از مردم تحت تأثیر انبوه جمعیت و تمایلات اکثریت قرار گرفته و تصور می‌کنند اگر اکثریت به هر مطلبی تمایل پیدا کرد، این نشانه قطعی و بدون چون و چرای درستی آن مطلب است، در حالی که چنین نیست و مواردی که اکثریت اجتماعات گرفتار اشتباهات روشن شده‌اند بسیار زیاد است، در واقع آنچه برای شناسائی خوب از بد لازم است اکثریت کیفی است نه اکثریت کمی، یعنی افکار قوی‌تر و والاتر و عالی‌تر و اندیشه‌های تواناتر و پاک‌تر لازم است نه کثرت نفرات طرفدار.

این مسأله شاید با مذاق بعضی از مردم امروز سازگار نباشد که بر اثر تلقینات و تبلیغاتی کوشش شده، همیشه تمایلات اکثریت را به عنوان یک معیار سنجش نیک از بد به خورد آنها بدهند، تا آنجا که باور کرده‌اند، حق یعنی چیزی که اکثریت بپسندد، و خوب چیزی است که اکثریت به آن مایل باشد در حالی که چنین نیست. و بسیاری از گرفتاری‌های مردم دنیا بر اثر همین طرز تفکر است.

در بعضی از آیات قرآن راه و رسم اکثریت مؤمنان به عنوان یک معیار مورد توجه قرار گرفته است.

«وَمَنْ يُشَاقِقِ الرَّسُولَ مِنْ بَعْدِ مَا تَبَيَّنَ لَهُ الْهُدَىٰ وَيَتَّبِعْ غَيْرَ سَبِيلِ الْمُؤْمِنِينَ نُوَلِّهِ مَا

تَوَلَّىٰ وَنُصَلِّهِ جَهَنَّمَ وَ سَاءَتْ مَصِيرًا» (نساء/۱۱۵)

هر کس از در مخالفت با پیامبر درآید و از طریقی جز طریق مؤمنان پیروی کند او را به همان راه که می‌رود می‌بریم و به دوزخ می‌فرستیم و بد جایگاهی دارد.

در روایات اسلامی در بحث روایات متعارض می‌بینیم که یکی از معیارهای ترجیح همان شهرت در میان اصحاب و یاران و پیروان ائمه‌ی هدی است.

چنانکه امام صادق (علیه‌السلام) فرمود: هنگامی که دو نفر قاضی اختلاف نظر پیدا کنند و سرچشمه آن اختلاف روایات باشد، باید نگاه کرد و دید کدام یک از آن دو روایت مورد قبول نزد اصحاب تو است؟ باید آن را گرفت و روایت غیر مشهور را رها کرد چرا که روایت مشهور شکی در آن نیست.

و در نهج البلاغه می‌خوانیم:

همیشه همراه جمعیت‌های بزرگ باشید که دست خدا با جماعت است، و از پراکندگی بپرهیزید که انسان تک و تنها بهره شیطان است چونانکه گوسفند تنها طعمه گرگ! آنچه را که پیوند جمعیت با آن گره خورده است رها نکنید.

و به این ترتیب ممکن است برای بعضی میان این دو گروه از آیات و روایات تضادی تصور شود.

از سوی دیگر ممکن است این فکر پیدا شود که اسلام نمی‌تواند با حکومت دموکراسی کنار بیاید، چرا که پایه دموکراسی بر آراء اکثریت مردم است که قرآن شدیداً آنرا مورد نکوهش قرار داده است.

ولی با کمی دقت در همان آیات و روایاتی که آوردیم و مقایسه آنها با یکدیگر منظور و مفهوم واقعی آنها روشن می‌گردد.

جان کلام اینجا است که اگر اکثریت، مؤمن و آگاه و در مسیر حق باشند، نظرات آنها محترم و غالباً مطابق واقع است و باید از آن پیروی کرد.

ولی اگر اکثریت ناآگاه و جاهل و بی‌خبر، یا آگاه اما تسلیم هوا و هوس باشند، نظرات آنها غالباً جنبه انحرافی دارد و پیروی از آن چنانکه قرآن می‌گوید انسان را به ضلالت و گمراهی می‌کشد.

آری اگر اکثریت از رهبری صحیح و تعلیمات درستی بهره‌مند گردد و به اصطلاح یک اکثریت به تمام معنی رشید شود، آنگاه ممکن است تمایلات او مقیاسی برای سنجش خوب و بد باشد، نه اکثریت‌های رهبری نشده و غیر رشید، هیچ ضابطه‌ای در یک جامعه مادی که خالی از اشکال و ایراد باشد برای اتخاذ تصمیم‌ها و تصویب قوانین وجود ندارد، لذا بسیاری از دانشمندان با اعتراف به این حقیقت که نظر اکثریت افراد اجتماع بسیاری از اوقات اشتباه آمیز است مجبور به پذیرش آن شده‌اند چون راه‌های دیگر عیش بیشتر است.

روی این حساب برای بدست آمدن یک دموکراسی سالم باید نخست کوشش کرد که توده‌های جامعه آگاه و مؤمن گردند سپس نظرات اکثریت را معیار برای پیشبرد اهداف اجتماعی قرار داد، وگرنه دموکراسی بر اساس نظرات اکثریت گمراه، جامعه را به جهنم می‌فرستد.

ذکر این مسأله نیز ضروری است که به اعتقاد ما حتی اکثریت آگاه و رشید و با ایمان در صورتی نظراتشان محترم است که بر خلاف فرمان الهی و کتاب و سنت نبوده باشد، خردمندان حق گرا هستند نه پیرو اکثریت یا اقلیت.

گفتنی است که بخشی از الزامات جوامع امروز در زمینه پناه بردن به آراء اکثریت از اینجا ناشی می‌شود که آنها معیار دیگری در دست ندارند که روی آن تکیه کنند. برای کتب آسمانی و برنامه‌های انبیاء حسابی باز نکرده‌اند. تنها چیزی که برای آنها باقی مانده توده‌های مردم است، و قدرت آگاهی بخشی به این توده‌ها را ندارند.

به علاوه بسیار می‌شود که ناآگاهی توده‌ها برای آنها به صرفه مقرون‌تر است و به آسانی و از طریق تبلیغات می‌توانند آنها را به دنبال خود بکشند، لذا اکثریت کمی را معیار قرار داده تا سر و صداها خاموش گردد.

اما یک جامعه مؤمن به رسالت انبیاء هیچگونه اجباری درخود از پیروی نظر اکثریت در تصویب قوانین نمی‌بیند، زیرا برنامه‌ها و قوانین انبیاء راستین خالی از هرگونه عیب و نقص و اشتباه است، و با آنچه اکثریت جایز الخطا تصویب می‌کند قابل مقایسه نیست.

و اگر درست در حال جوامع امروز و قوانین و نظامات حاکم بر آنها بیاندیشیم خواهیم دید که بسیاری از بدبختی‌هایی که دامگیرشان شده به خاطر رسمیت دادن به نظرات اکثریت ناآگاه است و چه مظلوم و بیدادگری‌هایی که اکثریت غیر مؤمن بر آن صحنه نگذاشته است؟!

یک نگاه در چهره جهان کنونی و حکومت‌هایی که بر اساس اکثریت‌ها بنا شده و قوانین نادرست و آمیخته با هوس‌ها که گاهی از طرف اکثریت‌ها به تصویب می‌رسد نشان می‌دهد که اکثریت عددی دردی را دوا نکرده است بسیاری از جنگ‌ها را اکثریت‌ها تصویب کرده‌اند و بسیاری از مفاسد را آنها خواسته‌اند.

استعمارها و استثمارها، جنگ‌ها و خونریزی‌ها آزاد شناختن مشروبات الکلی، قمار، سقط جنین، فحشاء و حتی پاره‌ای از اعمال شنیع که ذکر آن شرم‌آور است از طرف اکثریت نمایندگان بسیاری از کشورهای به اصطلاح پیشرفته که منعکس کننده نظریه اکثریت توده مردم آنها است، گواه بر این حقیقت می‌باشد.

چه قوانین زشت و کثیفی که حتی ذکر آنها شرم‌آور است، با نظر اکثریت تصویب نشده؟! و چه آتش‌هایی که با نظریه اکثریت ناآگاه بر افروخته نگشته؟!

شعار مردم، اکثریت، دموکراسی اگر صادقانه هم باشد، بدون شعور قرآنی نمی‌تواند ضامن سعادت دنیا و آخرت فرد و جامعه گردد. اداره و مدیریت و حکومت در جامعه اسلامی بر سه پایه و ملاک، اسلام و مردم و رهبری استوار است.

سیاست گذاری‌ها، تصمیمات، اداره و مدیریت نظامات مختلف اجتماعی می‌بایست با هر سه ملاک انجام شود. جدایی آنها و ملاک بودن یکی یا بعضی از آنها گمراهی است.



«جایگاه مردم»

«یا داوُدُ إِنَّا جَعَلْنَاكَ خَلِيفَةً فِي الْأَرْضِ فَاحْكُم بَيْنَ النَّاسِ بِالْحَقِّ وَلَا تَتَّبِعِ الْهَوَىٰ فَيُضِلَّكَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ إِنَّ الَّذِينَ يَضِلُّونَ عَن سَبِيلِ اللَّهِ لَهُمْ عَذَابٌ

شَدِيدٌ بِمَا نَسُوا يَوْمَ الْحِسَابِ» (ص-۲۶)

ای داود ما تو را خلیفه در زمین قرار دادیم، در میان مردم به حق داوری کن و از هوای نفس پیروی ننما که تو را از راه خدا منحرف می‌سازد کسانی که از راه خدا گمراه شوند عذاب شدیدی به خاطر فراموش کردن روز حساب دارند.

«وَلَوْ اتَّبَعَ الْحَقُّ أَهْوَاءَهُمْ لَفَسَدَتِ السَّمَاوَاتُ وَالْأَرْضُ وَمَنْ فِيهِنَّ بَلْ أَتَيْنَاهُمْ

بذِكْرِهِمْ فَهَمُّ عَنْ ذِكْرِهِمْ مُعْرِضُونَ» (مومنون-۷۱)

واگر حق از هوس‌های آنها پیروی کند آسمانها و زمین و تمام کسانی که در آنها هستند تباه می‌شوند ولی ما قرآنی به آنها دادیم که مایه یادآوری است اما آنان از چنین چیزی رویگردانند.

ممکن است هوای نفس در اینجا معنی وسیعی داشته باشد که هم هوای نفس خود انسان را شامل شود، و هم هوای نفس مردم را، و به این ترتیب قرآن قلم بطلان بر مکتب‌هایی که پیروی از افکار عمومی را هرچه باشد برای حکومت‌ها

لازم می‌شمرند می‌کشد، چرا که نتیجه هر دو گمراهی از طریق خدا و صراط حق است.

ما امروز شاهد آثار نکبت‌بار این طرز تفکر در دنیای به اصطلاح متمدن هستیم که گاهی شنیع‌ترین اعمال زشت را به خاطر تمایلات مردم شکل قانونی داده، و رسوائی را به حد اعلی رسانده‌اند که قلم از شرح آن شرم دارد.

درست است که پایه‌های حکومت باید بر دوش مردم باشد، و با مشارکت عموم تحقق یابد، اما این به آن معنی نیست که معیار حق و باطل در همه چیز و در همه جا تمایلات اکثریت باشد.

حکومت باید چهارچوبه‌ای از حق داشته باشد اما در پیاده کردن این چهارچوب از نیروی جامعه کمک گیرد.

و معنی جمهوری اسلامی که ما خواهان آن هستیم و از دو کلمه جمهوری و اسلامی ترکیب یافته نیز همین است و به تعبیر دیگر اصول از مکتب گرفته می‌شود و اجرا با مشارکت مردم هیچ لزومی ندارد که حق تابع تمایلات مردم باشد، زیرا هوی و هوس‌های مردم معیار و ضابطه‌ای ندارد، بلکه علاوه بر این در بسیاری از موارد به سوی زشتی‌ها می‌گراید، اگر قوانین هستی تابع این تمایلات انحرافی می‌شد هرج و مرج و فساد سراسر جهان را فرا می‌گرفت!

بدون شک هوا و هوس‌های مردم یکسان نیست و غالباً با یکدیگر تضاد دارد و حتی بسیار می‌شود که هوا و هوس‌های یک انسان نیز ضد و نقیض یکدیگرند با این حال اگر حق بخواهد تسلیم این تمایلات گردد نتیجه‌ای جز هرج و مرج و از هم پاشیدگی و فساد نخواهد داشت.

چرا که هریک از آنها معبودی را می‌پرستند، و بتی برای خود ساخته‌اند اگر حق تسلیم این خواسته‌ها گردد و این معبودهای پراکنده بر پهنه هستی حکومت کنند فساد آن بر هیچکس پنهان نخواهد بود.

تمایلات هوس آلود مردم، غالباً متوجه مسائلی است که (قطع نظر از تناقض‌هایش) نیز مفسده‌انگیز است، اگر این تمایلات بخواید به عالم هستی و جامعه بشری خط بدهد نتیجه‌ای جز فساد به بار نمی‌آورد.

تمایلات هوس‌آلود همیشه یک بعدی است و تنها یک زاویه را می‌نگرد و از جنبه‌های دیگر غافل است، و می‌دانیم یکی از عوامل مهم فساد، برنامه‌های یک بعدی می‌باشد که ابعاد دیگر هرگز در آن مورد توجه قرار نمی‌گیرد.

آیه فوق از پاره‌ای از جهات بی‌شبهت به آنچه در آیه ۲۲ سوره انبیاء آمده است نیست «لَوْ كَانَ فِيهِمَا آلِهَةٌ إِلَّا اللَّهُ لَفَسَدَتَا» (انبیاء/۲۲) اگر در آسمان و زمین خدایانی جز خدا باشند به فساد کشیده می‌شوند.

بدیهی است حق همچون صراط مستقیم یکتا و یگانه است، این هوا و هوس‌ها هستند که همچون خدایان پنداری متعدد و بسیارند.

حال که چنین است در تضاد و کشمکش حق و هوا از کدام باید پیروی کرد از هوا که مایه فساد آسمان و زمین و همه موجودات است و یا از حق که رمز وحدت و توحید و نظم و هماهنگی است؟

نتیجه این تحلیل و پاسخ این سؤال به خوبی روشن است. تصمیمات و انتخابات انسان و جوامع در بسیاری از موارد بر مبنای تمایلات و خواهش‌های نفسانی است، پایه عقلانی ندارد و بر مبنای مصالح نیست.

تصمیمات و انتخابات عقلایی و بر مبنای مصالح نیز، چه نشأت گرفته از عقل فردی یا جمعی باشد ناقص است، عقل ملاک و معیار است و محترم و ارزشمند و عقل جمعی محک‌تر و معتبرتر لکن این پیامبر درون باید همراه هدایت گران تشریحی (انبیاء - کتب آسمانی - ولایت) راهنمای فرد و جامعه باشد.



«قانون گزاری»

«قُلْ أَرَأَيْتُمْ مَا أَنْزَلَ اللَّهُ لَكُمْ مِنْ رِزْقٍ فَجَعَلْتُمْ مِنْهُ حَرَاماً وَ حَلَالاً قُلْ أَللَّهُ

أَذِنَ لَكُمْ أَمْ عَلَى اللَّهِ تَفْتَرُونَ» (یونس - ۵۹)

بگو آیا روزی‌هایی را که خداوند بر شما نازل کرده مشاهده کردید که بعضی از آنرا حلال و بعضی را حرام کرده‌اید بگو آیا خداوند به شما اجازه داده یا بر خدا افترا می‌بندید؟ (و از پیش خود تحریم و تحلیل می‌کنید)

قانون‌گزاری در برابر قانون خدا، آئین جاهلیت است که به خود حق می‌دادند با افکار نارسایشان احکامی وضع کنند، ولی یک خداپرست واقعی هرگز نمی‌تواند چنین بوده باشد.

و اینکه می‌بینیم در عصر و زمان ما گروهی هستند که دم از ایمان به خدا و اسلام می‌زنند و در عین حال دست‌گدایی به سوی قوانین دیگران که قوانین غیر اسلامی است دراز می‌کنند.

و یا به خود اجازه می‌دهند که قوانین اسلام را به عنوان اینکه قابل عمل نیست، کنار بگذارند. و شخصاً به جعل قانون پردازند، آنها نیز پیرو سنت‌های جاهلی هستند.

اسلام واقعی تجزیه‌پذیر نیست، هنگامی که گفتیم مسلمانیم باید همه قوانین آنرا به رسمیت بشناسیم، و اینکه بعضی می‌گویند این قوانین همه قابل اجرا نیست پندار بی‌اساسی است که از یک نوع غرب زدگی و خود باختگی ناشی شده است. البته اسلام به خاطر جامعیتی که دارد در یک سلسله از مسائل با ذکر اصول کلی دست ما را باز گزارده است که بنابر مقتضیات زمان و مکان یعنی نیازهای واقعی هر عصر و زمان را با شور و مشورت بر طبق آن اصول تنظیم و به اجرا درآوریم،

لکن نیازهای واقعی هر عصر نباید با هوس‌های رنگارنگ مخلوط گردد یا اینکه لحاظ مقتضیات زمان و مکان به قبول مطلق پدیده‌های اجتماعی یا تبعیت از پسند جامعه تفسیرگردد، پدیده‌های اجتماعی و پسند جامعه به واسطه اختیار فرد و جامعه می‌تواند در مسیر صلاح یا فساد باشد.

اصول اعتقادی و اخلاقی و عملی ثابت و احکام و آداب بنا بر مقتضیات زمان و مکان متغیر است.



«نوگرایی یا کهنه گرایی»

«ما سَمِعْنَا بِهَذَا فِي الْمِلَّةِ الْآخِرَةِ إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ» (ص - ۷)

ما هرگز چنین چیزی از پدران خود نشنیده‌ایم، این فقط یک دروغ است.

ترس از مسائل تازه و نو ظهور در طول تاریخ یکی از علل اصرار اقوام گمراه بر انحرافات خود و عدم تسلیم در برابر دعوت پیامبران الهی بوده است.

آنها از هر چیز تازه‌ای وحشت داشتند، و به همین جهت به آئین انبیا با بدبینی فوق‌العاده می‌نگریستند هنوز آثار این تفکر جاهلی در اقوام زیادی وجود دارد.

در حالی که نه دعوت پیامبران به سوی توحید مطلب تازه‌ای بود، و نه اگر چیز تازه‌ای باشد دلیل بر بطلان آن می‌شود، باید تابع منطق بود و تسلیم حق، هر جا که باشد و از هر که باشد.

عجب اینکه وحشت از نوآوری گاه مع الاسف دامن بعضی از دانشمندان را نیز می‌گیرد و در برابر نظرات علمی تازه علم مخالفت برمی‌دارند «إِنْ هَذَا إِلَّا اخْتِلَاقٌ» می‌گویند!

مخصوصاً در تاریخ ارباب کلیسا این مسأله بسیار دیده می‌شود که آنها در مقابل اکتشافات علمی علمای علوم طبیعی به پا می‌خاستند، و امثال گالیله را به خاطر کشف حرکت زمین به دور خورشید و به دور خود، آماج سخت‌ترین حملات قرار می‌دادند، و می‌گفتند: این سخنان بدعت است و دروغ بی‌سابقه!

عجب اینکه بعضی از بزرگان هنگامی که به ابتکارات علمی تازه دست می‌یافتند از ترس اینکه مبادا به خاطر نوآوری مورد هجوم حملات کسانی که به خاطر حجاب معاصرت آنها را به باد انتقاد می‌گرفتند در امان باشند.

تلاش می‌کردند تا چند نفری را از قدما و پیشینیان هماهنگ با نظرات تازه خود را پیدا کنند! و از این راه نظر خود را یک عقیده کهنه و قدیمی نشان دهند، تا در اما ن بمانند و این بسیار دردناک است!

نمونه این سخن را در مورد نظریه معروف حرکت جوهری صدر المتألهین شیرازی در اسفار می‌توان مشاهده کرد.

به هر حال این طرز برخورد با مسائل تازه و ابتکارات جدید ضایعات بزرگی برای جوامع انسانی و برای جهان علم و دانش داشته و دارد و باید علاقمندان دلسوز برای اصلاح آن بکوشند و این رسوبات جاهلی را از افکار بزدایند.

اما این سخن به آن معنی نیست که هر مطلب تازه‌ای را به خاطر تازه بودنش مورد استقبال قرار دهیم، هر چند بی‌پایه و بی‌اساس باشد که تازه‌زدگی مانند عشق به کهنه‌ها خود بالای بزرگی است اعتدال اسلامی ایجاب می‌کند که نه آن افراط در کار باشد و نه این تفریط.

تکیه بر افکار و اعمال گذشتگان و سنت‌های جاهلی یا پدیده‌های جدیدی که پایه عقلی و شرعی نداشته باشند صحیح نیست.



«استعمار فکری»

«قَالَ فِرْعَوْنُ أَمَنْتُمْ بِهِ قَبْلَ أَنْ آذَنَ لَكُمْ...» (اعراف-۱۲۳)

فرعون گفت آیا به او ایمان آوردید پیش از آنکه به شما اجازه دهم....

این بالاترین نوع استعمار است که ملتی آنچنان برده و اسیرگردند که حتی حق فکر کردن و اندیشیدن و ایمان قلبی به کسی یا مکتبی را نداشته باشند. این همان برنامه‌ای است که در استعمار نو نیز دنبال می‌شود، یعنی استعمارگران تنها به استعمار اقتصادی و سیاسی، و اجتماعی قناعت نمی‌کنند، بلکه می‌کوشند که ریشه‌های کار خود را با استعمار فکری تقویت نمایند. در کشورهای کمونیستی با مرزهای بسته و دیوارهای به اصطلاح آهنین و سانسور شدیدی که بر همه چیز مخصوصاً بر دستگاه‌های فرهنگی حکومت می‌کند مظاهر استعمار فکری به وضوح دیده می‌شود.

ولی در کشورهای سرمایه‌داری غرب که بعضی گمان می‌کنند، حداقل استعماری از نظر فکر و اندیشه وجود ندارد و هرکس می‌تواند آزادانه تفکر کند و بیاندیشد و انتخاب نماید این موضوع به شکل دیگری انجام می‌شود، زیرا سرمایه‌داران بزرگ با تسلط کامل بر مطبوعات مهم، رادیوها، تلویزیون‌ها و به طور کلی وسائل ارتباط جمعی مقاصد و افکار خویش را در لباس آزادی فکر، بر مردم تحمیل می‌کنند، و با شستشوی مداوم مغزی مردم آنها را به سویی که می‌خواهند می‌کشاند و این بلای بزرگی است برای دنیای معاصر، عناصری را پرورش می‌دهند که شبهات فکری را در جامعه مطرح نمایند، و باورهای دینی و ارزش‌های اخلاقی جوامع اسلامی را سست نمایند، و حتی به اسم اسلام شناسی و اسلام واقعی اسلام ستیزی نمایند.

حجم عظیمی از حجم‌های فکری فرهنگی را از این عناصر خصوصاً در مطبوعات شاهد هستیم.



«اصلاحات»

«وَ إِذَا قِيلَ لَهُمْ لَا تُفْسِدُوا فِي الْأَرْضِ قَالُوا إِنَّمَا نَحْنُ مُصْلِحُونَ» (بقره-۱۱)

و هنگامی که به آنها گفته شود، در زمین فساد نکنید می‌گویند ما فقط اصلاح کننده‌ایم.

اصلاح یعنی سامان بخشیدن، نقطه مقابل فساد است، اصلاح و افساد یکی از زوج‌های متضاد قرآن است، یعنی آن واژه‌های اعتقادی و اجتماعی که به کمک هم بهتر شناخته می‌شوند مانند توحید و شرک، ایمان و کفر، عدل و ظلم قرآن در مجموع تعبیرات خود، پیامبران را مصلحان می‌خواند و ادعای اصلاح منافقان را به شدت تخطئه می‌کند.

اصلاح طلبی یک روحیه اسلامی است و از مصادیق یکی از ارکان تعالیم اجتماعی اسلام یعنی امر به معروف و نهی از منکر است.

حسین بن علی (علیه‌السلام) از اجتماع حج در منی و عرفات استفاده فرمود، کبار اصحاب را در آنجا جمع کرد و تصمیم قیام اصلاح طلبانه خود را اعلام کرد.

جمله‌هایی از پدرش که کلیاتی را برای همه هدف‌های اسلامی به طور کلی گذشته از اینکه هر زمانی خصوصیتی دارد که زمان دیگر ندارد، مشخص می‌کند.

خداوند تو خودت می‌دانی که حرکت‌ها، جنبش‌ها، قیام‌ها، اعتراض‌ها، جنگیدن‌ها و مبارزه‌های ما، برای جاه و مال و قدرت طلبی نبود و نیست. پس هدف چیست؟

۱- بازگشت معالم دین: اسلام راستین، سنت‌های اسلامی، نشانه‌های راه سعادت که به زمین افتاده، اسلام فراموش شده را بازگردانیم.

۲- آشکار نمودن اصلاح در بلاد: اصلاح اساسی و روشن و چشمگیر که تشخیص آن نیاز به فکر و مطالعه نداشته باشد.

۳- نجات بندگان مظلوم: نجات از شر ظالمان

۴- اقامه حدود الهی: به پا داشتن مقررات الهی یکی از ویژگی‌های منافقان که در این آیه مطرح است ادعای اصلاحات است. برای فریب وجدان عمومی مفسد خود را در غالب اصلاحات ارائه می‌دهند.

چند چهره بودن خود را زرنگی و مردم داری و اصلاح طلبی می‌دانند. یکی از سران آمریکا در پاسخ اینکه چرا دستور داده است دو شهر بزرگ ژاپن (هیروشیما، و ناگازاکی) را بمباران اتمی کنند و حدود ۲ هزار نفر کودک و پیر و جوان را نابود یا ناقص سازند؟ گفته بود: ما به خاطر صلح این دستور را داده‌ایم! که اگر اینکار را نمی‌کردیم جنگ طولانی‌تر می‌شد و می‌بایست بیش از این می‌کشتیم! دولت فعلی آمریکا نیز به نام صلح و آزادی و مبارزه با تروریسم، با جنگ و اشغال نظامی هزاران نفر را در افغانستان و عراق به خاک و خون می‌کشد.

آری منافقان عصر ما نیز برای فریب مردم یا فریب وجدان خود از این گفته‌ها و از آن کارها بسیار دارند در حالیکه در برابر ادامه جنگ یا بمباران اتمی شهرهای بی‌دفاع، راه سوم روشنی نیز وجود داشت و آن اینکه دست از تجاوزگری بردارند و ملت‌ها را با سرمایه‌های کشورشان آزاد بگذارند.



«دشمنی در لباس دوستی»

«قَالُوا يَا أَبَانَا مَا لَكَ لَا تَأْمَنَّا عَلَى يُوسُفَ وَإِنَّا لَهُ لَنَاصِحُونَ»

«أَرْسِلْهُ مَعَنَا غَدًا يَرْتَعْ وَيَلْعَبُ وَإِنَّا لَهُ لَحَافِظُونَ» (یوسف/ ۱۱۷ و ۱۲)

(برادران نزد پدر آمدند) گفتند: پدر جان! چرا تو درباره یوسف به ما اطمینان نمی‌کنی در حالی که ما خیرخواه او هستیم او را فردا با ما (به خارج شهر) بفرست تا غذای کافی بخورد و بازی و تفریح کند و ما حافظ او هستیم.

معمولاً هرگز دشمنان با صراحت و بدون استتار برای ضربه زدن وارد میدان نمی‌شوند بلکه برای اینکه بتوانند طرف را غافلگیر سازند، و مجال هرگونه دفاع را از او بگیرند، کارهای خود را در لباس‌های فریبنده پنهان می‌کنند.

برادران یوسف نقشه مرگ یا تبعید او را تحت پوشش عالی‌ترین احساسات و عواطف برادرانه پنهان ساختند احساساتی که هم برای یوسف تحریک‌آمیز بود و هم برای پدر ظاهراً قابل قبول این همان روشی است که ما، در زندگی روزمره خود در سطح وسیع با آن رو به رو هستیم، ضربه‌های سخت و سنگینی که از دشمنان قسم خورده، از این رهگذر خورده‌ایم کم نیست.

گاهی به نام کمک‌های اقتصادی، و زمانی تحت عنوان روابط فرهنگی، گاه در لباس حمایت از حقوق بشر، و زمانی تحت عنوان پیمان‌های دفاعی بدترین قراردادهای استعماری ننگین را بر ملت‌های مستضعف و از جمله ما تحمیل کردند.

ولی با این همه تجربیات تاریخی باید اینقدر هوش و درایت داشته باشیم که دیگر نسبت به اظهار محبت‌ها و ابراز احساسات و عواطف این گرگان خونخوار که در لباس انسان‌های دلسوز خود را نشان می‌دهند خوشبین نباشیم.

ما فراموش نکرده‌ایم که قدرتهای مسلط جهان به نام فرستادن پزشک و دارو به بعضی از کشورهای جنگ زده آفریقا اسلحه و مهمات برای مزدوران خود ارسال می‌داشتند و زیر پوشش دیپلمات و سفیر و کاردار خطرناکترین جاسوس‌های خود را به مناطق مختلف جهان اعزام می‌نمودند.

به نام مستشاران نظامی آموزش دهنده‌های سلاح‌های مدرن و پیچیده تمام اسرار نظامی را با خود می‌بردند، و به نام تکنسین و کارشناس فنی اوضاع اقتصادی را در مسیر الگوهای وابسته که خود می‌خواستند هدایت می‌کردند.

آیا این همه تجربه تاریخی برای ما کافی نیست که هیچگاه فریب این لفاف‌های دروغین زیبا را نخوریم و چهره واقعی این گرگان را از پشت این ماسک‌های ظاهراً انسانی ببینیم؟

از روز اول، بشر به اسم خیرخواهی فریب خورده است. شیطان نیز برای اغفال آدم و حوا گفت: من خیرخواه شما هستم (اعراف-۲۱)

دشمن برای برطرف کردن سو ظن هرگونه اطمینانی را به ما ارائه می‌دهد. لذا باید فریب هر شعاری را نخوریم و از اسم‌های بی مسمی بپرهیزیم. حتی به هر برادری نمی‌توان اطمینان کرد.

انسان نیازمند تفریح و ورزش است و چنانچه در این آیه مشاهده می‌شود، قوی‌ترین منطقی که توانست حضرت یعقوب را تسلیم خواسته فرزندانش کند، این بود که یوسف نیاز به تفریح دارد، لکن ورزش و تفریح یکی از دام‌های شیطان و وسیله اغفال بوده و هست.

نه تنها دیروز بلکه امروز و حتی در آینده نیز به نام ورزش و بازی، جوانان را سرگرم کرده و خواهند کرد و آنان را از اهداف اصلی جدا و در غفلت نگه خواهند داشت، بازی‌ها را جدی می‌گیرند تا جدی‌ها بازی تلقی شود، توطئه‌گران و استکبار، نه تنها از ورزش سو استفاده می‌کنند، بلکه با هر نام پسندیده و مقبول دیگری نیز، اهداف شوم خود را تعقیب می‌کنند.



«ارتباط با کفار»

«لَا يَتَّخِذِ الْمُؤْمِنُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ وَمَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ إِلَّا أَنْ تَتَّقُوا مِنْهُمْ تُقَاةً وَيُحَذِّرْكُمْ اللَّهُ نَفْسَهُ وَإِلَى اللَّهِ الْمَصِيرُ» (ال عمران- ۲۸)

افراد با ایمان نباید به جای مؤمنان کافران را دوست و سرپرست خود انتخاب کنند، و هرکس چنین کند هیچ رابطه‌ای با خدا ندارد (و پیوند او بکلی از خدا گسسته می‌شود)، مگر اینکه از آنها بپرهیزید (و به خاطر هدف‌های مهم تری تقیه کنید) خداوند شما را از (نا فرمانی) خود بر حذر می‌دارد، و بازگشت (شما) به سوی خداست.

عزت و ذلت و تمام خیرات به دست خدا است و در این آیه مؤمنان را از دوستی با کافران شدیداً نهی می‌کند.

این آیه در زمانی نازل شد که روابطی در میان مسلمانان و مشرکان با یهود و نصاری وجود داشت و چون ادامه این ارتباط، برای مسلمین زیانبار بود مسلمانان از این کار نهی شدند.

این آیه در واقع یک درس مهم سیاسی اجتماعی به مسلمانان می‌دهد که بیگانگان را به عنوان دوست و حامی و یار و یاور هرگز نپذیرند، و فریب سخنان جذاب و اظهار محبت‌های به ظاهر صمیمانه آنها را نخورند.

زیرا ضربه‌های سنگینی که در طول تاریخ بر افراد با ایمان و با هدف واقع شده در بسیاری از موارد از این رهگذر بوده است.

اگر ما کفار را اولیای خود بگیریم خواه ناخواه با آنان امتزاج روحی پیدا کرده‌ایم، امتزاج روحی هم ما را می‌کشاند به اینکه رام آنان شویم، و از اخلاق و سایر شئون

حیاتی آنان متأثر گردیم (زیرا که نفس انسانی خو پذیر است) و آنان می‌توانند در اخلاق و رفتار ما دست بیندازند دلیل بر این معنا آیه مورد بحث است، که جمله «مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» را قید نهی قرار داده، و می‌فرماید مؤمنین کفار را اولیای خود نگیرند در حالی که با سایر مؤمنین دوستی نمی‌ورزند، که از این قید به خوبی فهمیده می‌شود که منظور آیه این است که بفرماید اگر تو مسلمان اجتماعی و به اصطلاح نوع دوست هستی، باید حداقل مؤمن و کافر را به اندازه هم دوست بداری، و اما اینکه کافر را دوست بداری، و زمام امور جامعه و زندگی جامعه را به او بسپاری و با مؤمنین هیچ ارتباطی و علاقه‌ای نداشته باشی، این بهترین دلیل است که تو با کفار سنخیت داری و از مؤمنین جدا و بریده‌ای و این صحیح نیست پس زنهار باید از دوستی با کفار اجتناب کنی.

تاریخچه استعمار می‌گوید: همیشه ظالمان استثمارگر در لباس دوستی و دلسوزی و عمران و آبادی ظاهر شده‌اند و هنگامیکه جای پای خود را محکم می‌کردند بی‌رحمانه بر آن جامعه می‌تاختند و همه چیز آنها را به یغما می‌بردند.

جمله «مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ» اشاره به این است که در زندگی اجتماعی هرکس نیاز به دوستان و یاورانی دارد، ولی افراد با ایمان باید اولیای خود را از میان افراد با ایمان انتخاب کنند و با وجود آنان چه نیازی به کفار بی‌رحم و ستمگر است. و تکیه بر وصف ایمان و کفر، اشاره به این است که این دو از یکدیگر بیگانه و آشتی ناپذیرند.

جمله «فَلَيْسَ مِنَ اللَّهِ فِي شَيْءٍ» (آل عمران/ ۲۸) اشاره به این است که: افرادی که با دشمنان خدا پیوند دوستی و همکاری برقرار سازند، ارتباطشان با خداوند و خدا پرستان گسسته می‌شود.

سپس به عنوان یک استثناء از این قانون کلی می‌فرماید مگر اینکه از آنها بپرهیزید و تقیه کنید، همان تقیه‌ای که برای حفظ نیروها و جلوگیری از هدر رفتن قوا و امکانات و سرانجام پیروزی بر دشمن است.

در چنین موردی، جایز است که مسلمانان با افراد بی‌ایمان، به خاطر حفظ جان خود و مانند آن ابراز دوستی کنند.

اساساً اسلام در روابط بین‌المللی، ارتباط بین ممالک، را بر مبنای عزت استقلال، حقوق متقابل می‌پذیرد و وحدت ممالک اسلامی و جهان اسلام را توصیه می‌نماید.



«عقاب فراگیر»

«وَ اتَّقُوا فِتْنَةً لَا تُصِيبَنَّ الَّذِينَ ظَلَمُوا مِنْكُمْ خَاصَّةً وَ اعْلَمُوا أَنَّ اللَّهَ شَدِيدٌ

الْعِقَابِ» (انفال - ۲۵)

و از فتنه‌ای بپرهیزید که تنها به ستمکاران شما نمی‌رسد (بلکه همه را فرا خواهد گرفت چرا که دیگران سکوت اختیار کرده‌اند) و بدانید خداوند کیفر شدید دارد.

افراد جامعه نه تنها موظفند وظایف خود را انجام دهند بلکه موظفند دیگران را هم به انجام وظیفه وا دارند زیرا اختلاف و پراکندگی و ناهماهنگی در مسائل اجتماعی موجب شکست برنامه‌ها خواهد شد و دود آن در چشم همه می‌رود، من نمی‌توانم بگویم چون وظیفه خود را انجام داده‌ام از آثار شوم وظیفه‌نشناسی‌های دیگران برکنار خواهم ماند چه اینکه آثار مسائل اجتماعی فردی و شخصی نیست.

این درست به آن می ماند که برای جلوگیری از هجوم دشمنی صد هزار نفر سرباز نیرومند لازم باشد اگر عده ای مثلاً پنجاه هزار نفر وظیفه خود را انجام دهند مسلماً کافی نخواهد بود و نتایج شوم شکست هم وظیفه شناسان را می گیرد و هم وظیفه شناسان را، و همانطور که گفتیم خاصیت مسائل جمعی و گروهی همین است.

این حقیقت را به بیان دیگری نیز می توان روشن ساخت و آن اینکه: نیکان جامعه وظیفه دارند که در برابر بدان سکوت نکنند اگر سکوت اختیار کنند در سرنوشت آنها نزد خداوند سهیم و شریک خواهند بود. چنانکه در حدیث معروفی از پیامبر نقل شده که فرمود:

خداوند عزوجل هرگز عموم را به خاطر عمل گروهی خاص مجازات نمی کند مگر آن زمان که منکرات در میان آنها آشکار گردد و توانایی بر انکار آن داشته باشند در عین حال سکوت کنند در این هنگام خداوند آن گروه خاص و همه توده اجتماع را مجازات خواهد کرد.

از آنچه گفتیم روشن می شود که این حکم هم در زمینه مجازات های الهی در دنیا و آخرت صادق است و هم در زمینه نتایج و آثار اعمال گروهی و دسته جمعی، یک نگاه کوتاه به جوامع اسلامی در عصر ما و شکست های پی در پی که در برابر دشمنان دامن گیرشان می شود و فتنه های استعمار و صهیونیسم و الحاد و مادی گری و مفاسد اخلاقی و متلاشی شدن خانواده ها و سقوط جوانان در دامن فحشاء و انحطاط و عقب گرد علمی، حقیقت و محتوای آیه را مجسم می سازد که چگونه این فتنه ها دامن کوچک و بزرگ نیک و بد و عالم و جاهل را فرا گرفته است.

اینها همچنان ادامه خواهد یافت تا آن زمانکه مسلمانان روح اجتماعی پیدا کنند و نظارت همگانی را در جامعه عملاً بپذیرند و دو وظیفه امر به معروف و نهی از

منکر به عنوان وظیفه قطعی و تخلف ناپذیر عملی گردد، بنابراین، نه خودتان عامل فتنه شوید، نه با فتنه گران هم صدا شوید و نه در برابرشان سکوت کنید.



«تلاش مالی کفار»

«إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ لِيَصُدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَسَيُنْفِقُونَهَا ثُمَّ تَكُونُ

عَلَيْهِمْ حَسْرَةً ثُمَّ يُغْلَبُونَ وَالَّذِينَ كَفَرُوا إِلَىٰ جَهَنَّمَ يُحْشَرُونَ» (انفال-۳۶)

آنها که کافر شدند اموالشان را برای باز داشتن مردم از راه خدا انفاق می کنند، آنها این اموال را (که برای بدست آوردن آن زحمت کشیده اند در این راه) انفاق می نمایند اما مایه حسرت و اندوهشان خواهد شد و سپس شکست خواهند خورد. و (در جهان دیگر این) کافران همگی به سوی دوزخ می روند.

آنها حتی قبل از شکست خوردن متوجه بیهودگی کار خود می شوند و چون نتیجه کافی در برابر اموالی که صرف کرده اند نمی بینند، گرفتار رنج و اندوه می گردند، و این یکی از مجازات های آنها در دنیا است.

مجازات دیگرشان شکست برنامه هایشان است زیرا افراد زر خرید و مزدور و آنها که به عشق مال و ثروت نبرد می کنند هرگز نمی توانند در برابر افراد با ایمانی که به خاطر هدف مقدسی می جنگند بایستند.

حوادث دنیای معاصر ما نیز بارها نشان داده که دولت های نیرومند که سربازانشان را با پول و وسائل شهوت تشویق به جنگ می کردند در برابر ملت های کوچکی که از روی ایمان می جنگیدند به رسوایی مغلوب شدند.

علاوه بر این دو مجازات دنیا، مجازات سومی نیز در جهان دیگر در پیش دارند که همان گرفتاری آتش خشم و غضب الهی است.

آنچه در آیه فوق آمده در جهان امروز ما نیز نمونه‌های فراوانی دارد نیروهای اهریمنی استعمار، و طرفداران ظلم و فساد و ستمگری و حامیان مذاهب خرافی و باطل، سرمایه‌های کلانی برای پیشبرد اهدافشان و باز داشتن انسان‌ها از راه حق به اشکال مختلفی مصرف می‌کنند، گاهی در لباس مزدوران جنگی، و زمانی در شکل کمک‌های ظاهراً انسانی، مانند ساختن بیمارستان‌ها و درمانگاه‌ها، و زمان دیگری به شکل کمک‌های فرهنگی و مانند آن اما ماهیت و هدف نهایی همه یکی است و آن توسعه استعمار و ظلم و ستم است.

گفار، برای اهداف شوم خود، انفاق می‌کنند، چرا مسلمانان برای اهداف مقدس خرج نکنند و بخل ورزند؟



«انواع تبلیغات شیطانی»

«وَ اسْتَفْزِرْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ وَ اجْلِبْ عَلَيْهِمْ بِخَيْلِكَ وَ رَجْلِكَ وَ شَارِكُهُمْ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ وَ عَدَّتْهُمْ وَ مَا يَعِدُهُمُ الشَّيْطَانُ إِلَّا غُرُورًا» (اسرا-۶۴)

هرکدام از آنها را می‌توانی با صدای خودت تحریک کن، و لشکر سواره و پیاده‌ات را بر آنها گسیل دار و در ثروت و فرزندان‌شان شرکت جوی، و آنها را با وعده‌ها سرگرم کن ولی شیطان جز فریب و دروغ وعده‌ای نمی‌دهد.

گرچه در آیات فوق، مخاطب شیطان است و خداوند به عنوان یک فرمان تهدید آمیز به او می‌گوید هرچه از دستت ساخته است بکن و با وسائل گوناگون به

اغوای بنی آدم برخیز، ولی در واقع هشدار است به همه انسانها که طرق نفوذ شیطان را دریابند و از تنوع وسائل و سوسه‌های او آگاه شوند.

جالب اینکه قرآن در آیه فوق به چهار بخش مهم و اصولی از این وسائل اشاره می‌کند و به انسان‌ها می‌گوید که از چهار طرف مراقب خویش باشند:

الف: برنامه‌های تبلیغاتی: جمله «وَ اسْتَفْزِرْ مَنْ اسْتَطَعْتَ مِنْهُمْ بِصَوْتِكَ» (اسرا/۶۴) که بعضی از مفسران آنرا تنها به معنی نغمه‌های هوس‌انگیز موسیقی و خوانندگی تفسیر کرده‌اند معنی وسیعی دارد که هر گونه تبلیغات گمراه کننده را که در آن از وسائل صوتی و سمعی استفاده می‌شود شامل می‌گردد.

به این ترتیب نخستین برنامه شیطان، استفاده از این وسائل است. این مساله مخصوصاً در دنیای امروز که دنیای فرستنده‌های رادیویی و دنیای تبلیغات گسترده سمعی و بصری است، از هر زمانی روشن‌تر و آشکارتر است، چرا که شیاطین و احزاب آنها در شرق و غرب جهان بر این وسیله مؤثر تکیه دارند و بخش عظیمی از سرمایه‌های خود را در این راه مصرف می‌کنند، تا بندگان خدا را استعمار کنند و از راه حق که راه آزادی و استقلال و ایمان و تقوی است منحرف سازند و به صورت بردگانی بی اراده و ناتوان درآورند.

تهاجم فرهنگی و تبلیغاتی دشمن، مقدم بر تهاجم نظامی است، شیطان ابتدا با تبلیغات، انگیزه توحیدی انسان را می‌گیرد، سپس با تسلیحات و لشگریانش بر او هجوم می‌آورد.

ب: استفاده از نیروی نظامی: این منحصر به عصر و زمان ما نیست که شیاطین برای یافتن منطقه‌های نفوذ به قدرت نظامی متوسل می‌شوند همیشه بازوی نظامی یکی از بازوهای مهم و خطرناک همه جباران و ستمگران جهان بوده است، آنها ناگهان در یک لحظه به نیروهای مسلح خود فریاد می‌زنند و به مناطقی که ممکن است با مقاومت سرسختانه، آزادی و استقلال خویش را بازیابند گسیل می‌دارند، و حتی در عصر خود می‌بینیم برنامه گسیل سریع که درست

همان مفهوم اجلاب را دارد تنظیم کرده‌اند به این ترتیب که پاره‌ای از قدرت‌های جهانخوار غرب نیروی ویژه‌ای، آماده ساخته‌اند که بتوانند آن را در کوتاه‌ترین مدت در هر منطقه‌ای از جهان که منافع نامشروع شیطنانی‌شان به خطر بیفتد اعزام کنند و هر جنبش حق‌طلبانه‌ای را در نطفه خفه نمایند. و قبل از وصول این لشکر سریع، زمینه را با جاسوسان ماهر خود که در واقع لشکر پیاده‌اند آماده می‌سازند.

غافل از اینکه خداوند به بندگان راستینش در همین آیات وعده داده است که شیطان و لشکر او هرگز بر آنها سلطه نخواهند یافت!

ج: برنامه‌های اقتصادی و ظاهراً انسانی: یکی دیگر از وسایل مؤثر نفوذ شیطان از طریق شرکت در اموال و نفوس است، این دو کلمه معنی بسیار وسیع‌تری دارد که همه اموال حرام و فرزندان نامشروع و غیر آن را شامل می‌شود.

مثلاً در عصر و زمان خود می‌بینیم که شیاطین جهانخوار، مرتباً پیشنهاد سرمایه‌گذاری و تاسیس شرکت‌ها و ایجاد انواع کارخانه‌ها و مراکز تولیدی در کشورهای ضعیف می‌کنند، و زیر پوشش این شرکت‌ها انواع فعالیت‌های خطرناک و مضر را انجام می‌دهند، جاسوس‌های خود را به نام کارشناس فنی یا مشاور اقتصادی و مهندس و تکنسین به این کشورها اعزام می‌دارند و با لطائف الحیل آخرین رمق آنها را می‌مکند و از رشد و نمو و استقلال اقتصادی آنها جلوگیری می‌کنند و نیز از طریق تاسیس مدارس، دانشگاه‌ها، کتابخانه‌ها، بیمارستان‌ها، و جهانگردی در فرزندان آنها شرکت می‌جویند، جمعی را از آنها به سوی خود متمایل می‌سازند، حتی گاهی با کمک‌های سخاوتمندانه از طریق بورس تحصیلی که در اختیار جوانان می‌گذارند آنها را به طور کامل به فرهنگ و برنامه خود جلب می‌کنند، و در افکار آنها شریک می‌شوند.

ایجاد مراکز فساد تحت پوشش ساختن هتل‌های بین‌المللی و کلوب‌های تفریحات سالم و سینماها و فیلم‌های گمراه‌کننده و مانند آن یکی از رایج‌ترین برنامه‌های

مخرب این شیاطین است که نه تنها فحشاء را از این طریق ترویج می‌کنند و عامل فزونی فرزندان نامشروع می‌شوند، بلکه نسلی منحرف سست و بی‌اراده بی‌خیال و هوسباز از این طریق پرورش می‌دهند، هر اندازه ما در برنامه‌های آنها باریک‌تر و دقیق‌تر شویم به عمق خطرات این وسوسه‌های شیطنانی آشناتر خواهیم شد.

د: برنامه‌های مخرب روانی: استفاده از وعده‌های مغرورکننده و انواع فریب‌ها و نیرنگ‌ها یکی دیگر از برنامه‌های شیطان‌ها است، آنها روانشناسان و روانکاوان ماهری را برای اغفال و فریب مردم ساده‌دل و حتی هوشیار تربیت کرده‌اند، گاهی به نام اینکه دروازه تمدن بزرگ در چند قدمی آنها است، و یا اینکه در آینده نزدیکی در ردیف اولین کشورهای متمدن و پیشرو قرار خواهند گرفت، و یا اینکه نسل آنها نسل نمونه و بی‌نظیر است که می‌تواند در پرتو برنامه‌های آنان به اوج عظمت برسد و امثال این خیالات و پندارها، آنها را سرگرم می‌سازند که همه در جمله «وَعَدَهُمْ» خلاصه می‌شود و گاهی به عکس از طریق تحقیر و تضعیف روحیه و اینکه آنها هرگز توانایی مبارزه با قدرت‌های عظیم جهانی را ندارند و میان تمدنشان با تمدن کشورهای پیشرفته صدها سال فاصله است آنان را از هر گونه تلاش و کوششی باز می‌دارند.

این قصه سر دراز دارد، و طرق نفوذ شیطان و لشگریان او یک راه و دو راه نیست، اینجا است که عباد الله و بندگان راستین خدا با دلگرمی که از وعده قطعی او در این آیات به دست می‌آورند به جنگ با این شیاطین برمی‌خیزند و کمترین وحشتی به خود راه نمی‌دهند و می‌دانند سر و صدای شیاطین هر قدر زیاد باشد بی‌محتوا و تو خالی است و با قدرت ایمان و توکل بر خدا بر همه آنها می‌توان پیروز شد و نقشه‌هایشان را نقش بر آب کرد چنانکه قرآن می‌گوید «وَكَفَىٰ بَرِيكًا وَكَيْلًا»



«تکیه بر غیر خدا»

«وَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ آلِهَةً لَعَلَّهُمْ يُنصَرُونَ»

«لَا يَسْتَطِيعُونَ نَصْرَهُمْ وَ هُمْ لَهُمْ جُنْدٌ مُخَضَّرُونَ» (یس-۷۴ و ۷۵)

آنها غیر از خدا معبودانی برای خویش برگزیدند به این امید که یاری شوند ولی آنان قادر به یاری ایشان نیستند و این (عبادت کنندگان در قیامت) لشکر آنها خواهند بود که در آتش دوزخ حضور می‌یابند!

بینش توحیدی برای خدا پرستان خط مشی خاصی در زندگی ایجاد می‌کند که آنها را از خطوط شرک آلود که مبتنی بر انتخاب بتها یا پناه بردن به انسان‌های ضعیفی همچون خویش است جدا می‌سازد.

در دنیای امروز معمولاً این فکر برای بسیاری از کشورهای کوچک و متوسط پیدا می‌شود، که برای حفظ خویشتن باید به یکی از قطب‌های قدرت پناه برد، و در حوزه حمایت او قرار گرفت در حالی که تجربیات نشان داده است که به هنگام بروز حوادث سخت و مشکلات و بحران‌ها این قدرت‌های به ظاهر بزرگ نه گره‌ای از کار خود می‌توانند بگشایند، و نه از کار اقرار و پیروانشان و چه زیبا می‌گوید قرآن: نه توانایی یاری و حمایت از عابدان خود دارند، و نه می‌توانند خود را حفظ کنند.

این هشدار است به همه مسلمانان و رهروان توحید خالص که از همه این بتها ببرند، و به سایه لطف الهی پناه ببرند، تنها متکی به خویشتن و نیروی ایمان و معنویت جوامع اسلامی باشند، و هرگز این افکار شرک آلود را که باید برای روز حادثه از این قدرت‌ها کمک گیرند به مغز خود راه ندهند.

و اصولاً فرهنگ جوامع اسلامی را از اینگونه افکار پاکسازی کنند، و بدانند تاکنون ضربه‌های فراوانی از این رهگذر خورده‌اند در حالی که اگر این اصل اصیل قرآنی در میان آنها حاکم بود هرگز گرفتار این شکست‌های دردناک نمی‌شدند. به امید آن روز که همگی در سایه این تعلیم قرآنی افکار خویش را نوسازی کنیم، متکی به خویشتن باشیم، و به سایه لطف الله پناه ببریم و سربلند و آزاد زندگی کنیم.



«تفکر»

«قُلْ إِنَّمَا أَعِظُكُمْ بِوَاحِدَةٍ أَنْ تَقُومُوا لِلَّهِ مَشْنَىٰ وَ فُرَادَىٰ ثُمَّ تَتَفَكَّرُوا مَا

بِصَاحِبِكُمْ مِنْ جَنَّةٍ إِنَّهُ هُوَ إِلَّا نَذِيرٌ لَكُمْ بَيْنَ يَدَيْ عَذَابٍ شَدِيدٍ» (سبا-۴۶)

بگو: تنها شما را به یک چیز اندرز می‌دهم و آن اینکه دو نفر دو نفر، یا یک نفر یک نفر برای خدا قیام کنید، سپس فکر خود را به کار گیرید این دوست و همنشین شما (محمد) هیچگونه جنون ندارد، او فقط بیم دهنده شما در برابر عذاب شدید (الهی) است.

مکتب‌های مادی و کمونیستی که همیشه از ناحیه مذاهب راستین احساس خطر می‌کنند همیشه اصرار دارند که دعوت ادیان را دعوت به تخدیر افکار توده‌ها معرفی کنند، تعبیر رسوای آنها که دین افیون توده‌هاست معروف است.

همچنین استعمارگران شرق و غرب به خاطر هراسی که از قیام توده‌های مؤمن در سایه افکار مذهبی و استقبال از شهادت در راه خدا داشته‌اند سعی می‌کردند که به روان‌شناسان و جامعه‌شناسان خود این مطلب را تلقین کنند تا در کتاب‌های به

اصطلاح علمی‌شان منعکس سازند که مذهب زائیده جهل و نادانی بشر نسبت به عوامل طبیعت است!

چگونه ممکن است آئینی همچون اسلام وسیله تخدیر یا مولود جهل باشد در حالیکه آورنده‌اش به اعلا صوت خود همه انسان‌ها را مخاطب ساخته و می‌گوید قیام و نهضت کنید برای زنده کردن اندیشه‌های خفته، آن هم در محیطی آرام و خالی از غوغا، در محیطی دور از هوا و هوس و امواج تبلیغاتی مسموم دور از تعصب‌ها، و دور از لجاجت‌ها برای خدا قیام کنید و اندیشه کنید که تنها اندرز من به شما همین است و بس!

آیا چنین آئینی را که نه تنها در اینجا بلکه در موارد بسیار زیادی همین دعوت را تکرار کرده متهم به تخدیر افکار ساختن مضحک نیست؟!

به خصوص اینکه می‌گوید نه فقط در حال تنهایی و انفرادی اندیشه کنید بلکه به صورت دو نفری و با معاضدت یکدیگر به تفکر پردازید محتوای دعوت انبیاء را بشنوید، دلائل آنها را مورد مطالعه قرار دهید، اگر با عقل شما هماهنگ بود پذیرا شوید

حوادثی که در عصر و زمان ما به خاطر قیام مسلمانان انقلابی در کشورهای مختلف در برابر قدرت‌های جهانی شرق و غرب روی داد، و دنیا را در نظر مستکبران تیره و تارکرد و پایه‌های قدرتش را لرزان ساخت نشان داد که آنها این نکته را درست فهمیده بودند که عقائد اصیل مذهبی دشمن سرسخت آنها و خطر عظیمی است برای آنها، و نیز نشان داد که هدف این اتهاماتی که به مذهب بسته‌اند چیست؟

راستی عجیب است در تحلیل‌های به اصطلاح فلسفی جامعه‌شناسان غربی این مسأله را مسلم می‌گیرند که جهانی ماوراء طبیعت نیست و دین یک پدیده ساختگی بشر است. سپس بر سر این مسأله دعوا می‌کنند که عامل آن چیست؟ مسائل اقتصادی است؟ ترس انسان‌هاست؟ عدم آگاهی بشر است؟ عقده‌های

روحي است و اما حاضر نیستند حتی یک لحظه خود را از این پیش‌داوری غلط تهی کرده و احتمال دهند ماورای عالم طبیعت عالم دیگری است و در دلائل روشن توحید و نشانه‌های آشکار نبوت بیان‌دیشند.

اینها بی‌شبا هت به مشرکان عصر جاهلیت نیستند با این تفاوت که آنها متعصب و لجوج بودند و درس نخوانده، اینها نیز متعصب و لجوجند اما درس خوانده و به همین دلیل خطرناک‌تر و اغواکننده‌ترند!

جالب اینکه آخرین قسمت بسیاری از آیات قرآن دعوت به تفکر یا تعقل یا تذکر است. گاه می‌گوید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَةً لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (نحل - ۱۱ و ۶۹)

و گاه می‌گوید: «إِنَّ فِي ذَلِكَ لآيَاتٍ لِّقَوْمٍ يَتَفَكَّرُونَ» (رعد - ۳ و زمر - ۴۲ و جاثیه - ۱۳)

و گاه می‌گوید: «لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ» (حشر - ۲۱ و اعراف - ۱۷۶)

و گاه همین جمله را به صورت رویارو مطرح ساخته می‌فرماید «كَذَلِكَ يُبَيِّنُ اللَّهُ لَكُمُ الْآيَاتِ لَعَلَّكُمْ تَتَفَكَّرُونَ» (بقره ۲۱۹ و ۲۶۶) اینگونه خداوند آیاتش را برای شما بیان می‌کند شاید اندیشه کنید.

و از این قبیل در قرآن فراوان است، مانند دعوت به فقه «فهم» در آیات زیادی از قرآن، دعوت به عقل و تعقل و مدح آنها که عقل خویش را به کار می‌گیرند، و مذمت شدید از آنها که فکر خود را به کار نمی‌اندازند که در ۴۶ آیه از قرآن مجید وارد شده!

توصیف زیادی که از علما و دانشمندان و مقام علم و دانش نموده که اگر بخواهیم همه آیات آن را گردآوری و تفسیر کنیم خود کتاب مستقلی می‌شود.

در این مورد همین بس که قرآن یکی از صفات دوزخیان را نداشتن تفکر و تعقل ذکر کرده است: «وَ قَالُوا لَوْ كُنَّا نَسْمَعُ أَوْ نَعْقِلُ مَا كُنَّا فِي أَصْحَابِ السَّعِيرِ» (ملک - ۱)

دوزخیان می‌گویند: اگر ما گوش شنوا و عقل بیداری داشتیم در میان دوزخیان نبودیم! که جای عاقلان در دوزخ نیست.

«وَلَقَدْ ذَرَأْنَا لِجَهَنَّمَ كَثِيرًا مِنَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ لَهُمْ قُلُوبٌ لَا يَفْقَهُونَ بِهَا وَ لَهُمْ أَعْيُنٌ لَا يُبْصِرُونَ بِهَا وَ لَهُمْ آذَانٌ لَا يَسْمَعُونَ بِهَا أُولَئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولَئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ» (اعراف/۱۷۹) به طور مسلم گروه بسیاری از جن و انس را برای دوزخ قرار دادیم نشانه آنها اینست که عقل دارند و با آن اندیشه نمی‌کنند، چشم دارند و با آن نمی‌بینند و گوش دارند و با آن نمی‌شنوند آنها همچون چهارپایان هستند بلکه گمراه‌تر! آنها همان غافلانند. گوشه‌ای از روایات اسلامی در زمینه فکر و اندیشه: در روایات اسلامی به پیروی از قرآن مساله فکر و اندیشه در درجه اول اهمیت قرار گرفته و تعبیرات بسیار گویا و جالبی در آن دیده می‌شود که نمونه‌هایی از آن را در اینجا می‌آوریم.

الف - تفکر بزرگترین عبادت است.

در حدیثی از امام علی بن موسی الرضا (علیه‌السلام) می‌خوانیم: عبادت به زیادی نماز و روزه نیست عبادت واقعی تفکر در کار خداوند متعال و اسرار جهان آفرینش است. در روایت دیگری می‌خوانیم: بیشترین عبادت ابوذر تفکر و اندیشه بود.

ب - یک ساعت تفکر از یک شب عبادت بهتر است.

در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) شخصی سؤال کرد اینکه مردم از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل می‌کنند: «تَفَكَّرْ سَاعَةً خَيْرٌ مِنْ قِيَامِ لَيْلَةٍ» (الکافی/ج ۲/ص ۵۴) یک ساعت اندیشه کردن بهتر از یک شب عبادت نمودن است منظور از آن چیست؟ و چگونه باید تفکر کند؟ امام (علیه‌السلام) در پاسخ فرمود: هنگامی که از کنار ویرانه یا خانه‌ای (که از ساکنان خالی شده) می‌گذرد بگوید ساکنان تو کجا رفتند؟ بنیان‌گذارانت چه شدند؟ چرا سخن نمی‌گویی؟

ج - تفکر سرچشمه عمل است.

امیر مؤمنان علی (علیه‌السلام) تفکر دعوت به نیکی و عمل به آن می‌کند.



«تحریم اقتصادی»

«هُمُ الَّذِينَ يَقُولُونَ لَا تُنْفِقُوا عَلَيَّ مِنْ عِنْدِ رَسُولِ اللَّهِ حَتَّى يَنْفَضُوا وَ لِلَّهِ

خَزَائِنُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَفْقَهُونَ» (منافقون - ۷)

آنها کسانی هستند که می‌گویند: به افرادی که نزد رسول خدا هستند انفاق نکنید تا پراکنده شوند! (غافل از اینکه) خزائن آسمان‌ها و زمین از آن خداست، ولی منافقان نمی‌فهمند!

تنها منافقان مدینه نبودند که این سخن را در برابر مؤمنان مهاجر گفتند بلکه قبل از آنها نیز سران قریش در مکه می‌گفتند: اگر این گروه اندک مسلمان فقیر را در محاصره اقتصادی قرار دهیم، یا از مکه بیرونشان کنیم، مطلب تمام است!

امروز نیز دولت‌های استعماری به پندار اینکه خزائن آسمان و زمین را در اختیار دارند می‌گویند ملت‌هایی را که در برابر ما تسلیم نمی‌شوند باید در محاصره اقتصادی قرار داد تا بر سر عقل آیند و تسلیم شوند!

این کوردلان تاریخ که شیوه آنها دیروز و امروز یکسان بوده و هست خبر ندارند که با یک اشاره خداوند تمام ثروت‌ها و امکاناتشان بر باد می‌رود و عزت پوشالی آنها دست‌خوش فنا می‌گردد.

به هر حال این طرز تفکر (خود را عزیز دانستن و دیگران را ذلیل، و خود را ولی نعمت و دیگران را محتاج شمردن) یک تفکر منافقانه است که از غرور و تکبر از یک سو، و گمان استقلال در برابر خدا از سوی دیگر ناشی می‌شود اگر آنها به حقیقت عبودیت آشنا بودند و مالکیت خدا را بر همه چیز مسلم می‌دانستند هرگز گرفتار این اشتباهات خطرناک نمی‌شدند.



«استخفاف عقول»

«فَاسْتَخَفَّ قَوْمَهُ فَاطَاعُوهُ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ» (زخرف - ۵۴)

او قوم خود را تحمیق کرد و از وی اطاعت کردند.

اصولاً راه و رسم همه حکومت‌های جبار و فاسد این است که برای ادامه خودکامگی باید مردم را در سطح پایینی از فکر و اندیشه نگه‌دارند، و با انواع وسائل آنها را تحمیق کنند، آنها را در یک حال بی‌خبری از واقعیت‌ها فرو برند و ارزش‌های دروغین را جانشین ارزش‌های راستین کنند، و دائماً آنها را نسبت به واقعیت‌ها شستشوی مغزی دهند.

چرا که بیدار شدن ملت‌ها و آگاهی و رشد فکری ملت‌ها بزرگترین دشمن حکومت‌های خودکامه و شیطانی است که با تمام قوا با آن مبارزه می‌کنند!

این شیوه فرعون‌ی یعنی استخفاف عقول با شدت هرچه تمام‌تر در عصر و زمان ما بر همه جوامع فاسد حاکم است، اگر فرعون برای نیل به این هدف وسائل محدودی در اختیار داشت طاغوتیان امروز با استفاده از وسائل ارتباط جمعی، مطبوعات فرستنده‌های رادیو تلویزیونی و انواع فیلم‌ها، و حتی ورزش در شکل انحرافی، و ابداع انواع مدهای مسخره، به استخفاف عقول ملت‌ها می‌پردازند، تا در بی‌خبری کامل فرو روند و از آنها اطاعت کنند.

به همین دلیل دانشمندان و متعهدان دینی که خط فکری و مکتبی انبیا را تداوم می‌بخشند وظیفه سنگین در مبارزه با برنامه استخفاف عقول بر عهده دارند که از مهمترین وظائف آنها است.

جالب اینکه آیه فوق را با این جمله تکمیل و پایان می‌دهد آنها گروهی فاسق بودند. اشاره به اینکه این قوم گمراه اگر فاسق و خارج از اطاعت فرمان خدا و حکم عقل نبودند تسلیم چنین تبلیغاتی نمی‌شدند، و اسباب گمراهی خود را به دست خویش فراهم نمی‌ساختند. به همین دلیل آنها هرگز در این گمراهی معذور نبودند.

درست است که فرعون عقل آنها را دزدید و به طاعت خویش واداشت، ولی آنها نیز با تسلیم کورکورانه موجبات این دزدی را فراهم ساختند.



«مال و دنیا»

«وَ لَقَدْ أَرْسَلْنَا مُوسَىٰ بِآيَاتِنَا وَ سُلْطَانٍ مُّبِينٍ»

«إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ هَامَانَ وَ قَارُونَ فَقَالُوا سَاحِرٌ كَذَّابٌ» (غافر - ۲۳ و ۲۴)

ما موسی را با آیات خود و دلیل روشن فرستادیم به سوی فرعون و هامان و قارون، ولی آنها گفتند او ساحر بسیار دروغگوی است.

رسالت موسی (علیه‌السلام) از آغاز برای مبارزه با سه کس بود: فرعون، وزیرش هامان، و ثروتمند مغرور قارون.

از این آیه استفاده می‌شود که او همکار فرعونیان بود و در خط آنها، و در تواریخ نیز می‌خوانیم که او از یک سو نماینده فرعون در بنی اسرائیل بود و از سوی دیگر خزانه‌دار گنج‌های فرعون، و اینجا است که پرونده قارون روشنتر می‌شود. فرعون برای اینکه بنی اسرائیل را به زنجیر کشد و تمام هستی آنها را غارت کند یک نفر مرد منافق حيله‌باز و به اندازه کافی بی‌رحم، از میان بنی اسرائیل برگزید و زمام

اختیار آنها را به دست او سپرد، تا به نفع دستگاه جبارش آنها را استثمار کند و بر خاک سیاه بنشانند، و از این رهگذر ثروت کلانی نیز برای خود کسب کند.

قرائن نشان می‌دهد که بعد از نابودی فرعونیان مقدار عظیمی از ثروت و گنج‌های آنها در دست قارون ماند، و موسی(علیه‌السلام) تا آن زمان مجال این را پیدا نکرده بود که این ثروت باد آورده فرعون را به نفع مستضعفان از او بگیرد.

به هر حال خواه او این ثروت را در عصر فرعون پیدا کرده باشد، و یا از طریق غارت گنج‌های او و یا به گفته بعضی از طریق علم کیمیا، و آگاهی بر فنون تجارت سالم، یا آشنایی به اصول استثمار مستضعفان، هرچه بود قارون بعد از پیروزی موسی بر فرعونیان ایمان اختیار کرد، و به سرعت تغییر چهره داد و با زبر دستی خاصی که ویژه این گروه است خود را در صف قاریان تورات و آگاهان بنی اسرائیل جا زد، در حالی که بعید است ذره‌ای ایمان در چنین قلبی نفوذ کند.

هنگامی که موسی(علیه‌السلام) تصمیم گرفت زکات از او بگیرد پرده از چهره‌اش کنار رفت، و قیافه زشت و منحوسی که در پشت ماسک فریبنده ایمان داشت بر همگان ظاهر شد، و دیدیم که این مرد منافق عاقبت کارش به کجا منتهی گشت؟

نباید از آنچه گفتیم این چنین استنباط شود که اسلام در برابر مال و ثروت موضع منفی دارد و با آن مخالف است، نباید تصور کرد که اسلام فقر را می‌پسندد و دعوت به فقر می‌کند و آن را وسیله کمالات معنوی می‌داند.

بلکه به عکس اسلام به عنوان یک وسیله مؤثر و کارساز روی آن تکیه می‌کند در آیه ۱۸ سوره بقره از مال تعبیر به خیر شده است.

و در حدیثی از امام باقر(علیه‌السلام) می‌خوانیم: دنیا کمک خوبی است برای رسیدن به آخرت.

بلکه آیات مورد بحث که شدیدترین مذمت را از قارون ثروتمند مغرور می‌کند شاهد گویایی بر این موضوع است، منتها اسلام ثروتی را می‌پسندد که بوسیله آن

ابتغاء دار آخرت و طلب سرای دیگر شود، چنانکه دانشمندان بنی اسرائیل به قارون گفتند: «وَ ابْتَغِ فِيمَا آتَاكَ اللَّهُ الدَّارَ الْآخِرَةَ» اسلام ثروتی را می‌پسندد که در آن «وَ أَحْسِنْ كَمَا أَحْسَنَ اللَّهُ إِلَيْكَ» و نیکی به همگان باشد.

اسلام ثروتی را مدح می‌کند که در آن «وَ لَا تَسْ تَصِيْبِكَ مِنَ الدُّنْيَا» (قصص/۷۷) تحقق یابد بالاخره اسلام ثروتی را خواهان است که مایه فساد در زمین و فراموش کردن ارزش‌های انسانی و گرفتار شدن در مسابقه جنون‌آمیز تکاثر نگردد، و انسان را به خود برتر بینی و تحقیر دیگران و حتی رویارویی با پیامبر خدا نکشاند وسیله‌ای باشد برای استفاده همگان، برای پرکردن خلأهای موجود اقتصادی برای مرهم نهادن بر زخم‌های جانکاه محرومان، و برای رسیدن به نیازها و مشکلات مستضعفان علاقه به چنین ثروتی با چنین هدف‌های مقدسی علاقه به دنیا نیست، علاقه به آخرت است، چنانکه در حدیثی می‌خوانیم یکی از یاران امام صادق(علیه‌السلام) خدمتش آمد و شکایت کرد که ما دنبال دنیا هستیم و به آن علاقمندیم (از این می‌ترسیم که دنیاپرست با شیم).

امام (که پاک‌ی و تقوای آن مرد را می‌دانست) فرمود: با این ثروت دنیا چه می‌خواهی انجام دهی؟

در پاسخ عرض کرد: هزینه خود و خانواده‌ام را تهیه کنم، و به خویشاوندانم کمک نمایم، در راه خدا انفاق کنم، و حج و عمره بجا آورم امام فرمود این، دنیا طلبی نیست این طلب آخرت است.

و از اینجا فاسد بودن عقیده دو گروه: گروهی از مسلمان نماهای بی‌خبر از تعلیمات اسلام که اسلام را حامی مستکبران معرفی می‌کنند و گروهی از دشمنان مغرض که می‌خواهند چهره اسلام را دگرگون نشان داده و آن را ضد ثروت و طرفدار فقر نشان دهند، روشن می‌شود.

اصولاً یک ملت فقیر، نمی‌تواند آزاد و سربلند زندگی کند فقر وسیله وابستگی است، فقر مایه روسیاهی در دنیا و آخرت است، و فقر انسان را به گناه و آلودگی دعوت می‌کند. همانگونه که در حدیثی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم بی‌نیازی که تو را از تجاوز به حق دیگران باز دارد از فقری که تو را وادار به گناه کند بهتر است. جوامع اسلامی باید بکوشند هرچه بیشتر غنی و بی‌نیاز گردند، به مرحله خودکفایی برسند و روی پای خود بایستند و شرف و عزت و استقلال خود را بر اثر فقر، فدای وابستگی به دیگران نکنند و بدانند خط اصیل اسلام این است. قارون‌های دیروز و امروز! داستان قارون، سمبل ثروتمند مغرور در قرآن پرده از روی حقایق بسیاری در زندگی انسانها برمی‌دارد.

این داستان روشنگر این حقیقت است که غرور و مستی ثروت گاه انسان را به انواع جنون می‌کشاند جنون نمایش دادن ثروت و به رخ دیگران کشیدن جنون لذت بردن از تحقیر تهی‌دستان!

و باز همین غرور و مستی و عشق بی‌حد و حصر به سیم و زر، گاه سبب می‌شود که دست به زشت‌ترین و ننگین‌ترین گناهان بزنند، در مقابل پیامبر پاک خدا، قیام کند و به مبارزه و ستیز با حق و حقیقت برخیزد، و حتی بی‌شرمانه‌ترین تهمت‌ها را به پاکترین افراد ببندد حتی با استفاده از ثروت خود از زنان آلوده هر جایی برای رسیدن به مقصدش کمک گیرد.

غرور و مستی ناشی از ثروت به انسان اجازه نمی‌دهد که نصیحت اندرزگویان را بشنود و سخن خیرخواهان را به کار بندد.

این مغروران بی‌خبر، خود را از همه دانشمندتر و آگاه‌تر می‌دانند، و به گمان اینکه ثروتشان که گاه از طریق غصب حقوق دیگران به دست آمده است دلیل بر عقل و هوش و درایت آنها است، همه را نادان و خود را دانا می‌پندارند!

حتی کارشان به جایی می‌رسد که در برابر پروردگار اظهار وجود می‌کنند و دم از استقلال می‌زنند و می‌گویند: آنچه را پیدا کرده‌ایم به ابتکار و هوش سرشار و

خلاقیت و استعداد و اطلاعات بی‌نظیر خودمان بوده است و دیدیم سرانجام این گونه مغروران تبهکار به کجا می‌رسد؟! اگر قارون با اطرافیانش و تمام ثروتش به قعر زمین فرو رفت و نابود شد دیگران به اشکال دیگری نابود می‌شوند، و گاه حتی زمین، ثروتشان را به شکل دیگری می‌بلعد یعنی ثروت‌های عظیم خود را تبدیل به کاخ‌ها، باغ‌ها و زمین‌هایی می‌کنند که هرگز از آن استفاده نخواهند کرد، و گاه حتی اموال خود را می‌دهند و زمین‌های بایر و موات را خریداری می‌کنند به این خیال که آن را تقسیم کرده و به قیمت‌های گزافی بفروشند و به این ترتیب زمین ثروتشان را می‌بلعد!

این گونه افراد سبک مغز، چون راهی برای خرج کردن ثروت عظیم خود پیدا نمی‌کنند رو به سوی ارزش‌های خیالی می‌آورند، مجموعه‌ای از کاسه کوزه‌های شکسته قدیمی راه، به عنوان عتیقه‌های گرانبها و گاه مجموعه‌ای از تابلوهای بیرنگ و یا حتی مجموعه‌ای از تمبرهای پستی، اسکناس‌ها و مانند آن که متعلق به سال‌ها و یا قرون گذشته است به عنوان با ارزش‌ترین کالاها در قصر و کاخ خود جمع‌آوری می‌کنند که اگر به دقت به آنها نگاه کنیم گاهی می‌بینیم جای آنها فقط در زباله‌دان است!

آنها این زندگی تجملی و تخیلی را در حالی فراهم آورده‌اند که در شهر و دیار آنها و گاه در همسایگی دیوار به دیوارشان افراد محرومی هستند که شب گرسنه می‌خوابند، و عجب اینکه چنان وجدان آنها تحلیل رفته که حتی کمترین ناراحتی از این وضع احساس نمی‌کنند! گاه حیوانات آنها دارای مرفه‌ترین زندگی هستند و حتی از معلم و پزشک و دارو بهره می‌گیرند در حالی که انسان‌های مظلومی در نزدیکی آنها در بدترین شرایط زندگی می‌کنند و یا در بستر بیماری ناله سر داده‌اند، نه پزشکی بر بالین آنها حاضر می‌شود و نه قطره دوايي.

تمام این بحث‌ها گاه درباره افراد معینی در یک جامعه است و گاه درباره یک کشور، یعنی یک کشور قارونی می‌شود در مقابل دیگر کشورهای دنیا! همان‌گونه

که در عصر خود در مورد کشورهای هم‌چون آمریکا و بسیاری از ممالک اروپایی می‌بینیم آنها مجلل‌ترین زندگی را به قیمت استثمار مردم جهان سوم و کشورهای فقیر و تهیدست برای خود فراهم ساخته‌اند، به طوری که گاه مواد غذایی اضافی آنها که به زباله‌دان‌ها ریخته می‌شود اگر بطور صحیحی جمع‌آوری می‌شد برای تغذیه میلیون‌ها انسان گرسنه کافی بود.

اینکه می‌گوییم کشورهای فقیر نه این است که حقیقتاً فقیر باشند اینها در حقیقت دزد زده و غارت شده‌اند، گاهی بهترین و گران‌بهاترین منابع زیرزمینی در اختیار آنها است، اما این آبر غارتگران همه را می‌برند و آنها را بر خاک سیاه می‌نشانند.

اینها قارون‌های زالو صفتی هستند که پایه‌های کاخ بیدادگری خود را بر ویرانه‌های کوخ‌های مستضعفین بنا نهاده‌اند، و تا مستضعفین جهان دست به دست هم ندهند و آنها را همچون قارون به قعر زمین نفرستند اوضاع دنیا به همین صورت خواهد بود آنها باده می‌نوشند و خنده مستانه سر می‌دهند و اینها باید زانوی غم در بغل گیرند و گریه کنند!



«مسیر عملی جوامع»

«ذَلِكَ بِأَنَّ اللَّهَ لَمْ يَكُ مُغَيِّرًا نِعْمَةً أَنْعَمَهَا عَلَى قَوْمٍ حَتَّى يُغَيِّرُوا مَا بِأَنْفُسِهِمْ وَ
أَنَّ اللَّهَ سَمِيعٌ عَلِيمٌ» (انفال-۵۳)

این به خاطر آن است که خداوند هیچ نعمتی را که به گروهی داده تغییر نمی‌دهد جز آنکه آنها خودشان را تغییر دهند، و خداوند شنوا و داناست.

این آیه برترین قانون حیات انسان‌ها را بیان می‌کند و روشن می‌سازد که مکتب قرآن در زمینه حیات جامعه‌ها اصیل‌ترین و روشن‌ترین مکتب‌هاست، حتی به آنها که در عصر اتم و فضا، انسان را فراموش کرده و گرداننده چرخ‌های تاریخ را ابزارهای تولید و مسائل اقتصادی که خود مولود انسان است می‌پندارند اعلام می‌کند که شما هم سخت در اشتباهید، شما معلول را گرفته و علت اصلی را که خود ایشان و دگرگونی انسان‌هاست فراموش کرده‌اید، به شاخه چسبیده‌اید آن هم فقط یک شاخه و ریشه اصلی را از خاطر برده‌اید!

راه دور نرویم تاریخ اسلام، و یا صحیح‌تر تاریخ زندگی مسلمین، شاهد پیروزی‌های درخشانی در آغاز کار و شکست‌های تلخ و دردناکی به دنبال آن است، در قرون نخستین، اسلام به سرعت در جهان پیش می‌رفت، و در همه جا نور علم و آزادی می‌پاشید، بر سر اقوام سایه علم و دانش می‌گسترده.

نیرو آفرین و قدرت بخش و تکان دهنده و آبادکننده بود، و تمدنی خیره‌کننده به وجود آورد که در تاریخ سابقه نداشت، اما چند قرن بیشتر نگذشت که این جوشش به خاموشی گرایید، تفرقه و پراکندگی، انزوا و بی‌تفاوتی ضعف و ناتوانی و در نتیجه عقب ماندگی جای آن همه ترقی را گرفت، تا آنجا که مسلمانان جهان برای وسائل ابتدایی زندگی ناچار شدند دست به دامان دیگران بزنند فرزندان خود را برای فرا گرفتن علم و دانش راهی دیار بیگانه کنند، در حالیکه یک روز دانشگاه‌های مسلمانان برترین دانشگاه‌های جهان و مرکز دانشجویان دوست و بیگانه بود، ولی کار به جایی رسید که نه تنها صادر کننده علم و صنعت و تکنولوژی نشدند بلکه مواد ابتدایی غذایی را نیز از خارج از کشورهای خود وارد کردند!

سرزمین فلسطین آنها، که یک روز کانون مجد و عظمت مسلمین بود و حتی جنگجویان صلیبی با میلیون‌ها کشته و مجروح در طی دو بیست سال! نتوانستند

آنها از دست سربازان اسلام بیرون آورند، در مدت شش روز به آسانی از دست دادند!

در حالیکه برای پس گرفتن یک وجب آن را از دشمن باید ماه‌ها و سال‌ها چانه بزند چانه‌ای که معلوم نیست پایانش به کجا بیانجامد؟! آیا این وعده الهی که می‌فرماید: یاری مؤمنان برعهده ماست. (روم-۴۷)

تخلف پذیرفته؟ و یا اینکه می‌گوید: عزت و سربلندی از آن خدا و پیامبر و مؤمنان است. (منافقون-۸) منسوخ گشته؟! و یا اینکه می‌گوید: در کتب آسمانی پیشین نوشتیم که زمین از آن بندگان صالح ماست (انبیاء-۵۱) دگرگون شده است؟ آیا خداوند العیاذ بالله از انجام وعده‌های خود عاجز است؟ و یا وعده‌های خویش را به دست فراموشی سپرده و یا تغییر داده؟! اگر چنین نیست پس چرا آن همه مجد و عظمت و قدرت و سربلندی و افتخار از میان رفت؟!

قرآن مجید در آیه کوتاه فوق به همه این سؤال‌ها و صدها سؤال مانند آن یک پاسخ بیشتر نمی‌گوید و آن اینکه سری به اعماق قلبتان بزنید، و نگاهی به زوایای اجتماعتان بیافکنید، ببینید دگرگونی‌ها از ناحیه خود شما شروع شده است، لطف و رحمت خدا برای همگان گسترده است، شما باید که شایستگی‌ها و لیاقت‌ها را از میان بردید و به چنین روز غم‌انگیزی افتادید!

این آیه تنها از گذشته سخن نمی‌گوید که بگوییم گذشته با همه تلخی و شیرینی‌هایش گذشته است و دیگر باز نمی‌گردد، و سخن از آن بیهوده است.

بلکه از امروز و آینده نیز سخن می‌گوید، که اگر بار دیگر به سوی خدا آید، پایه‌های ایمان را محکم کنید، اندیشه‌ها را بیدار سازید، تعهدها و مسئولیت‌هایتان را به یاد آورید، دست‌ها را به یکدیگر بفشارید، بپاخیزید و فریاد کشید، و بخروشید، و بجوشید قربانی دهید و جهاد کنید و تلاش و کوشش را در همه زمینه‌ها بکار گیرید، باز هم آب رفته به جوی آید، روزهای تیره و تاریک سپری شود، افقی

درخشان و سرنوشتی روشن در برابر شما آشکار می‌گردد، و مجد و عظمت دیرین در سطحی عالی‌تر تجدید خواهد شد.

بباید عوض شوید: دانشمندانتان بگویند و بنویسند، جنگجویانتان پیکار کنند تجار و زحمتکشانتان تلاش کنند، جوانانتان بیشتر و بیشتر درس بخوانند و پاک شوند و تلاش کنند آگاهی بیاندوزند، تا خون تازه‌ای در عروق جامعه شما به جریان بیفتد و آنچنان قدرت پیدا کنید که دشمن سرسختی که امروز یک وجب زمین را با خواهش پس نمی‌دهد تمام زمین‌ها را با التماس به شما برگرداند!

ولی اینها حقایقی است که گفتنش آسان، و دانستن و باورکردنش مشکل، و عمل کردن به آن مشکل‌تر است، ولی به هر حال باید در پرتو نور امید به پیش رفت. امام صادق (علیه‌السلام) خداوند هیچ نعمتی که به بنده‌ای بخشیده از او نمی‌گیرد مگر اینکه گناهی کند که به خاطر آن مستحق سلب آن نعمت شود. در حدیث دیگری از آن امام می‌خوانیم: خداوند پیامبری را مأمور کرد که این سخن را به قوم خود بگوید که هیچ جمعیت و گروهی که در پرتو اطاعت من در خوشی و آسایش بوده‌اند از آنچه موجب رضایت من است تغییر حالت نداده‌اند مگر اینکه من هم آنها را از آنچه دوست می‌دارند به آنچه ناخوش دارند تغییر حال داده‌ام، و هر گروه و خانواده‌ای که به خاطر معصیت گرفتار ناراحتی بوده‌اند، سپس از آنچه موجب عدم رضایت من است تغییر موضع داده‌اند من هم آنها را به آنچه دوست دارند رسانده و تغییر موضع داده‌ام.

موضوع مهم دیگری که از آیه فوق به روشنی استفاده می‌شود این است که انسان سرنوشت خاصی که از پیش تعیین شده باشد ندارد و تحت تاثیر جبر تاریخ و جبر زمان و محیط نیست، بلکه عامل سازنده تاریخ و زندگی انسان دگرگونی‌هایی است که در روش و اخلاق و فکر و روح او به اراده خودش پیدا می‌شود.

بنابراین آنها که معتقد به قضا و قدر جبری هستند و می‌گویند همه حوادث به خواست اجباری پروردگار است با آیه فوق محکوم می‌شوند، و همچنین جبر مادی

که انسان را بازیچه دست غرایز تغییر ناپذیر واصل وراثت می‌داند و یا جبر محیط که او را محکوم چگونگی اوضاع اقتصادی و شرائط تولید می‌داند از نظر مکتب اسلام و قرآن بی ارزش و نادرست است انسان آزاد است و سرنوشت خود را به دست خویش می‌سازد.

انسان با توجه به اصلی که در آیه فوق خواندیم زمام سرنوشت و تاریخ خود را در دست دارد که برای خود افتخار و پیروزی می‌آفریند و اوست که خود را گرفتار شکست و ذلت می‌سازد درد او از خود اوست و دواى او به دست خودش، تا در وضع او دگرگونی پیدا نشود و با خودسازی خویشتن را عوض نکند تغییری در سرنوشتش پیدا نخواهد شد!



«تجهیز همه جانبه»

«وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (انفال - ۶۰)

در برابر آنها (دشمنان) آنچه توانایی دارید از نیرو آماده سازید...

تعبیر آیه به قدری وسیع است که بر هر عصر و زمان و مکانی کاملاً تطبیق می‌کند.

کلمه «قُوَّة» چه کلمه کوچک و پر معنایی است نه تنها وسائل جنگی و سلاح‌های مدرن هر عصری را در بر می‌گیرد، بلکه تمام نیروها و قدرت‌هایی را که به نوعی از انواع در پیروزی بر دشمن اثر دارد شامل می‌شود، اعم از نیروهای مادی و معنوی.

آنها که گمان می‌کنند راه پیروزی بر دشمن و حفظ موجودیت خویش تنها بستگی به کمیت سلاح‌های جنگی دارد، سخت در اشتباهند زیرا ما در همین میدان‌های

جنگ عصر خود ملت‌هایی را دیدیم که با نفرات و اسلحه کمتر در برابر ملت‌های نیرومندتر و با سلاحی پیشرفته‌تر پیروز شدند مانند ملت مسلمان الجزائر در برابر دولت نیرومند فرانسه!

بنابراین علاوه بر اینکه باید از پیشرفته‌ترین سلاح‌های هر زمان به عنوان یک وظیفه قطعی اسلامی بهره‌گیری کرد، باید به تقویت روحیه و ایمان سربازان که قوه و نیروی مهمتری است پرداخت. از قدرت‌های اقتصادی، فرهنگی، سیاسی، که آنها نیز در مفهوم «قُوَّة» مندرج هستند و نقش بسیار مؤثری در پیروزی بر دشمن دارد نیز نباید غفلت کرد.

جالب این است که در روایات اسلامی برای کلمه «قُوَّة» تفسیرهای گوناگونی شده که از وسعت مفهوم این کلمه حکایت می‌کند، مثلاً در بعضی از روایات می‌خوانیم که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود منظور از «قُوَّة» تیر است.

و در روایت دیگری که در تفسیر علی بن ابراهیم آمده می‌خوانیم که منظور از آن هر گونه اسلحه است. و باز در روایتی که در تفسیر عیاشی آمده می‌خوانیم که منظور از آن شمشیر و سپر است. و بالاخره در روایت دیگر که در کتاب «من لا یحضره» آمده می‌خوانیم: یکی از مصداق‌های «قُوَّة» در آیه موهای سفید را به وسیله رنگ سیاه کردن است! یعنی اسلام حتی رنگ موها را که به سرباز بزرگسال چهره جوان‌تری می‌دهد تا دشمن مرعوب گردد از نظر دور نداشته است، و این نشان می‌دهد که چه اندازه مفهوم «قُوَّة» در آیه فوق وسیع است. ولی افسوس که مسلمانان با داشتن یک چنین دستور صریح و روشنی گویا همه چیز را به دست فراموشی سپرده‌اند. نه از فراهم ساختن نیروهای معنوی و روانی برای مقابله دشمن در میان آنها خبری هست و نه از نیروهای اقتصادی و فرهنگی و سیاسی و نظامی و عجب این است که با این فراموشکاری بزرگ و پشت سر انداختن چنین دستور صریح باز خود را مسلمان می‌دانیم، و گناه عقب افتادگی

خود را به گردن اسلام می‌افکنیم و می‌گوییم اگر اسلام آیین پیشرفت و پیروزی است پس چرا ما مسلمان‌ها عقب افتاده‌ایم؟!

به عقیده ما اگر این دستور بزرگ اسلامی «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (انفال/۶۰) به عنوان یک شعار همگانی در همه جا تبلیغ شود و مسلمانان از کوچک و بزرگ، عالم و غیر عالم، نویسنده و گوینده، سرباز و افسر، کشاورز و بازرگان در زندگی خود آنرا بکار بندند، برای جبران عقب ماندگی‌شان کافی است.

سیره عملی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و پیشوایان بزرگ اسلام نیز نشان می‌دهد که آنها برای مقابله با دشمن از هیچ فرصتی غفلت نمی‌کردند، در تهیه سلاح و نفقات تقویت روحیه سربازان، انتخاب محل اردوگاه، و انتخاب زمان مناسب برای حمله به دشمن و به کار بستن هر گونه تاکتیک جنگی هیچ مطلب کوچک و بزرگی را از نظر دور نمی‌داشتند.

معروف است که در ایام جنگ حنین به پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) خبر دادند که سلاح تازه مؤثری در یمن اختراع شده است، پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فوراً کسانی را به یمن فرستاد تا آن سلاح را برای ارتش اسلام تهیه کنند!

در حوادث جنگ احد می‌خوانیم که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در مقابل شعار بت‌پرستان سربلند باد بت بزرگ هیل... شعار کوبنده‌تر و نافذتری به مسلمانان تعلیم داد تا بگویند: خدا برتر و بالاتر از همه چیز است، و در برابر شعار بت بزرگ عزیزی برای ماست و شما عزیزی ندارید بگویند: خداوند ولی و سرپرست و تکیه‌گاه ماست و شما تکیه‌گاهی ندارید.

این نشان می‌دهد که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و مسلمانان حتی از تأثیر یک شعار قوی در برابر دشمن غافل نبودند و بهترین آنرا برای خود انتخاب می‌کردند. در اسلام، همه مسلمانان سربازند و بسیج مردمی ضروری است. دستور مهم فقهی اسلام در زمینه مسابقه تیراندازی و اسب سواری که حتی برد و باخت مالی را در

زمینه آن تجویز کرده، و مسلمانان را به این مسابقه دعوت نموده است، نمونه دیگری از بینش عمیق اسلام در زمینه آمادگی در برابر دشمن است. هدف از آمادگی نظامی، حفظ مکتب و مسلمانان است، نه ظلم و استعمار.

جمله «وَأَعِدُّوا لَهُمْ مَا اسْتَطَعْتُمْ مِنْ قُوَّةٍ» (انفال/۶۰) هزار سال پیش مفهوم زنده‌ای داشت و امروز هم چنین است، و ده هزار سال دیگر هم مفهوم آن همچنان زنده باقی خواهد ماند، زیرا هر سلاح و قدرتی در آینده نیز پیدا شود در کلمه جامع «قُوَّة» نهفته است چون جمله «مَا اسْتَطَعْتُمْ» عام و کلمه «قُوَّة» که به صورت نکره آمده است عمومیت آنرا تقویت کرده و هرگونه نیرویی را شامل می‌شود.



«سیاست اسلامی»

«وَدُّوا لَوْ تَدَّهِنُ فَيَدْهِنُونَ» (قلم-۹)

آنها دوست دارند نرمش نشان دهنی تا آنها نرمش نشان دهند (نرمشی توأم با انحراف از مسیر حق)

از تفاوت‌های روشنی که میان رهروان راه حق و بازی‌گران سیاسی وجود دارد این است که گروه دوم روی اصول خاصی ثابت نیستند، بلکه همیشه حاضرند در مقابل امتیازاتی که می‌گیرند امتیازاتی بدهند، و از اصولی که دارند به خاطر منافی صرف نظر کنند، مرام و عقائد آنها چیز مقدسی برای آنها نیست، و دائماً روی آن معامله می‌کنند!

و این درست مضمون آیه فوق است که می‌گوید: «وَدُّوا لَوْ تَدَّهِنُ فَيَدْهِنُونَ» (قلم/۹) آنها دوست دارند تو را هم به جرگه خود بکشند، همان‌گونه که آنها مداهنه و

معامله می‌کنند تو هم مدهانه کنی. ولی گروه اول هرگز معامله‌گر نیستند، آنها هرگز اهداف مقدس خود را با هیچ بهایی از دست نمی‌دهند، و بر سر آن معامله نمی‌کنند مدهانه و سازشکاری و اینگونه داد و ستدهای سیاسی در کار آنها نیست، و یکی از بهترین نشانه‌هایی است که می‌توان سیاست بازان حرفه‌ای را به وسیله آن شناخت و از مردان خدا جدا نمود.

بعد از پیغمبر سال‌ها بود که جامعه اسلامی عادت کرده بود به امتیاز دادن به افراد متنفذ، و علی(علیه‌السلام) در این زمینه یک صلابت عجیبی نشان می‌داد. می‌گفت: من کسی نیستم که از عدالت یک سر مو منحرف شوم حتی اصحابش می‌آمدند. می‌گفتند: آقا یک مقدار انعطاف داشته باشید، می‌فرمود: از من تقاضا می‌کنید که پیروزی و موفقیت در سیاست را به قیمت ستمگری و پایمال کردن حق مردم ضعیف به دست آورم؟ به خدا قسم تا شبی و روزی در دنیا هست، تا ستاره‌ای در آسمان در حرکت است، چنین چیزی عملی نیست. مسئله صراحت و صداقت او در سیاست را هم باز عده‌ای از دوستانش نمی‌پسندیدند، می‌گفتند: سیاست این همه صداقت و صراحت بر نمی‌دارد. یک مقدار خدعه و دغل بازی هم باید در آن قاطی کرد، چاشنی سیاست دغل بازی است. حتی بعضی می‌گفتند علی سیاست ندارد، معاویه را بین چقدر سیاست مدار است، می‌فرمود: به خدا قسم اشتباه می‌کنید، معاویه از من زیرک‌تر نیست دغلباز است، فاسق است، من نمی‌خواهم دغلبازی کنم، من نمی‌خواهم از جاده حقیقت منحرف شوم، فسق و فجور مرتکب شوم، اگر نبود که خدای تبارک و تعالی دغلبازی را دشمن می‌دارد، آنوقت می‌دیدید که زرنگ‌ترین مردم دنیا علی است، دغلبازی فسق است، فجور است، و اینگونه فجورها کفر است.

هنوز هم سیاست در میان ما مساوی است با نیرنگ و فریب، و حال آنکه سیاست یعنی اداره وسائس یعنی مدیر، ما درباره ائمه می‌گوییم «وساسه العباد» یعنی سیاست‌مداران بندگان، اسلام یک روش سیاسی به مفهوم اروپایی نیست، اگر

مسلمین اسلام را اینطور بازیچه سیاست کرده بودند امروز نه از اسلام اثری بود و نه از مسلمین به صورت یک امت، اسلام هدفش این است که مساوات را به طور حقیقی و کامل در میان مردم برقرار کند. این سیاست اروپایی است که اعلامیه حقوق بشر می‌دهند تا ملت‌های دیگر را زیر بار بکشند، همینکه زیر بار کشیدند می‌گویند همه این حرف‌ها مفت است. بزرگترین ضربتی که بر پیکر اسلام وارد شد از روزی شروع شد که سیاست از دیانت جدا شد، تخم جدایی این دو بعد از نبی اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) پاشیده شد، بزرگترین آرزوی هواخواهان ترقی اسلام باید توأم شدن سیاست و دیانت باشد.



«سوژه به دشمن ندهیم»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَقُولُوا رَاعِنَا وَ قُولُوا انظُرْنَا وَ اسْمَعُوا وَ لِلْكَافِرِينَ

عَذَابٌ أَلِيمٌ» (بقره-۱۰۴)

ای افراد با ایمان (هنگامی که از پیغمبر تقاضای مهلت برای درک آیات قرآن می‌کنید) نگویید «رَاعِنَا» بلکه بگویید «انظُرْنَا» (زیرا کلمه اول هم به معنی ما را مهلت بده و هم به معنی ما را تحمیق کن می‌باشد و دستاویزی برای دشمنان است) و آنچه به شما دستور داده می‌شود بشنوید و برای کافران (و استهزاء کنندگان) عذاب دردناکی است.

مسلمانان صدر اسلام هنگامی که پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مشغول سخن گفتن بود و بیان آیات و احکام الهی می‌کرد گاهی از او می‌خواستند کمی با تانی سخن بگویند تا بتوانند مطالب را خوب درک کنند، و سؤالات و خواسته‌های خود را نیز

مطرح نمایند، برای این درخواست جمله «رَعِنَا» که از ماده الرعی به معنی مهلت دادن است به کار می‌برند.

ولی یهود همین کلمه «رَعِنَا» را از ماده الرعونه که به معنی کودنی و حماقت است استعمال می‌کردند (در صورت اول مفهومش این است به ما مهلت بده ولی در صورت دوم این است که ما را تحمیق کن) در اینجا برای یهود دستاویزی پیدا شده بود که با استفاده از همان جمله‌ای که مسلمانان می‌گفتند، پیامبر یا مسلمانان را استهزاء کنند.

نخستین آیه فوق نازل شد و برای جلوگیری از این سوء استفاده به مؤمنان دستور داد به جای جمله «رَعِنَا» جمله «انظُرْنَا» را به کار برند که همان مفهوم را می‌رساند، و دستاویزی برای دشمن لجوج نیست. بعضی دیگر از مفسران گفته‌اند که جمله «رَعِنَا» در لغت یهود یک نوع دشنام بود و مفهومش این بود بشنو که هرگز نشنوی این جمله را تکرار می‌کردند و می‌خندیدند!

بعضی از مفسران نیز نقل کرده‌اند که یهود به جای «رَعِنَا» «راعینا» می‌گفتند که معنی‌اش چوپان ما است، و پیامبر اسلام (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) را مخاطب قرار می‌دادند و از این راه استهزا می‌کردند این شأن نزول‌ها با هم تضادی ندارد و ممکن است همه صحیح باشد.

از این آیه به خوبی استفاده می‌شود که مسلمانان باید در برنامه‌های خود مراقب باشند که هرگز بهانه به دست دشمن ندهند، حتی از یک جمله کوتاه که ممکن است سوژه‌ای برای سوء استفاده دشمنان گردد احتراز جویند، قرآن با صراحت برای جلوگیری از سوء استفاده مخالفان به مؤمنان توصیه می‌کند که حتی از گفتن یک کلمه مشترک که ممکن است دشمن از آن معنی دیگری قصد کند و به تضعیف روحیه مؤمنان پردازد پرهیز کنند، دامنه سخن و تعبیر وسیع است چه

لزومی دارد انسان جمله‌ای را به کار برد که قابل تحریف و سخریه دشمن باشد. وقتی اسلام تا این اندازه اجازه نمی‌دهد بهانه به دست دشمنان داده شود تکلیف مسلمانان در مسائل بزرگتر و بزرگتر روشن است، هم اکنون گاهی اعمالی از ما سر می‌زند که از سوی دشمنان داخلی، یا محافل بین‌المللی سبب تفسیرهای سوء و بهره‌گیری بلندگوهای تبلیغاتی آنان می‌شود، وظیفه ما این است که از این کارها جدا بپرهیزیم و بی‌جهت بهانه به دست این مفسدان داخلی و خارجی ندهیم.

این نکته نیز قابل توجه است که جمله «رَعِنَا» علاوه بر آنچه گفته شد خالی از یک نوع تعبیر غیر مؤدبانه نیست، زیرا «رَعِنَا» از ماده مراعات (باب مفاعله) است و مفهومش این می‌باشد تو ما را مراعات کن، تا ما هم تو را مراعات کنیم و چون این تعبیر (علاوه بر سوء استفاده‌هایی که یهود از آن می‌کردند) دور از ادب بوده است قرآن مسلمانان را از آن نهی کرده. خود خداوند نیز با خطابی محترمانه دستور به ادب می‌دهد.



«نفی و اثبات»

«قَالَ هُوَ لَأَبْنَاتِي إِنْ كُنْتُمْ فَاعِلِينَ» (حجر-۷۱)

گفت دختران من حاضرند اگر می‌خواهید کار صحیحی انجام دهید (با آنها ازدواج کنید و از گناه و آلودگی بپرهیزید)

برای مبارزه با مفساد تنها روی نفی تکیه نکنید بلکه روی اثبات هم باید تکیه کرد، یعنی باید غرائز بشر را از طریق صحیح اشباع نمود تا به فساد نگراید، گرچه قوم لوط افراد فاسد استثنائی بودند که این برنامه در آنها مؤثر نیفتاد، ولی معمولاً این روش یکی از مؤثرترین روش‌هاست.

هنگامی که بخواهیم با سرگرمی‌های غیر سالم مبارزه کنیم باید در درجه اول بکوشیم و سرگرمی سالم برای مردم فراهم سازیم، همینگونه در برنامه‌های دیگر. مکتب انبیا، حرام کردن لذت‌ها و سرکوب غرائز نیست، بلکه هدایت و کنترل آنها است.



«زندگی آگاهانه»

«وَلَا تَقْفُ مَا لَيْسَ لَكَ بِهِ عِلْمٌ إِنَّ السَّمْعَ وَالْبَصَرَ وَالْفُؤَادَ كُلُّ أُولَئِكَ كَانَ عَنْهُ مَسْئُولًا» (اسراء-۳۶)

از آنچه نمی‌دانی پیروی مکن چرا که گوش و چشم و دلها همه مسئولند!

زندگی باید براساس علم و اطلاعات صحیح و منطقی و بصیرت باشد، بازار شایعات را داغ نکنیم و با نقل شنیده‌های بی اساس، آبرو و حقوق افراد را از بین نبریم. باید عواقب دردناک این عمل را از طرق مختلف پی در پی به مردم گوشزد کرد و از آنها خواست که در آثار شوم پیروی از غیر علم بیندیشند.

باید طرز تفکر و جهان بینی اسلامی را در انسان‌ها زنده کرد تا بدانند خداوند در همه حال مراقب آنها است، او سمیع و بصیر است و حتی از افکار ما آگاه است «يَعْلَمُ خَائِنَةَ الْأَعْيُنِ وَمَا تُخْفِي الصُّدُورُ» (غافر/۱۹)

هر سخنی می‌گوییم ثبت و ضبط می‌شود و هر گامی برمی‌داریم در حساب ما نوشته می‌شود، و مسئول تمام اعمال و قضاوت‌ها و اعتقادات خود هستی. (غافر-۱۹) باید سطح رشد فکری را بالا برد چرا که پیروی از غیر علم غالباً کار عوام ساده‌لوح و افراد ناآگاه است که با شنیدن یک شایعه بی‌اساس فوراً به آن می‌چسبند و داوری می‌کنند، و الگوی کار خود را از آن می‌گیرند در قیامت از باطن و نیات هم

بازخواست می‌شود، بهره‌برداری صحیح نکردن از جسم و امکانات مؤاخذ خواهد داشت.



«کفران نعمت»

«وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً يَأْتِيهَا رِزْقُهَا رَغَدًا مِنْ كُلِّ مَكَانٍ فَكَفَرَتْ بِأَنْعُمِ اللَّهِ فَأَذَاقَهَا اللَّهُ لِبَاسَ الْجُوعِ وَالْخَوْفِ بِمَا كَانُوا يَصْنَعُونَ» (نحل-۱۱۲)

خداوند (برای آنها که کفران نعمت می‌کنند) مثلی زده است: منطقه آبادی را که امن و آرام و مطمئن بوده، و همواره روزیش بطور وافر از هر مکانی فرا می‌رسیده، اما نعمت خدا را کفران کردند و خداوند بخاطر اعمالی که انجام می‌دادند، لباس گرسنگی و ترس را در اندامشان پوشانید.

تاریخ بشر، دارای ضابطه و قانون و بر پایه سنت‌های الهی است و ما باید از بیان مثال‌های قرآنی در مورد اقوام گذشته عبرت بگیریم. امنیت و آرامش در رأس نعمت‌ها و زمینه توسعه در رزق و اقتصاد جامعه می‌باشد. از امام صادق (علیه‌السلام) نقل شده که فرمود: گروهی از بنی اسرائیل آنقدر زندگی مرفهی داشتند که حتی از مواد غذایی مجسمه‌های کوچک می‌ساختند و گاهی با آن بدن خود را نیز پاک می‌کردند، اما سرانجام کار آنها به جایی رسید که مجبور شدند همان مواد غذایی آلوده را بخورند و این همان است که خداوند در قرآن فرموده: «وَضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَرْيَةً كَانَتْ آمِنَةً مُطْمَئِنَّةً...» (نحل/۱۱۲) این قوم مرفه آنچنان گرفتار غرور و غفلت شدند که حتی از مواد مفید و محترم غذایی برای پاک کردن بدن‌های آلوده خود

استفاده می‌کردند و به جهت کفران نعمت گرفتار عقاب دنیا و زوال نعمت شدند. عذاب‌های دنیوی نسبت به عذاب‌های اخروی، نوعی چشیدن است نه نوشیدن. فقر اقتصادی و نا امنی اجتماعی، از نشانه‌های بی‌اعتنایی جامعه به اصول دینی است. کفران نعمت هم عذاب جسمی دارد (فقر و گرسنگی)، هم عذاب روحی و روانی، (ترس و نا امنی) این هشداری است به همه افراد و ملت‌هایی که غرق نعمت‌های الهی هستند تا بدانند هر گونه اسراف و تبذیر و تزییع نعمت‌ها جریمه دارد جریمه‌ای بسیار سنگین! این هشداری است به آنها که همیشه نیمی از غذای اضافی خود را به زباله‌دان‌ها می‌ریزند. هشداری است به آنها که برای سفره‌ای که سه چهار نفر میهمان بر سر آن دعوت شده است معادل غذای ۲ نفر از غذاهای رنگین تهیه می‌بینند و حتی باقیمانده آن را به مصرف انسان‌های گرسنه نمی‌رسانند. و هشداری است به آنها که مواد غذایی را در خانه‌ها برای مصرف شخصی و در انبارها برای گران‌تر فروختن آنقدر ذخیره می‌کنند که می‌گندد و فاسد می‌شود اما حاضر نیستند به نرخ ارزان‌تر و یا رایگان در اختیار دیگران بگذارند!

آری اینها همه در پیشگاه خدا مجازات و جریمه دارد و کمترین مجازات آن سلب این مواهب است. اهمیت این مساله آنگاه روشن‌تر می‌شود که بدانیم مواد غذایی روی زمین نامحدود نیست و به تعبیر دیگر به میزان این مواد، نیازمندان و گرسنگانی نیز وجود دارند که هر گونه افراط و تفریط در آن باعث محرومیت گروهی از آنها می‌شود. به همین دلیل در روایات اسلامی سخت به این مساله توجه شده است تا آنجا که از امام صادق (علیه‌السلام) در حدیثی می‌خوانیم که فرمود: پدرم ناراحت می‌شد از اینکه بخواهد دستش را که آلوده به غذا بود با دستمال پاک کند بلکه به خاطر احترام غذا دست خود را می‌مکید و یا اگر کودکی در کنار او بود و چیزی در ظرفش باقی مانده بود ظرف او را پاک می‌کرد، و حتی خودش می‌فرمود: گاه می‌شود غذای کمی از سفره بیرون می‌افتد و من به جستجوی آن

می‌پردازم. به حدی که خادم منزل می‌خندد (که چرا دنبال یک ذره غذا می‌گردم) سپس اضافه کرد جمعیتی پیش از شما می‌زیستند که خداوند به آنها نعمت فراوان داد، اما ناشکری کردند و مواد غذایی را بی‌جهت از میان بردند و خداوند برکات خود را از آنها گرفت و به قحطی گرفتارشان ساخت!



«اصول اجتماعی»

«إِنَّ اللَّهَ يَأْمُرُ بِالْعَدْلِ وَالْإِحْسَانِ وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ وَيَنْهَىٰ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَالْمُنْكَرِ وَالْبَغْيِ يَعِظُكُمْ لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ» (نحل - ۹۰)

خداوند فرمان به عدل و احسان و بخشش به نزدیکان می‌دهد و از فحشاء و منکر و ظلم و ستم نهی می‌کند. خداوند به شما اندرز می‌دهد شاید متذکر شوید.

در این آیات نمونه‌ای از جامع‌ترین تعلیمات اسلام در زمینه مسائل اجتماعی و انسانی و اخلاقی بیان شده است.

شش اصل مهم که سه اصل، جنبه مثبت و مامور به، و سه اصل جنبه منفی و منهی عنه دارد.

چه قانونی از عدل وسیع‌تر و گیراتر و جامع‌تر تصور می‌شود؟ عدل همان قانونی است که تمام نظام هستی بر محور آن می‌گردد. جامعه انسانی که گوشه کوچکی از این عالم پهناور است نیز نمی‌تواند از این قانون عالم شمول، برکنار باشد، و بدون عدل به حیات سالم خود ادامه دهد.

می‌دانیم عدل به معنی واقعی کلمه آن است که هر چیزی در جای خود باشد بنابراین هر گونه انحراف، افراط، تفریط، تجاوز از حد، تجاوز به حقوق دیگران بر خلاف اصل عدل است.

یک انسان سالم کسی است که تمام دستگاه‌های بدن او هریک کار خودش را بدون کم و زیاد انجام دهد، اما به محض اینکه یک یا چند دستگاه در انجام وظیفه کوتاهی کرد یا در مسیر تجاوز گام نهاد، فوراً آثار اختلال در تمام بدن نمایان می‌شود، و بیماری حتمی است. کل جامعه انسانی نیز همانند بدن یک انسان است، که بدون رعایت اصل عدالت بیمار خواهد بود. اما از آنجا که عدالت با همه قدرت و شکوه و تاثیر عمیقش در مواقع بحرانی و استثنایی به تنهایی کارساز نیست، بلافاصله دستور به احسان را می‌آورد. به تعبیر روشن‌تر در طول زندگی انسان‌ها مواقع حساسی پیش می‌آید که حل مشکلات به کمک اصل عدالت به تنهایی امکان پذیر نیست، بلکه نیاز به ایثار و گذشت و فداکاری دارد، که با استفاده از اصل احسان باید تحقق یابد. اتفاقاً این دو اصل در سازمان بدن یک انسان نیز بطور طبیعی حکومت می‌کند، در حال عادی تمام دستگاه‌های بدن نسبت به یکدیگر خدمت متقابل دارند و هر عضوی برای کل بدن کار می‌کند و از خدمات اعضای دیگر نیز بهره‌مند است (این همان اصل عدالت است). ولی گاه عضوی مجروح می‌شود و توان متقابل را از دست می‌دهد، آیا ممکن است در این حال بقیه اعضا او را به دست فراموشی بسپارند، به خاطر اینکه از کار افتاده است؟ آیا ممکن است دست از حمایت و تغذیه عضو مجروح بردارند؟ مسلماً نه (این همان احسان است). در کل جامعه انسانی نیز این دو حالت باید حاکم باشد و گرنه جامعه سالمی نیست.

اما مسأله نیکی به نزدیکان «وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى» در واقع بخشی از مسأله احسان است با این تفاوت که احسان در کل جامعه است، «وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَى» در

خصوص خویشاوندان و بستگان که جامعه کوچک محسوب می‌شود، و با توجه به اینکه جامعه بزرگ از جامعه کوچکتر یعنی جامعه فامیلی ترکیب شده، هرگاه، این واحدهای کوچکتر از انسجام بیشتری برخوردار گردند، اثر آن در کل جامعه ظاهر می‌شود، و در واقع وظایف و مسئولیت‌ها به صورت صحیحی در میان مردم تقسیم می‌گردد، چرا که هر گروه در درجه اول به ضعفای بستگان خود می‌پردازد، و از این طریق همه این گونه اشخاص زیر پوشش حمایت نزدیکان خود قرار می‌گیرند. بعد از تکمیل این سه اصل مثبت به سه اصل منفی و منهی می‌پردازد و می‌گوید: خداوند از فحشاء و منکر و بغی، نهی می‌کند.

فحشاء اشاره به گناهان پنهانی، منکر اشاره به گناهان آشکار، و بغی هر گونه تجاوز از حق خویش و ظلم و خود برترینی نسبت به دیگران است.

بعضی از مفسران گفته‌اند: سرچشمه انحرافات اخلاقی، سه قوه است: قوه شهوانی و غضبی و نیروی وهمی شیطانی، اما قوه شهوانی، انسان را به لذت‌گیری هرچه بیشتر می‌خواند، و غرق در فحشاء و زشتی‌ها می‌کند. قوه غضبیه، انسان را به انجام منکرات و آزار مردم وا می‌دارد. اما قوه وهمیه شیطانی، حس برتری‌طلبی و ریاست خواهی و انحصار جویی و تجاوز به حقوق دیگران را در انسان زنده می‌کند و او را به این اعمال وا می‌دارد.

خداوند با تعبیرهای سه گانه فوق نسبت به طغیان این غرائز، هشدار داده و با یک بیان جامع که همه انحرافات اخلاقی را در بر می‌گیرد به راه حق هدایت نموده است. آیه فوق به عنوان یک دستورالعمل کلی اسلامی و یکی از مواد قانون اساسی اسلام و منشور جهانی آن، همواره مورد توجه مسلمانان بوده است، تا آنجا که طبق حدیثی، هرگاه امام باقر(علیه‌السلام) نماز جمعه می‌خواند آخرین سخنش در خطبه نماز همین آیه بود و به دنبال آن چنین دعا می‌کرد: «اللَّهُمَّ اجْعَلْنَا مِمَّنْ يَذْكُرُ فَتَنْفَعَهُ الذِّكْرُ» خداوندا ما را از کسانی قرار ده که اندرزها را می‌شنوند و به حالشان مفید است سپس از منبر فرود می‌آید.

احیای اصول سه‌گانه عدل و احسان «وَإِيتَاءِ ذِي الْقُرْبَىٰ» (نحل/۹۰) و مبارزه با انحرافات سه‌گانه فحشاء و منکر و بغی در سطح جهانی، کافی است که دنیایی آباد و آرام و خالی از هر گونه بدبختی و فساد بسازد.



«اخوت اسلامی»

«إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ فَأَصْلِحُوا بَيْنَ أَخَوَيْكُمْ وَاتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ» (حجرات - ۱۰)

مؤمنان برادر یکدیگرند، بنابراین میان دو برادر خود صلح برقرار سازید، و تقوای الهی پیشه کنید تا مشمول رحمت او شوید.

جمله «إِنَّمَا الْمُؤْمِنُونَ إِخْوَةٌ» یکی از شعارهای اساسی و ریشه‌دار اسلامی است، شعاری بسیار گیرا، عمیق، مؤثر و پر معنی. دیگران وقتی می‌خواهند زیاد اظهار علاقه به هم مسلکان خود کنند از آنان به عنوان رفیق یاد می‌کنند، ولی اسلام سطح پیوند علائق دوستی مسلمین را به قدری بالا برده که به صورت نزدیک‌ترین پیوند دو انسان با یکدیگر آن هم پیوندی براساس مساوات و برابری، مطرح می‌کند، و آن علاقه دو برادر نسبت به یکدیگر است.

روی این اصل مهم اسلامی مسلمانان از هر نژاد و هر قبیله، و دارای هر زبان و هر سن و سال با یکدیگر احساس عمیق برادری می‌کنند، هر چند یکی در شرق جهان زندگی کند، و دیگری در غرب در مراسم حج که مسلمین از همه نقاط جهان در آن کانون توحید جمع می‌شوند این علاقه و پیوند و هم‌بستگی نزدیک کاملاً محسوس است و صحنه‌ای است از تحقق عینی این قانون مهم اسلامی. به تعبیر دیگر اسلام تمام مسلمان‌ها را به حکم یک خانواده می‌داند، و همه را خواهر

و برادر یکدیگر خطاب کرده، نه تنها در لفظ و در شعار که در عمل و تعهدهای متقابل نیز همه خواهر و برادرند.

در روایات اسلامی نیز روی این مسأله تأکید فراوان شده، و مخصوصاً جنبه‌های عملی آن ارائه گردیده است که به عنوان نمونه چند حدیث پر محتوای زیر را از نظر می‌گذرانیم:

نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مسلمان برادر مسلمان است هرگز به او ستم نمی‌کند. دست از یاریش بر نمی‌دارد، و او را در برابر حوادث تنها نمی‌گذارد.

نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دو برادر دینی همانند دو دست هستند که هر کدام دیگری را می‌شوید! (با یکدیگر کمال همکاری را دارند و عیوب هم را پاک می‌کنند). امام صادق (علیه‌السلام) می‌فرماید: مؤمن برادر مؤمن است و همگی به منزله اعضا یک پیکرند، که اگر عضوی از آن به درد آید، دیگر عضوها را نماند قرار و ارواح همگی آنها از روح واحدی گرفته شده.

امام صادق (علیه‌السلام) مؤمن برادر مؤمن است و به منزله چشم او و راهنمای او است. هرگز به او خیانت نمی‌کند، و ستم روا نمی‌دارد، با او غش و تقلب نمی‌کند، و هر وعده‌ای را به او دهد تخلف نخواهد کرد.

روایتی از پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) درباره حقوق سی‌گانه مؤمن بر برادر مؤمنش نقل شده که از جامع‌ترین روایات در این زمینه است: مسلمان بر برادر مسلمانش سی حق دارد که برائت ذمه از آن حاصل نمی‌کند مگر به ادای این حقوق یا عفو کردن برادر مسلمان او لغزش‌های او را ببخشد، در ناراحتی‌ها نسبت به او مهربان باشد، اسرار او را پنهان دارد، اشتباهات او را جبران کند، عذر او را بپذیرد، در برابر بدگویان از او دفاع کند، همواره خیرخواه او باشد، دوستی او را پاسداری کند، پیمان او را رعایت کند. در حال مرض از او عیادت کند، در حال مرگ به تشییع او حاضر شود، دعوت او را اجابت کند، هدیه او را بپذیرد، عطای او را جزا دهد، نعمت او را شکر گوید. در یاری او بکوشد، ناموس او را حفظ کند.

حاجت او را بر آورد. برای خواسته‌اش شفاعت کند و عطسه‌اش را تحیت گوید. گمشده‌اش را راهنمایی کند، سلامش را جواب دهد، گفته او را نیکو شمرد انعام او را خوب قرار دهد. سوگندهایش را تصدیق کند، دوستش را دوست دارد و با او دشمنی نکند. در یاری او بکوشد خواه ظالم باشد یا مظلوم. اما یاری او در حالی که ظالم باشد به این است که او را از ظلمش باز دارد و در حالی که مظلوم است به این است که او را در گرفتن حقش کمک کند. او را در برابر حوادث تنها نگذارد، آنچه را از نیکی‌ها برای خود دوست دارد برای او دوست بدارد و آنچه از بدی‌ها برای خود نمی‌خواهد برای او نخواهد.



«حیثیت اجتماعی»

«يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا يَسْخَرْ قَوْمٌ مِّنْ قَوْمٍ عَسَىٰ أَن يَكُونُوا خَيْرًا مِّنْهُمْ وَلَا نِسَاءٌ مِّنْ نِّسَاءٍ عَسَىٰ أَن يَكُنَّ خَيْرًا مِّنْهُنَّ وَلَا تَلْمِزُوا أَنفُسَكُمْ وَلَا تَنَابَزُوا بِاللِّقَابِ بئسَ الاسمُ الفسوقُ بعدَ الإيمانِ وَ مَنْ لَّمْ يَتَّبِ فَأُولَئِكَ هُمُ الظَّالِمُونَ» «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اجْتَنِبُوا كَثِيرًا مِّنَ الظَّنِّ إِنَّ بَعْضَ الظَّنِّ إِثْمٌ وَلَا تَجَسَّسُوا وَلَا يَغْتَبَ بَعْضُكُم بَعْضًا أَيُحِبُّ أَحَدُكُمْ أَن يَأْكُلَ لَحْمَ أَخِيهِ مَيْتًا فَكَرِهْتُمُوهُ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ تَوَّابٌ رَّحِيمٌ» (حجرات- ۱۲ و ۱۳)

ای کسانی که ایمان آورده‌اید نباید گروهی از مردان شما گروه دیگر را استهزا کنند. شاید آنها از اینها بهتر باشند و نه زنانی از زنان دیگر شاید آنان بهتر از اینان باشند و یکدیگر را مورد طعن و عیب‌جویی قرار ندهید و با القاب زشت و ناپسند یاد نکنید، بسیار بد است که بر کسی بعد از ایمان نام کفر بگذارید، و آنها که توبه نکنند ظالم و ستمگرند. ای کسانی که ایمان آورده‌اید

از بسیاری از گمان‌ها بپرهیزید چرا که بعضی از گمان‌ها گناه است و هرگز تجسس نکنید، و هیچ یک از شما دیگری را غیبت نکند، آیا کسی از شما دوست دارد که گوشت برادر مرده خود را بخورد؟ همه شما از این امر کراهت دارید، تقوای الهی پیشه کنید که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

دستورهای شش گانه‌ای که در دو آیه فوق مطرح شده (نهی از سخریه، و عیب‌جویی، و القاب زشت، و گمان بد، و تجسس، و غیبت) هرگاه به طور کامل در یک جامعه پیاده شود آبرو و حیثیت افراد جامعه را از هر نظر بیمه می‌کند نه کسی می‌تواند به عنوان خود برترینی دیگران را وسیله تفریح و سخریه قرار دهد، و نه می‌تواند زبان به عیب‌جویی این و آن بگشاید و نه با القاب زشت حرمت و شخصیت افراد را در هم بشکند. نه حق دارد حتی گمان بد ببرد، نه در زندگی خصوصی افراد به جستجو پردازد، و نه عیب پنهانی آنها را برای دیگران فاش کند. به تعبیر دیگر انسان چهار سرمایه دارد که همه آنها باید در دژهای این قانون قرار گیرد و محفوظ باشد: جان، و مال، و ناموس، و آبرو. تعبیرات آیات فوق و روایات اسلامی نشان می‌دهد که آبرو و حیثیت افراد همچون مال و جان آنها است، بلکه از بعضی جهات مهمتر است!

اسلام می‌خواهد در جامعه اسلامی امنیت کامل حکمفرما باشد نه تنها مردم در عمل و با دست به یکدیگر هجوم نکنند، بلکه از نظر زبان مردم، و از آن بالاتر از نظر اندیشه و فکر آنان نیز در امان باشند، و هرکس احساس کند که دیگری حتی در منطقه افکار خود تیرهای تهمت را به سوی او نشانه‌گیری نمی‌کند، و این امنیتی است در بالاترین سطح که جز در یک جامعه مذهبی و مؤمن امکان پذیر نیست.

پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در حدیثی می‌فرماید: خداوند خون و مال و آبروی مسلمان را بر دیگران حرام کرده، و همچنین گمان بد درباره او بردن گمان بد نه تنها به

طرف مقابل و حیثیت او لطمه وارد می‌کند، بلکه برای صاحب آن نیز بلایی است بزرگ، زیرا سبب می‌شود که او را از همکاری با مردم و تعاون اجتماعی بر کنار کند و دنیایی وحشتناک آینده از غربت و انزوا فراهم سازد.

علی(علیه‌السلام) کسی که گمان بد داشته باشد از همه کس می‌ترسد و وحشت دارد! به تعبیر دیگر چیزی که زندگی انسان را از حیوانات جدا می‌کند، و به آن رونق و حرکت و تکامل می‌بخشد، روح تعاون و همکاری دسته جمعی است، و این در صورتی امکان پذیر است که اعتماد و خوشبینی بر مردم حاکم باشد، در حالی که سوء ظن پایه‌های این اعتماد را در هم می‌کوبد پیوندهای تعاون را از بین می‌برد و روح اجتماعی را تضعیف می‌کند. نه تنها سوء ظن که مسأله تجسس و غیبت نیز چنین است. افراد بدبین از همه چیز می‌ترسند، و از همه کس وحشت دارند، و نگرانی جانکاهی دائماً بر روح آنها مستولی است، نه می‌توانند یار و مونس غم‌خوار پیدا کنند، و نه شریک و همکاری برای فعالیت‌های اجتماعی، و نه یار و یاور برای روز درماندگی.

توجه به این نکته نیز لازم است که منظور از ظن در اینجا گمان‌های بی دلیل است. بنابراین در مواردی که گمان متکی به دلیل یعنی ظن معتبر باشد از این حکم مستثنی است مانند گمانی که از شهادت دو نفر عادل حاصل می‌شود. جستجوگری در کار دیگران و تلاش برای افشای اسرار آنها گناه است ولی البته قرائنی که در داخل و خارج آیه است نشان می‌دهد که این حکم مربوط به زندگی شخصی و خصوصی افراد است، و در زندگی اجتماعی تا آنجا که تاثیری در سرنوشت جامعه نداشته باشد نیز این حکم صادق است. اما روشن است آنجا که ارتباطی با سرنوشت دیگران و کیان جامعه پیدا می‌کند مسأله شکل دیگری به خود می‌گیرد، لذا شخص پیغمبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) مأمورانی برای جمع آوری اطلاعات قرار داده بود که از آنها بعنوان عیون تعبیر می‌شود، تا آنچه را ارتباط با سرنوشت جامعه اسلامی در داخل و خارج داشت برای او گرد آوری کنند. و نیز به

همین دلیل حکومت اسلامی می‌تواند مأموران اطلاعاتی داشته باشد، یا سازمان گسترده‌ای برای گردآوری اطلاعات تاسیس کند، و آنجا که بیم توطئه بر ضد جامعه، و یا به خطر انداختن امنیت و حکومت اسلامی می‌رود به تجسس بر خیزند، و حتی در داخل زندگی خصوصی افراد جستجوگری کنند.

ولی این امر هرگز نباید بهانه‌ای برای شکستن حرمت این قانون اصیل اسلامی شود، و افرادی به بهانه مسأله توطئه و اخلال به امنیت به خود اجازه دهند که به زندگی خصوصی مردم یورش برند، نامه‌های آنها را باز کنند، تلفن‌ها را کنترل نمایند و وقت و بی وقت به خانه آنها هجوم آورند. خلاصه اینکه مرز میان تجسس و به دست آوردن اطلاعات لازم برای حفظ امنیت جامعه بسیار دقیق و ظریف است، و مسئولین اداره امور اجتماع باید دقیقاً مراقب این مرز باشند، تا حرمت اسرار انسان‌ها حفظ شود، و هم امنیت جامعه و حکومت اسلامی به خطر نیفتد. سرمایه بزرگ انسان در زندگی حیثیت و آبرو و شخصیت او است، یکی از فلسفه‌های تحریم غیبت این است که این سرمایه بزرگ بر باد نرود، و حرمت اشخاص در هم نشکند، و حیثیت آنها را لکه‌دار نسازد، و این مطلبی است که اسلام آن را با اهمیت بسیار تلقی می‌کند.

نکته دیگر اینکه غیبت بدبینی می‌آفریند، پیوندهای اجتماعی را سست می‌کند، سرمایه اعتماد را از بین می‌برد، و پایه‌های تعاون و همکاری را متزلزل می‌سازد. می‌دانیم اسلام برای مسأله وحدت و یکپارچگی جامعه اسلامی و انسجام و استحکام آن اهمیت فوق العاده‌ای قائل شده است، هر چیز این وحدت را تحکیم کند مورد علاقه اسلام است و هر چیز آن را تضعیف نماید منفور است، و غیبت یکی از عوامل مهم تضعیف است.

از اینها گذشته غیبت بذر کینه و عداوت را در دلها می‌پاشد، و گاه سرچشمه نزاع‌های خونین و قتل و کشتار می‌گردد. خلاصه این که اگر در اسلام غیبت به

عنوان یکی از بزرگترین گناهان کبیره شمرده شده به خاطر آثار سوء فردی و اجتماعی آن است.

در روایات اسلامی تعبیراتی بسیار تکان دهنده در این زمینه دیده می‌شود که نمونه‌ای از آن را در ذیل می‌آوریم:

پیغمبر گرامی اسلام فرمود: درهمی که انسان از ربا به دست می‌آورد گناهِش نزد خدا از سی و شش زنا بزرگتر است! و از هر ربا بالاتر آبروی مسلمان است!

این مقایسه به خاطر آن است که زنا هر اندازه قبیح و زشت است جنبه حق الله دارد، ولی رباخواری، و از آن بدتر ریختن آبروی مردم از طریق غیبت، یا غیر آن، جنبه حق الناس دارد.

در حدیث دیگری آمده است: روزی پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با صدای بلند خطبه خواند و فریاد زد: ای گروهی که به زبان ایمان آورده‌اید و نه با قلب! غیبت مسلمانان نکنید، و از عیوب پنهانی آنها جستجو ننمایید، زیرا کسی که در امور پنهانی برادر دینی خود جستجو کند خداوند اسرار او را فاش می‌سازد، و در دل خانه‌اش رسوایش می‌کند! و در حدیث دیگری آمده است که خداوند به موسی وحی فرستاد: کسی که بمبرد در حالی که از غیبت توبه کرده باشد آخرین کسی است که وارد بهشت می‌شود و کسی که بمبرد در حالی که اصرار بر آن داشته باشد اولین کسی است که وارد دوزخ می‌گردد! و نیز در حدیثی از پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) تأثیر غیبت در دین مسلمان از خوره در جسم او سریعتر است!

این تشبیه نشان می‌دهد که غیبت همانند خوره که گوشت تن را می‌خورد و متلاشی می‌کند به سرعت ایمان انسان را بر باد می‌دهد، و با توجه به اینکه انگیزه‌های غیبت اموری همچون حسد، تکبر، بخل، کینه‌توزی انحصارطلبی و مانند این صفات زشت و نکوهیده است روشن می‌شود که چرا غیبت و از بین بردن آبرو و احترام مسلمانان از این طریق این چنین ایمان انسان را بر باد می‌دهد.

امام صادق (علیه‌السلام) کسی که به منظور عیب‌جویی و آبروریزی مؤمنی سخنی نقل کند تا او را از نظر مردم بیندازد، خداوند او را از ولایت خودش بیرون کرده، به سوی ولایت شیطان می‌فرستد و اما شیطان هم او را نمی‌پذیرد!

تمام این تأکیدات و عبارات تکان دهنده به خاطر اهمیت فوق العاده‌ای است که اسلام برای حفظ آبرو، و حیثیت اجتماعی مؤمنان قائل است، و نیز به خاطر تأثیر مخربی است که غیبت در وحدت جامعه، و اعتماد متقابل و پیوند دلها دارد، و از آن بدتر اینکه غیبت عاملی است برای دامن زدن به آتش کینه و عداوت و دشمنی و نفاق و اشاعه فحشاء در سطح اجتماع چرا که وقتی عیوب پنهانی مردم از طریق غیبت آشکار شود اهمیت و عظمت گناه از میان می‌رود و آلودگی به آن آسان می‌شود.



«تعاون اجتماعی»

«وَتَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَالتَّقْوَىٰ وَلَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَالْعُدْوَانِ وَاتَّقُوا اللَّهَ

إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (مائده - ۲)

و(همواره) در راه نیکی و پرهیزگاری با هم تعاون کنید و(هرگز) در راه گناه و تعدی همکاری ننمایید و از خدا بپرهیزید که مجازاتش شدید است.

آنچه در آیه فوق در زمینه تعاون آمده یک اصل کلی اسلامی است که سراسر مسائل اجتماعی و حقوقی و اخلاقی و سیاسی را در بر می‌گیرد طبق این اصل مسلمانان موظفند در کارهای نیک تعاون و همکاری کنند ولی همکاری در اهداف باطل و اعمال نادرست و ظلم و ستم مطلقاً ممنوع است، هرچند مرتکب

آن دوست نزدیک یا برادر انسان باشد. این قانون اسلامی درست بر ضد قانونی است که در جاهلیت عرب و حتی در جاهلیت امروز نیز حکومت می‌کند که «انصر اخاک ظالما او مظلوما» برادر (یا دوست و هم پیمان) را حمایت کن خواه ظالم باشد یا مظلوم!

در آن روز اگر افرادی از قبیله‌ای حمله به افراد قبیله دیگر می‌کردند، بقیه افراد قبیله به حمایت آنها برمی‌خواستند بدون اینکه تحقیق کنند حمله عادلانه بوده است یا ظالمانه، این اصل در مناسبات بین‌المللی امروز نیز حکومت می‌کند و غالباً کشورهای هم پیمان، و یا آنها که منافع مشترکی دارند، در مسائل مهم جهانی به حمایت یکدیگر برمی‌خیزند، بدون اینکه اصل عدالت را رعایت کنند و ظالم و مظلوم را از هم تفکیک نمایند.

اسلام خط بطلان بر این قانون جاهلی کشیده است و دستور می‌دهد تعاون و همکاری مسلمین با یکدیگر باید تنها در کارهای نیک و برنامه‌های مفید و سازنده بوده باشد نه در گناه و ظلم و تعدی. جالب توجه اینکه بر و تقوا هر دو در آیه فوق با هم ذکر شده‌اند، که یکی جنبه اثباتی دارد و اشاره به اعمال مفید است، و دیگری جنبه نفی دارد و اشاره به جلوگیری از اعمال خلاف می‌باشد. و به این ترتیب تعاون و همکاری باید هم در دعوت به نیکی‌ها و هم در مبارزه با بدی‌ها انجام گیرد. در فقه اسلامی از این قانون در مسائل حقوقی استفاده شده و پاره‌ای از معاملات و قراردادهای تجاری که جنبه کمک به گناه دارد، تحریم گردیده همانند فروختن انگور به کارخانه‌های شراب‌سازی و یا فروختن اسلحه به دشمنان حق و عدالت و یا اجاره دادن محل کسب و کار برای معاملات نامشروع و اعمال خلاف شرع، البته این احکام شراطی دارد که در کتب فقهی بیان شده است. اگر این اصل در اجتماعات اسلامی زنده شود و مردم بدون در نظر گرفتن مناسبات شخصی و نژادی و خویشاوندی با کسانی که در کارهای مثبت و سازنده گام برمی‌دارند همکاری کنند و از همکاری کردن با افراد ستمگر و متعدی در هر

گروه و طبقه‌ای که باشند، خودداری نمایند بسیاری از نابسامانی‌های اجتماعی سامان می‌یابد.

همچنین اگر در مقیاس بین‌المللی دولت‌های دنیا با متجاوز هرکس و هر دولتی بوده باشد همکاری نکنند، تعدی و تجاوز و استعمار و استثمار از جهان برچیده خواهد شد.

اما هنگامی که می‌بینیم پاره‌ای از آنها به حمایت متجاوزان و ستمگران بر می‌خیزند و با صراحت اعتراف می‌کنند که اشتراک منافع آنها را دعوت به این حمایت کرده، نباید انتظار وضعی بهتر از این داشته باشیم. در روایات اسلامی در باره این مساله تأکیدهای فراوانی وارد شده که به عنوان نمونه به چند قسمت اشاره می‌کنیم:

از پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل شده که فرمود: هنگامی که روز قیامت بر پا شود منادی ندا در می‌دهد کجا هستند ستمکاران و کجا هستند یاوران آنها و کسانی که خود را به شبیه آنها ساخته‌اند؟ حتی کسانی که برای آنها قلمی تراشیده‌اند و یا دواتی را لایقه کرده‌اند همه آنها را در تابوتی از آهن قرار می‌دهند سپس در میان جهنم پرتاب می‌شوند. در روایتی از صفوان جمال که از یاران امام کاظم (علیه‌السلام) بود نقل شده که می‌گوید: خدمت امام رسیدم فرمود: ای صفوان! همه کارهای تو خوب است جز یک کار! عرض کردم: فدایت شوم چه کار؟ فرمود: اینکه شتران خود را به این مرد یعنی هارون کرایه می‌دهی! گفتم: به خدا سوگند در مسیرهای عیاشی و هوس بازی و صید حرام به او کرایه نمی‌دهم، تنها در این راه، یعنی راه مکه، در اختیار آنها می‌گذارم، تازه خودم همراه شتران نمی‌روم، بعضی از فرزندان و کسانم را با آنها می‌فرستم، فرمود: ای صفوان! آیا از آنها کرایه می‌گیری؟! عرض کردم بله، فرمود: آیا دوست داری که زنده بمانند و بر سر کار باشند تا کرایه تو را بپردازند؟ گفتم: بلی، فرمود: کسی که بقای آنها را دوست دارد از آنها است و هرکسی از آنها باشد در آتش دوزخ خواهد بود، صفوان

می‌گوید من بلافاصله رفتم و تمام شترانم را فروختم، این موضوع بگوش هارون رسید به دنبال من فرستاد و گفت: صفوان! شنیده‌ام شترانت را فروخته‌ای؟ گفتم: آری. گفت: چرا؟ گفتم: پیر شده‌ام و فرزندان و کسانم نمی‌توانند از عهده اداره آنها برآیند. گفت: چنین نیست، چنین نیست! من می‌دانم چه کسی این دستور را به تو داده است. آری موسی بن جعفر (علیه‌السلام) به تو چنین دستوری داده است؟ گفتم: مرا با موسی بن جعفر چه کار؟ هارون گفت: این سخن بگذار! بخدا سوگند اگر سوابق نیک تو نبود دستور می‌دادم گردنت را بزنند! در حدیث دیگری از پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌خوانیم که به علی (علیه‌السلام) فرمود: ده طایفه از این امت به خدا کافر شده‌اند که یکی از آنها کسی است که اسلحه به دشمنان اسلام که با آنها در حال جنگ هستند، بفروشد. در جامعه اسلامی، نیکوکار تنها نیست و ستمگر یاور ندارد، برای رشد همه جانبه فضائل باید زمینه‌ها را آماده ساخت و در راه آن هدف، تعاون داشت و همه درها را به روی ستمگر و گنه‌کار بست تا فساد ریشه کن شود.

معاونین و زمینه‌سازان ظلم و گناه باید خود را برای عقاب شدید الهی آماده کنند.



«برنامه جامعه قرآنی»

«ثُمَّ كَانَ مِنَ الَّذِينَ آمَنُوا وَ تَوَاصَوْا بِالصَّبْرِ وَ تَوَاصَوْا بِالْمَرْحَمَةِ» (بلد-۱۷)

سپس از کسانی بوده باشد که ایمان آورده و یکدیگر را به شکیبایی و رحمت توصیه می‌کنند.

تعبیر به «تَوَاصَوْا» که مفهومش سفارش کردن به یکدیگر است، نکته مهمی در بردارد، و آن اینکه: مسائلی همچون صبر و استقامت در طریق اطاعت پروردگار، و مبارزه با هوای نفس و همچنین تقویت اصل محبت و رحمت، نباید به صورت فردی در جامعه باشد، بلکه باید به صورت یک جریان عمومی در کل جامعه در آید و همه افراد یکدیگر را به رعایت و حفظ این اصول توصیه کنند تا از این طریق پیوندهای اجتماعی نیز محکم‌تر شود.



«حریم جامعه»

«إِنَّ الَّذِينَ يُحِبُّونَ أَنْ تَشِيعَ الْفَاحِشَةُ فِي الَّذِينَ آمَنُوا لَهُمْ عَذَابٌ أَلِيمٌ فِي الدُّنْيَا

وَ الْآخِرَةِ وَ اللَّهُ يَعْلَمُ وَ أَنْتُمْ لَا تَعْلَمُونَ» (نور-۱۹)

کسانی که دوست دارند زشتی‌ها در میان مردم با ایمان شیوع یابد عذاب دردناکی برای آنها در دنیا و آخرت است، و خداوند می‌داند و شما نمی‌دانید.

از آنجا که انسان یک موجود اجتماعی است جامعه بزرگی که در آن زندگی می‌کند از یک نظر همچون خانه او است، و حریم آن همچون حریم خانه او محسوب می‌شود، پاکی جامعه به پاکی او کمک می‌کند و آلودگی آن به آلودگی‌اش، روی همین اصل در اسلام با هر کاری که جو جامعه را مسموم یا آلوده کند شدیداً مبارزه شده است.

اگر می‌بینیم در اسلام با غیبت شدیداً مبارزه شده یکی از فلسفه‌هایش این است که غیبت عیوب پنهانی را آشکار می‌سازد و حرمت جامعه را جریحه دار می‌کند. اگر می‌بینیم دستور عیب‌پوشی داده شده یک دلیلش همین است که گناه جنبه

عمومی و همگانی پیدا نکند. اگر می‌بینیم گناه آشکار اهمیتی بیش از گناه مستور و پنهان است تا آنجا که در روایتی از امام علی بن موسی الرضا(علیه‌السلام) می‌خوانیم: آنکس که گناه را نشر دهد مخذول و مطرود است و آنکس که گناه را پنهان می‌دارد مشمول آمرزش الهی است و اگر می‌بینیم در آیات فوق موضوع اشاعه فحشاء با لحنی بسیار شدید و فوق‌العاده کوبنده محکوم شده نیز دلیلش همین است. اصولاً گناه همانند آتش است، هنگامی که در نقطه‌ای از جامعه این آتش روشن شود باید سعی و تلاش کرد که آتش خاموش، یا حداقل محاصره گردد اما اگر به آتش دامن زنیم و آن را از نقطه‌ای به نقطه دیگر ببریم، حریق همه جا را فرا خواهد گرفت و کسی قادر بر کنترل آن نخواهد بود. از این گذشته عظمت گناه در نظر عامه مردم و حفظ ظاهر جامعه از آلودگی‌ها خود سد بزرگی در برابر فساد است، اشاعه فحشاء و نشر گناه و تجاهر به فسق این سد را می‌شکند، گناه را کوچک می‌کند، و آلودگی به آنرا ساده می‌نماید.

نبی اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) کسی که کار زشتی را نشر دهد همانند کسی است که آن را در آغاز انجام داده.

مردی خدمت موسی بن جعفر(علیه‌السلام) آمد و عرض کرد: فدایت شوم از یکی از برادران دینی کاری نقل کردند که من آن را ناخوش داشتم، از خودش پرسیدم انکار کرد در حالی که جمعی از افراد موثق این مطلب را از او نقل کرده‌اند امام فرمود: گوش و چشم خود را در مقابل برادر مسلمانان تکذیب کن، حتی اگر پنجاه نفر سوگند خورند که او کاری کرده و او بگوید نکرده‌ام از او بپذیر و از آنها نپذیر، هرگز چیزی که مایه عیب و ننگ او است و شخصیتش را از میان می‌برد در جامعه پخش مکن که از آنها خواهی بود که خداوند درباره آنها فرموده: کسانی که دوست می‌دارند زشتی‌ها در میان مؤمنان پخش شود عذاب دردناکی در دنیا و آخرت دارند.

وظیفه اسلامی آشکارکردن نیکی‌ها و پوشاندن بدی‌های مردم است که مشوق خوبی و از بین برنده بدی‌هاست. جعل و پخش شایعات دروغین و نگران کننده یکی از مهمترین شاخه‌های جنگ روانی توطئه‌گران است. هنگامی که دشمن قادر نیست از طریق رویارویی صدمه‌ای وارد کند دست به پخش شایعات می‌زند، و از این طریق افکار عمومی را نگران و به خود مشغول ساخته و از مسائل ضروری و حساس منحرف می‌کند.

شایعه‌سازی یکی از سلاح‌های مخرب برای جریحه‌دار ساختن حیثیت نیکان و پاکان و پراکنده ساختن مردم از اطراف آنها است. در آیات مورد بحث طبق شأن نزول‌های معروف منافقین برای لکه‌دار ساختن حیثیت پیامبر خدا و متزلزل ساختن وجاهت عمومی او دست به جعل ناجوانمردانه‌ترین شایعات و پخش آن زدند و پاکی بعضی از همسران پیامبر بزرگ اسلام را با استفاده از یک فرصت مناسب زیر سؤال کشیدند و برای مدتی نسبتاً طولانی چنان افکار مسلمانان را مشوش و ناراحت کردند که مؤمنان ثابت قدم و راستین همچون مار گزیده به خود می‌پیچیدند تا اینکه وحی الهی به یاری آنان آمد و چنان گوشمال شدیدی به منافقان شایعه‌ساز داد که درس عبرتی برای همگان شد. گرچه در جامعه‌هایی که خفقان سیاسی وجود دارد نشر شایعات یک نوع مبارزه محسوب می‌شود ولی انگیزه‌های دیگری همچون انتقام‌جویی تصفیه حساب‌های خصوصی، تخریب اعتماد عمومی، لکه‌دار ساختن شخصیت افراد بزرگ و منحرف ساختن افکار از مسائل اساسی نیز عوامل پخش شایعات محسوب می‌باشد.

این کافی نیست که ما بدانیم چه انگیزه‌ای سبب شایعه‌سازی است، مهم آن است که جامعه را از اینکه آلت دست شایعه‌سازان گردد و به نشر آن کمک کند و با دست خود وسیله نابودی خویش را فراهم سازد بر حذر داریم، و به مردم توجه دهیم که باید هر شایعه را همانجا که می‌شنویم دفن کنیم و گرنه دشمن را

خوشحال و پیروز ساخته‌ایم، به علاوه مشمول عذاب الیم دنیا و آخرت که در آیات فوق به آن اشاره شده خواهیم بود.

ذکر این نکته نیز لازم است که اشاعه فحشاء اشکال مختلفی دارد: گاه به این می‌شود که دروغ و تهمت را دامن بزند و برای این و آن بازگو کند و بنا بر روایات ایمان را مانند نمک در آب در روحش آب نماید. گاه به این است که مراکزی که موجب فساد و نشر فحشاء است به وجود آورد، گاه به این است که وسائل معصیت در اختیار مردم بگذارند و یا آنها را به گناه تشویق کنند و بالاخره گاه به این حاصل می‌شود که پرده حیا را بدرند و مرتکب گناه در ملاء عام شوند، همه اینها مصداق اشاعه فحشاء است چرا که مفهوم این کلمه، وسیع و گسترده می‌باشد. آمریکایی‌ها یک برنامه عمومی برای فاسدکردن همه دنیا دارند، می‌گویند: فحشا را زیاد کنید، خیالتان دیگر از ناحیه مردم راحت باشد.

رواج فساد و فحشا فکر مردم را از مسائل جدی منصرف می‌کند، و این از اهداف استعمار است. یک فلسفه عفاف این است که نیروهای انسانی در وجودها ذخیره شود، یکی از مجاری خروج نیروی اراده مجاری (پایین تنه) است، لذا عفاف یک تدبیر است از ناحیه اسلام برای حفظ روح مروت، مردانگی، انسانیت و شرافت در زن و مرد مسلمان، و در انتهای آیه می‌فرماید: خدا می‌داند که این کار چقدر بزرگ است و شما نمی‌دانید.



«مذهب علیه مذهب»

«وَالَّذِينَ اتَّخَذُوا مَسْجِدًا ضِرَارًا وَكُفْرًا وَتَفْرِيقًا بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ وَإِرْصَادًا لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَرَسُولَهُ مِنْ قَبْلُ وَلِيُخَلِّفَنَّ إِنْ أُرْدْنَا إِلَّا الْحُسْنَىٰ وَاللَّهُ يَشْهَدُ إِنَّهُمْ لَكَاذِبُونَ»

«لَا تَقُمْ فِيهِ أَبَدًا لِمَسْجِدٍ أُسِّسَ عَلَى التَّقْوَىٰ مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ أَحَقُّ أَنْ تَقُومَ فِيهِ فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَطَهَّرُوا وَاللَّهُ يُحِبُّ الْمُطَهَّرِينَ» (توبه ۱۰۷ و ۱۰۸)

(گروهی دیگر از آنها) کسانی هستند که مسجدی ساختند برای زیان (به مسلمانان) و (تقویت) کفر و تفرقه میان مومنان و کمین‌گاه برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود آنها سوگند یاد می‌کنند که نظری جز نیکی (و خدمت) نداشته‌ایم. اما خداوند گواهی می‌دهد که آنها دروغ‌گو هستند! هرگز در آن قیام (و عبادت) مکن، آن مسجدی که از روز نخست بر پایه تقوی بنا شده شایسته‌تر است که در آن قیام (و عبادت) کنی، در آن مردانی هستند که دوست می‌دارند پاکیزه باشند و خداوند پاکیزگان را دوست دارد.

گروهی از منافقان نزد پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) آمدند و عرض کردند به ما اجازه ده مسجدی در میان قبیله بنی سالم (نزدیک مسجد قبا) بسازیم تا افراد ناتوان و بیمار و پیرمردان از کار افتاده در آن نماز بگذارند، و همچنین در شب‌های بارانی که گروهی از مردم توانایی آمدن به مسجد شما را ندارند فریضه اسلامی خود را در آن انجام دهند، و این در موقعی بود که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) عازم جنگ تبوک بود.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به آنها اجازه داد، ولی آنها اضافه کردند آیا ممکن است شخصاً بیایید و در آن نماز بگذارید؟ پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود من فعلاً عازم سفرم، و هنگام بازگشت به خواست خدا به آن مسجد می‌آیم و نماز در آن می‌گزارم. هنگامی که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) از تبوک بازگشت نزد او آمدند و گفتند اکنون تقاضا داریم به مسجد ما بیایی و در آنجا نماز بگذاری، و از خدا بخواهی ما را برکت دهد، و این درحالی بود که هنوز پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) وارد دروازه مدینه نشده بود.

در این هنگام پیک وحی خدا نازل شد و آیات فوق را آورد و پرده از اسرار کار آنها برداشت، و به دنبال آن پیامبر دستور داد مسجد مزبور را آتش زنند و بقایای آنرا ویران کنند، و جای آنرا محل ریختن زباله‌های شهر سازند!

اگر به چهره ظاهری کار این گروه نگاه کنیم از چنین دستوری در آغاز دچار حیرت خواهیم شد مگر ساختن مسجد، آن هم برای حمایت از بیماران و پیران و مواقع اضطراری که در حقیقت هم یک خدمت دینی است و هم یک خدمت انسانی کار بدی است که چنین دستوری درباره آن صادر شده اما هنگامی که چهره باطنی مسئله را بررسی کنیم خواهیم دید این دستور چقدر حساب شده بوده است.

در زمان جاهلیت مردی بود به نام ابوعامر که آئین نصرانیت را پذیرفته و در سلک راهبان درآمد، و از عباد و زهاد بشمار می‌رفت و نفوذ وسیعی در طائفه خزرج داشت.

هنگامی که پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به مدینه هجرت کرد و مسلمانان گرد او را گرفتند و کار اسلام بالا گرفت و هنگامی که مسلمانان در جنگ بدر بر مشرکان پیروز شدند ابوعامر که خود روزی از بشارت دهندگان ظهور پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بود اطراف خود را خالی دید، و به مبارزه با اسلام برخاست، و از مدینه به سوی کفار مکه گریخت، و از آنها برای جنگ با پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) استمداد جست و از قبائل عرب دعوت کرد.

او که قسمتی از نقشه‌های جنگ احد را ضد مسلمین رهبری می‌کرد، دستور داد در میان دو صف لشکر گودال‌هایی بکنند که اتفاقاً پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در یکی از آنها افتاد و پیشانی‌اش مجروح شد و دندان‌ش شکست.

هنگامی که غزه احد پایان یافت و با تمام مشکلاتی که مسلمانان در این میدان با آن روبرو شدند آوازه اسلام بلندتر گردید و در همه جا پیچید او از مدینه فرار

کرد و به سوی هرقل پادشاه روم رفت تا از او کمک بگیرد و با لشگری برای کوبیدن مسلمانان حرکت کند.

ذکر این نکته نیز لازم است که بر اثر این تحریکات و کارشکنی‌ها پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) لقب فاسق به او داده بود.

بعضی می‌گویند مرگ به او مهلت نداد تا خواسته خود را با هرقل در میان بگذارد، ولی در بعضی از کتب دیگر می‌خوانیم که او با هرقل تماس گرفت و به وعده‌های او دلگرم شد!

به هر حال پیش از آنکه بمیرد نامه‌ای برای منافقان مدینه نوشت و نوید داد که با لشکری از روم به کمکشان خواهد آمد، مخصوصاً توصیه و تاکید کرد که مرکزی برای او در مدینه بسازند تا کانون فعالیت‌های آینده او باشد.

ولی از آنجا که ساختن چنین مرکزی در مدینه به نام دشمنان اسلام عملاً امکان‌پذیر نبود منافقان بهتر این دیدند که در زیر نقاب مسجد، و به عنوان کمک به بیماران و معذوران، این برنامه را عملی سازند.

سرانجام مسجد ساخته شد و حتی می‌گویند جوانی آشنا به قرآن را از میان مسلمانان به امامت مسجد برگزیدند.

ولی وحی الهی پرده از روی کار آنها برداشت و شاید اینکه پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) قبل از رفتن به تبوک دستور نداد شدت عمل در مقابل آنها به خرج دهند برای این بوده که هم وضع کار آنها روشن‌تر شود، و هم در سفر تبوک ناراحتی فکری دیگری از این ناحیه نداشته باشد. این آیات هدف‌های آنها را در چهار قسمت زیر خلاصه می‌کند:

۱- منظور آنها این بود که با این عمل ضرر و زیانی به مسلمانان برسانند (ضراراً) ضرار به معنی زیان رسانیدن تعمدی است، آنها در واقع درست به عکس آنچه ادعا داشتند که هدفشان تامین منافع مسلمانان و کمک به بیماران و از کار

افتادگان است، می‌خواستند با این مقدمات پیامبر اسلام را نابود و مسلمانان را درهم بکوبند و حتی اگر توفیق یابند نام اسلام را از صفحه جهان براندازند.

۲- تقویت مبانی کفر و بازگشت دادن مردم به وضع قبل از اسلام (و کفرا)

۳- ایجاد تفرقه در میان صفوف مسلمانان، زیرا با اجتماع گروهی در این مسجد، مسجد قبا که نزدیک آن بود و یا مسجد پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) که از آن فاصله داشت از رونق می‌افتاد. «و تَفْرِيقاً بَيْنَ الْمُؤْمِنِينَ» (توبه/۱۰۷)

از این جمله آنچنان که بعضی از مفسران استفاده کرده‌اند چنین بر می‌آید که نباید فاصله میان مساجد آنچنان کم باشد که روی اجتماع یکدیگر اثر بگذارند، بنابراین آنها که روی تعصب‌های قومی و یا اغراض شخصی مساجد را در کنار یکدیگر می‌سازند، و جماعات مسلمین را آنچنان پراکنده می‌کنند که صفوف جماعت آنها خلوت و بی‌رونق و بی‌روح می‌شود، عملی بر خلاف اهداف اسلامی انجام می‌دهند.

۴- آخرین هدف آنها این بود که مرکز و کانونی برای کسی که با خدا و پیامبرش از پیش مبارزه کرده بود و سوابق سوء‌اش بر همگان روشن بود بسازند تا از این پایگاه نفاق، برنامه‌های خود را عملی سازند. «وَ إِرْصَاداً لِمَنْ حَارَبَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ مِنْ قَبْلِ» (توبه/۱۰۷)

ولی عجب این است که تمام این اغراض سوء و اهداف شوم را در یک لباس زیبا و ظاهر فریب‌پيچیده بودند، و حتی سوگند یاد می‌کردند که ما جز نیکی قصد و نظر دیگری نداشتیم. «وَ لِيَحْلِفُنَّ إِنْ أَرَدْنَا إِلَّا الْحُسْنَى» (توبه/۱۰۷) و این است آئین منافقان در هر عصر و زمان که علاوه بر استتار در پرده‌های ظاهرآ زیبا متوسل به انواع سوگندهای دروغین برای منحرف ساختن افکار عمومی می‌شوند.

داستان مسجد ضرار درسی است برای عموم مسلمانان در سراسر تاریخ زندگی‌شان، گفتار خداوند و عمل پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به روشنی نشان می‌دهد

که مسلمانان هرگز نباید آنچنان ظاهربین باشند که تنها به قیافه‌های حق به جانب نگاه کنند و از اهداف اصلی بی‌خبر و بر کنار مانند. مسلمان کسی است که نفاق و منافق را در هر زمان، در هر مکان، و در هر لباس و چهره بشناسد حتی اگر در چهره دین و مذهب، و در لباس طرفداری از قرآن و مسجد بوده باشد!

استفاده از مذهب بر ضد مذهب چیز تازه‌ای نیست، همواره راه و رسم استعمارگران، و دستگاه‌های جبار و منافقان، در هر اجتماعی این بوده که اگر مردم گرایش خاصی به مطلبی دارند از همان گرایش برای اغفال و سپس استعمار آنها استفاده کنند، و حتی از نیروی مذهب بر ضد مذهب کمک بگیرند. اصولاً فلسفه ساختن پیامبران قلابی و مذاهب باطل همین بوده که از این راه گرایش‌های مذهبی مردم را در مسیر دلخواهشان بیندازند.

بديهی است در محیطی مانند مدینه آن هم در عصر پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با آن نفوذ فوق‌العاده اسلام و قرآن، مبارزه آشکار بر ضد اسلام ممکن نبود بلکه باید لا مذهبی را در لفافه مذهب، و باطل را در لباس حق بیچند و عرضه کنند، تا مردم ساده دل جذب شوند، و نیات سوء آنها لباس عمل به خود بپوشد. ولی مسلمان راستین کسی نیست که آنچنان سطحی باشد که فریب اینگونه ظواهر را بخورد باید با دقت در عوامل و دست‌هایی که برای اینگونه برنامه‌ها شروع به کار می‌کند، و بررسی قرائن دیگر به ماهیت اصلی پی ببرد، و چهره باطنی افراد را در پشت چهره ظاهری ببیند.

مسلمان کسی نیست که هر ندایی از هر حلقومی برخاست همین اندازه که ظاهرآ حق به جانب باشد بپذیرد و به آن لبیک گوید، مسلمان کسی نیست که هر دستی به سویش دراز شد آنرا بفشارد، و هر حرکت ظاهراً دینی را مشاهده کرد با آن همگام شود، و هر کسی پرچمی به نام مذهب برافراشت پای آن سینه زند، و هر بنایی به نام مذهب ساخته شد به سوی آن جذب گردد. مسلمان باید هوشیار، آگاه، واقع بین، آینده‌نگر و اهل تجزیه و تحلیل در همه مسائل اجتماعی باشد.

دیوان را در لباس فرشته بشناسد، گرگ‌ها را در لباس چوپان تشخیص دهد و خود را برای مبارزه با این دشمنان ظاهراً دوست آماده سازد.

یک اصل اساسی در اسلام این است که باید قبل از همه چیز نیات بررسی شود و ارزش هر عمل بستگی به نیت آن دارد، نه به ظاهر آن گرچه نیت یک امر باطنی است، اما ممکن نیست کسی نیتی در دل داشته باشد اثر آن در گوشه و کنار عملش ظاهر نشود، هر چند در پرده پوشی فوق العاده استاد و ماهر باشد. و از اینجا جواب این سؤال روشن می‌شود که چرا پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با آن عظمت مقام دستور داد مسجد یعنی خانه خدا را آتش بزنند، و مسجدی که یک ریگ آنرا نمی‌توان بیرون برد ویران سازند، و مکانی را که اگر آلوده شود باید فوراً تطهیر کنند مزبله‌گاه شهر سازند!

پاسخ همه این سؤالها یک مطلب است و آن اینکه مسجد ضرار مسجد نبود در واقع بت‌خانه بود، مکان مقدس نبود کانون تفرقه و نفاق بود خانه خدا نبود، بلکه خانه شیطان بود، و هرگز اسم و عنوان ظاهری و ماسک‌ها واقعیت چیزی را دگرگون نمی‌سازد.

منافقان همواره چنین هستند، در برابر مسجد نبوی، مسجد اموی می‌سازند، در مقابل علی(علیه‌السلام) قرآن بر نیزه می‌کنند، بخاطر پیروزی یزید بر امام حسین(علیه‌السلام) مساجدی ساخته شد، که امامان ما آنها را مساجد ملعونه نامیدند! عبادت از سیاست جدا نیست، حتی با نماز، نباید باطلی را تقویت کرد.

از این بحث این موضوع نیز روشن می‌شود که اهمیت اتحاد در میان صفوف مسلمین در نظر اسلام بقدری زیاد است که حتی اگر ساختن مسجدی در کنار مسجد دیگر باعث ایجاد تفرقه و اختلاف و شکاف در میان صفوف مسلمانان گردد آن مسجد تفرقه‌انداز نامقدس است.

همچنین یک کانون فعال و مثبت دینی و اجتماعی کانونی است که از دو عنصر مثبت تشکیل گردد نخست شالوده و هدف آن از آغاز پاک باشد «أُسِّسَ عَلَيَّ التَّقْوَى مِنْ أَوَّلِ يَوْمٍ» (توبه/۱۰۸) و دیگر اینکه حامیان و پاسدارانش انسان‌هایی پاک و درستکار و با ایمان و مصمم باشند «فِيهِ رِجَالٌ يُحِبُّونَ أَنْ يَتَّطَهَّرُوا» (توبه/۱۰۸) از میان رفتن هریک از این دو رکن اساسی باعث فقدان نتیجه و نرسیدن به مقصد است.



«سلامت اقتصاد اجتماعی»

«وَلَا تَأْكُلُوا أَمْوَالَكُمْ بَيْنَكُمْ بِالْبَاطِلِ وَتُدُلُّوا بِهَا إِلَى الْحُكَّامِ لِيَأْكُلُوا فَرِيقًا مِمَّا كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ» (بقره-۱۸۸)

و اموال یکدیگر را به باطل (و ناحق) در میان خود نخورید! و برای خوردن بخشی از اموال مردم به گناه (قسمتی از) آن را (به عنوان رشوه) به قضات ندهید، درحالیکه می‌دانید (اینکار، گناه است)

هرگونه تصرف در اموال دیگران از غیر طریق صحیح و به ناحق مشمول این نهی الهی است. تمام معاملاتی که هدف صحیحی را تعقیب نمی‌کند و پایه و اساس عقلایی ندارد مشمول این آیه است.

ذکر این نکته نیز لازم است که تعبیر به «اکل» معنی وسیع و گسترده‌ای دارد که هرگونه تصرفی را شامل می‌شود، و در واقع این تعبیر کنایه‌ای است از انواع تصرفات، و «اکل» یک مصداق روشن آن است.

سپس در ذیل آیه، انگشت روی یک نمونه بارز «اکل» مال به باطل گذاشته که بعضی از مردم آن را حق خود می‌شمردند به گمان اینکه به حکم قاضی آن را به چنگ آورده‌اند جالب اینکه در حدیثی از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌خوانیم که فرمود: من بشری مثل شما هستم (و مامورم طبق ظاهر میان شما داوری کنم) گاه نزاعی نزد من طرح می‌شود، و شاید بعضی در اقامه دلیل از دیگری نیرومندتر باشد و من به مقتضای ظاهر دلیلش به سود او قضاوت می‌کنم اما بدانید چنانکه من حق کسی را (بر حسب ظاهر) برای دیگری قضاوت کنم (و در واقع مال او نباشد فکر نکنید چون پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به نفع او حکومت کرده، برای او حلال است) آن قطعه‌ای از آتش است، اگر آتش را می‌خواهد آن را بپذیرد، و گرنه آن را رها سازد.

یکی از بلاهای بزرگی که از قدیم‌ترین زمان‌ها دامن‌گیر بشر شده و امروز با شدت بیشتر ادامه دارد، بلای رشوه‌خواری است که یکی از بزرگترین موانع اجرای عدالت اجتماعی بوده و هست و سبب می‌شود قوانین که قاعداً باید حافظ منافع طبقات ضعیف باشد به سود مظالم طبقات نیرومند که باید قانون آنها را محدود کند به کار بیفتد.

زیرا زورمندان و اقویا، همواره قادرند که با نیروی خود، از منافع خویش دفاع کنند، و این ضعفا هستند که باید منافع و حقوق آنها در پناه قانون حفظ شود، بدیهی است اگر باب رشوه گشوده شود قوانین درست نتیجه معکوس خواهد داد، زیرا اقویا هستند که قدرت بر پرداختن رشوه دارند و در نتیجه قوانین بازیچه تازه‌ای در دست آنها برای ادامه ظلم و ستم و تجاوز به حقوق ضعفا خواهد شد. به همین دلیل در هر اجتماعی، رشوه نفوذ کند شیرازه زندگی آنها از هم می‌پاشد و ظلم و فساد و بی‌عدالتی و تبعیض در همه سازمان‌های آنها نفوذ می‌کند و از قانون و عدالت جز نامی باقی نخواهد ماند لذا در اسلام مسأله رشوه‌خواری با شدت هر چه

تمام‌تر مورد تقبیح قرار گرفته و محکوم شده است و یکی از گناهان کبیره محسوب می‌شود.

ولی قابل توجه این است که زشتی رشوه سبب می‌شود که این هدف شوم در لابلای عبارات و عناوین فریبنده دیگر انجام گیرد و رشوه خوار و رشوه دهنده از نام‌هایی مانند هدیه، تعارف حق و حساب، حق الزحمه و انعام استفاده کنند ولی روشن است این تغییر نام‌ها به هیچ وجه تغییری در ماهیت آن نمی‌دهد و در هر صورت پولی که از این طریق گرفته می‌شود حرام و نامشروع است.

در نهج البلاغه در داستان هدیه آوردن اشعث بن قیس می‌خوانیم که او برای پیروزی بر طرف دعوای خود در محکمه عدل علی (علیه‌السلام) متوسل به رشوه شد و شبانه ظرفی پر از حلوا لذیذ به در خانه علی (علیه‌السلام) آورد و نام آن را هدیه گذاشت علی (علیه‌السلام) بر آشفت و فرمود: سوگواران بر عزایت اشک بریزند. آیا با این عنوان آمده‌ای که مرا فریب دهی و از آیین حق باز داری؟ به خدا سوگند اگر هفت اقلیم را با آنچه در زیر آسمان‌های آنها است به من دهند که پوست جوی را از دهان مورچه‌ای به ظلم بگیرم هرگز نخواهم کرد، دنیای شما از برگ جویده‌ای در دهان ملخ برای من کم‌ارزش‌تر است علی را با نعمت‌های فانی و لذت‌های زودگذر چه کار؟

اسلام رشوه را در هر شکل و قیافه‌ای محکوم کرده است، در تاریخ زندگی پیغمبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) می‌خوانیم که به او خبر دادند یکی از فرماندارانش رشوه‌ای در شکل هدیه پذیرفته، حضرت بر آشفت و به او فرمود: چرا آنچه حق تو نیست می‌گیری؟ او در پاسخ با معذرت خواهی گفت: آنچه گرفتم هدیه بود ای پیامبر خدا.

پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: اگر شما در خانه بنشینید و از طرف من فرماندار محلی نباشید آیا مردم به شما هدیه‌ای می‌دهند؟ سپس دستور داد هدیه را گرفتند و در بیت المال قرار دادند و وی را از کار برکنار کرد.

اسلام حتی برای اینکه قاضی گرفتار رشوه‌های مخفی و ناپیدا نشود دستور می‌دهد قاضی نباید شخصاً به بازار برود مبادا تخفیف قیمت‌ها بطور ناخودآگاه روی قاضی اثر بگذارد و در قضاوت جانب داری تخفیف دهنده را کند، چه خوب است مسلمانان از کتاب آسمانی خود الهام بگیرند و همه چیز خود را در پای بت رشوه‌خواری قربانی نکنند.

مسئله رشوه در اسلام به قدری مهم است که امام صادق (علیه‌السلام) درباره آن می‌فرماید: اما رشوه در قضاوت، کفر به خداوند بزرگ است. و در حدیث معروفی که از رسول خدا نقل شده چنین می‌خوانیم: خداوند گیرنده و دهنده رشوه و آن کس را که واسطه میان آن دو است از رحمت خود دور گرداند.

نبی اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به حضرت علی (علیه‌السلام) فرمود: ای علی درآمد حاصل از فروش مردار سگ، شراب، زنا و رشوه حرام است.

علی (علیه‌السلام) در تفسیر آیه ۴۲ سوره مبارکه مائده «أَكَاوُنَ لِّلسُّخْتِ» (مائده/۴۲) فرمود: مراد کسانی هستند که مشکل مردم راحل نموده و در برابر، هدایای آنان را می‌پذیرند.



«محاصره اجتماعی»

«وَعَلَى الثَّلَاثَةِ الَّذِينَ خُلِّفُوا حَتَّىٰ إِذَا ضَاقَتْ عَلَيْهِمُ الْأَرْضُ بِمَا رَحَّبَتْ وَ ضَاقَتْ عَلَيْهِمْ أَنفُسُهُمْ وَ ظَنُّوا أَن لَّا مَلْجَأَ مِنَ اللَّهِ إِلَّا إِلَيْهِ ثُمَّ تَابَ عَلَيْهِمْ

لِيَتُوبُوا إِنَّ اللَّهَ هُوَ التَّوَّابُ الرَّحِيمُ» (توبه - ۱۱۸)

(همچنین) آن سه نفر را که (در مدینه) بازماندند (و از شرکت در تبوک خودداری کردند و مسلمانان از آنان قطع رابطه نمودند) تا آن حد که زمین با همه وسعتش

بر آنها تنگ شد و (حتی) جایی در وجود خویش برای خود نمی‌یافتند و دانستند که پناهگاهی از خدا جز به سوی او نیست در آن هنگام خدا آنانرا مشمول رحمت خود ساخت و خداوند توبه آنها را پذیرفت که خداوند توبه پذیر و مهربان است.

از مسائل مهم مساله مجازات مجرمان و فاسدان از طریق محاصره اجتماعی و قطع رابطه‌ها و پیوندها است. ما به خوبی می‌بینیم که این قطع رابطه در مورد سه نفر از متخلفان تبوک به قدری آنها را تحت فشار قرار داد که از هر زندانی برای آنها سخت‌تر بود آنچنان که جان آنها از فشار این محاصره خانوادگی و اجتماعی به لب رسید و از همه‌جا قطع امید کردند، یاس از مردم، زمینه ساز توبه و توجه به خدا شد. بی‌اعتنایان به جنگ و فرمان رهبری، باید پشت سرگذاشته شوند، مبارزه منفی با متخلفان، جامعه را برای آنان زندانی بی‌نگهبان و موثر می‌سازد.

این نوع مجازات نه دردسر و هزینه زندان‌ها را دارد، و نه خاصیت تنبیل پروری و بدآموزی‌های آنها را، ولی تاثیر آن از هر زندانی بیشتر و دردناکتر است، این موضوع آنچنان انعکاس وسیعی در جامعه مسلمانان آن روز از خود به جای گذاشت که بعد از آن کمتر کسی جرئت می‌کرد مرتکب این گونه گناهان شود، این در واقع یک نوع اعتصاب و مبارزه منفی جامعه در برابر افراد فاسد است اگر مسلمانان در برابر متخلفان از وظائف حساس اجتماعی دست به چنین مبارزه‌ای بزنند به طور قطع در هر عصر و زمانی پیروزی با آنها خواهد بود، و براحتی می‌توانند جامعه خود را پاکسازی کنند. اما روح مجامله و سازشکاری که بدبختانه امروز در بسیاری از جوامع اسلامی به صورت یک بیماری تقریباً همه‌گیر درآمده است، نه تنها جلو این گونه اشخاص را نمی‌گیرد، بلکه آنان را در اعمال زشتشان تشجیع می‌کند. قهر بی‌اعتنایی و بایکوت یکی از شیوه‌های تربیتی برای متخلفان است.



«آثار اجتماعی گناه»

«ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ لِيُذِيقَهُمْ بَعْضَ الَّذِي

عَمَلُوا لَعَلَّهُمْ يَرْجِعُونَ» (روم- ۴۱)

فساد در خشکی و دریا به خاطر کارهایی که مردم انجام داده‌اند آشکار شده، خدا می‌خواهد نتیجه بعضی از اعمال آنها را به آنها بچشاند شاید (به سوی حق) بازگردند.

بدون شک هر کار خلافی در وضع جامعه، و از طریق آن در وضع افراد اثر می‌گذارد، و موجب نوعی فساد در سازمان اجتماعی می‌شود، گناه و کار خلاف و قانون‌شکنی همانند یک غذای ناسالم و مسموم است که در سازمان بدن انسان چه بخواهیم و چه نخواهیم تاثیر نامطلوب خواهد گذارد و انسان گرفتار واکنش طبیعی آن می‌شود.

دروغ سلب اعتماد می‌کند، خیانت در امانت روابط اجتماعی را بر هم می‌زند ظلم همیشه منشاء ظلم دیگری است، سوء استفاده از آزادی به دیکتاتوری می‌انجامد، و دیکتاتوری به انفجار ترک حقوق محرومان کینه و عداوت می‌آفریند و تراکم کینه‌ها و عداوت‌ها اساس جامعه را متزلزل می‌سازد. خلاصه اینکه هر کار نادرست چه در مقیاس محدود و چه گسترده عکس العمل نامطلوبی دارد و یکی از تفسیرهای آیه «ظَهَرَ الْفَسَادُ فِي الْبَرِّ وَالْبَحْرِ بِمَا كَسَبَتْ أَيْدِي النَّاسِ» همین است.

(این رابطه طبیعی گناه و فساد است)

ولی از روایات اسلامی استفاده می‌شود که بسیاری از گناهان علاوه بر اینها یک سلسله آثار شوم با خود همراه می‌آورند که ارتباط و پیوندشان با آن آثار لااقل از نظر طبیعی ناشناخته است.

مثلاً در روایات آمده است قطع رحم عمر را کوتاه و خوردن مال حرام قلب را تاریک، و شیوع زنا سبب فناى انسان‌ها می‌شود و روزی را کم می‌کند. حتی در روایتی از امام صادق (علیه‌السلام) می‌خوانیم: آنها که بوسیله گناه از دنیا می‌روند بیش از کسانی هستند که به مرگ طبیعی می‌میرند. امروز قرآن نیز به دنیای ثروتمند ماشینی که بر اثر فراهم بودن امکانات زندگی از باده غرور سر مست شده، هشدار می‌دهد که وضع گذشتگان را فراموش نکنید که چگونه بر اثر عامل گناه همه چیز را از دست دادند شما هم با روشن شدن جرعه آتش یک جنگ جهانی دیگر ممکن است همه چیز را از دست بدهید و به دوران قبل از تمدن صنعتی خود باز گردید توجه داشته باشید که عامل بدبختی آنها چیزی جز گناه و ظلم و ستم و بیدادگری و عدم ایمان نبوده همین عامل در جامعه شما نیز آشکار شده است.

به راستی مطالعه تاریخ زندگی فراعنه مصر، و ملوک سبا، و سلاطین کلد و آشور، و قیصرهای روم با آن زندگانی افسانه‌ای و ناز و نعمت بی‌حساب و سپس مطالعه عواقب دردناکی که بر اثر کفر و بیدادگری طومار زندگانی آنها را در هم پیچید برای همه کس و برای همه ما درس عبرتی است بزرگ و آشکار در روایات اسلامی می‌خوانیم که ربیع بن صبیح می‌گوید نزد حسن بودم. مردی از در وارد شد و از خشکسالی آبادیش شکایت کرد، حسن به او گفت: استغفار کن، دیگری آمد از فقر شکایت کرد، به او نیز گفت: استغفار کن، سومی آمد و به او گفت: دعا کن خداوند پسری به من بدهد به او نیز گفت: استغفار کن، ربیع می‌گوید (من تعجب کردم) و به او گفتم هر کس نزد تو می‌آید و مشکلی دارد و تقاضای نعمتی به او همین دستور را می‌دهی و به همه می‌گویی استغفار کنید و از خدا طلب آمرزش نمایید. وی در جواب من گفت: آنچه را گفتم از پیش خود نگفتم، من این مطلب را از کلام خدا که از پیامبرش نوح حکایت می‌کند، استفاده کردم. آنها که عادت دارند از این مسائل آسان بگذرند فوراً یک نوع ارتباط و پیوند معنوی

ناشناخته در میان این امور قائل می‌شوند و از هرگونه تحلیل بیشتر خود را راحت می‌کنند.

ولی اگر بیشتر دقت کنیم در میان این امور پیوندهای نزدیکی می‌یابیم که توجه به آنها مسائل مادی و معنوی را در متن جامعه همچون تار و پود پارچه به هم می‌آمیزد و یا همانند ریشه و ساقه درخت با گل و میوه آن ربط می‌دهد. کدام جامعه است که آلوده به گناه، خیانت، نفاق دزدی، ظلم، تنبلی و مانند آنها بشود و این جامعه آباد و پر برکت باشد.

کدام جامعه است که روح تعاون و همکاری را از دست دهد و جنگ و نزاع و خونریزی را جانشین آن سازد و زمین‌های خرم و سرسبز و وضع اقتصادی مرفهی داشته باشد.

کدام جامعه است که مردمش آلوده انواع هوس‌ها باشند، و در عین حال نیرومند و پا برجا در مقابل دشمنان ایستادگی کنند، با صراحت باید گفت: هیچ مساله اخلاقی نیست مگر اینکه اثر مفید و سازنده‌ای در زندگی مادی مردم دارد، و هیچ اعتقاد و ایمان صحیحی پیدا نمی‌شود مگر اینکه در ساختن یک جامعه‌ای آباد و آزاد و مستقل و نیرومند سهم به سزائی دارد.

آنها که مسائل اخلاقی و ایمان مذهبی و توحید را از مسائل مادی جدا می‌کنند، نه مسائل معنوی را درست شناخته‌اند و نه مادی را اگر دین به صورت یک سلسله تشریفات و آداب ظاهری و خالی از محتوا در میان مردم باشد بدیهی است تأثیری در نظام مادی اجتماع نخواهد داشت، اما آنگاه که اعتقادات معنوی و روحانی آنچنان در اعماق روح انسان نفوذ کند که آثارش در دست و پا و چشم و گوش و زبان و تمام ذرات وجودش ظاهرگردد، آثار سازنده این اعتقادات در جامعه بر هیچکس مخفی نخواهد ماند.

ممکن است ما بعضی از مراحل پیوند استغفار را با نزول برکات مادی نتوانیم درست درک کنیم ولی بدون شک قسمت بیشتری از آن برای ما قابل درک است.

در انقلاب اسلامی کشور ما ایران در این عصر و زمان به خوبی مشاهده کردیم که اعتقادات اسلامی و نیروی اخلاق و معنویت چگونه توانست بر نیرومندترین اسلحه زمان و قوی‌ترین ارتش‌ها و قدرت‌های استعماری پیروز گردد، و این نشان می‌دهد کار برد عقائد دینی و اخلاق مثبت معنوی تا چه حد در مسائل اجتماعی و سیاسی زیاد است.



«آمادگی و استقامت»

«وَلَا تَهِنُوا فِي ابْتِغَاءِ الْقَوْمِ إِنْ تَكُونُوا تَأْلَمُونَ فَإِنَّهُمْ يَأْلَمُونَ كَمَا تَأْلَمُونَ وَ

تَرْجُونَ مِنَ اللَّهِ مَا لَا يَرْجُونَ وَ كَانَ اللَّهُ عَلِيمًا حَكِيمًا» (نساء-۱۰۴)

و از تعقیب دشمن سست نشوید (چه اینکه) اگر شما درد و رنج می‌بینید آنها نیز همانند شما درد و رنج می‌بینند، ولی شما امید از خدا دارید که آنها ندارند و خداوند دانا و حکیم است.

پس از حوادث دردناک جنگ احد پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) بر فراز کوه احد رفت و ابوسفیان نیز برکوه احد قرار گرفت و با لحنی فاتحانه فریاد زد: ای محمد! یک روز پیروز شدیم و روز دیگر شما یعنی این پیروزی ما در برابر شکستی که در بدر داشتیم پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) به مسلمانان فرمود: فوراً به او پاسخ گوید (گویا می‌خواهد به ابوسفیان اثبات کند پرورش یافتگان مکتب من همه آگاهی دارند) مسلمانان گفتند: هرگز وضع ما با شما یکسان نیست شهیدان ما در بهشتند و کشتگان شما در دوزخ ابوسفیان فریاد زد و این جمله را به صورت یک شعار افتخار آمیز گفت: «لَنَا عَزَىٰ وَ لَأَ عَزَىٰ لَكُمْ» ما دارای بت بزرگ عزى هستیم و

شما ندارید. پیامبر(ص) فرمود: شما هم در برابر شعار آنها بگویید: «اللَّهُ مَوْلَانَا وَ لَا مَوْلَى لَكُمْ» سرپرست و تکیه گاه ما خدا است و شما سرپرست و تکیه گاهی ندارید ابو سفیان که خود را در مقابل این شعار زنده اسلامی ناتوان می‌دید، دست از بت عزی برداشت و به دامن بت هبل در آویخت و فریاد زد اعل هبل! سربلند باد هبل.

پیامبر(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) دستور داد که این شعار جاهلی را نیز با شعاری نیرومندتر و محکم‌تر بگویند و بگویند: «الله اعلی و اجل» خداوند برتر و بالاتر است ابوسفیان که از این شعارهای گوناگون خود بهره‌ای نگرفت فریاد زد: میعادگاه ما سرزمین بدر صغری است.

مسلمانان از میدان جنگ با زخم‌ها و جراحات فراوان بازگشتند در حالی که از حوادث دردناک احد سخت ناراحت بودند در این هنگام آیه بالا نازل شد و به آنها هشدار داد که در تعقیب مشرکان کوتاهی نکنند و از این حوادث دردناک ناراحت نشوند، مسلمانان با همان حال به تعقیب دشمن برخاستند و هنگامی که خبر به مشرکان رسید با سرعت از مدینه دور شدند و به مکه بازگشتند.

این شأن نزول به ما می‌آموزد که مسلمانان باید هیچ یک از تاکتیک‌های دشمن را از نظر دور ندارند و در برابر هر وسیله مبارزه اعم از مبارزه جسمی و روانی وسیله‌ای محکم‌تر و کوبنده‌تر فراهم سازند در برابر منطق دشمنان منطق‌های نیرومندتر، و در برابر سلاح‌های آنها سلاح‌های برتر و حتی در برابر شعارهای آنها شعارهای کوبنده‌تر فراهم سازند و گرنه حوادث به نفع دشمن تغییر شکل خواهد داد. بنابراین در عصری همچون عصر ما باید به جای تاسف خوردن در برابر حوادث دردناک و مفاصد وحشتناکی که مسلمانان را از هر سو احاطه کرده به طور فعالانه دست به کار شوند در برابر کتاب‌ها و مطبوعات ناسالم، کتب و مطبوعات سالم فراهم کنند، و در مقابل وسائل تبلیغاتی مجهز دشمنان از مجهزترین وسائل

تبلیغاتی روز استفاده کنند، در مقابل مراکز ناسالم، وسائل تفریح سالم برای جوانان خود فراهم سازند و در مقابل طرح‌ها و تزه و دکتری‌هایی که مکتب‌های مختلف سیاسی و اقتصادی و اجتماعی ارائه می‌دهند طرح‌های جامع اسلامی را به شکل روز در اختیار همگان قرار دهند، تنها با استفاده از این روش است که می‌توانند موجودیت خود را حفظ کرده و به صورت یک گروه پیشرو در جهان در آیند.



«انحرافات مذهبی»

«وَمَا كَانَ صَلَاتُهُمْ عِنْدَ الْبَيْتِ إِلَّا مُكَاءً وَ تَصَدِيَةً فَذُوقُوا الْعَذَابَ بِمَا كُنْتُمْ

تَكْفُرُونَ» (انفال- ۳۵)

نماز آنها (که مدعی هستند ما هم نماز داریم) نزد خانه (خدا) چیزی جز صوت کشیدن و کف زدن نبود، پس بچشید عذاب (الهی) را به خاطر کفرتان!

در تاریخ می‌خوانیم که گروهی از اعراب در زمان جاهلیت به هنگام طواف خانه کعبه لخت مادرزاد می‌شدند، و صوت می‌کشیدند و کف می‌زدند و نام آن را عبادت می‌گذاشتند، و نیز نقل شده هنگامی که پیامبر در کنار حجرالاسود رو به سوی شمال می‌ایستاد (که هم مقابل کعبه باشد و هم بیت المقدس) و مشغول نماز می‌شد دو نفر از طائفه بنی سهم در طرف راست و چپ آن حضرت می‌ایستادند یکی صیحه می‌کشید و دیگری کف می‌زد تا نماز پیامبر را مشوش کنند. در تعقیب این جمله می‌گوید اکنون که همه کارهای شما حتی نماز و عبادتتان این چنین ابلهانه و زشت و شرم‌آور است مستحق مجازات هستیید پس بچشید عذاب الهی را به خاطر این کفرتان در طول تاریخ، مراسم مذهبی

دستخوش تحریف شده است، گاهی مقدس ترین مراکز، محور بالاترین خرافات می شوند.

هنگامی که انسان صفحات تاریخ عرب جاهلی را ورق می زند و قسمت هایی را که از آن در قرآن آمده مورد بررسی قرار می دهد می بیند با کمال تعجب در عصر ما که به اصطلاح عصر فضا و اتم نیز است کسانی هستند که با تکرار اعمال زمان جاهلیت خود را در صف عبادت کنندگان می پندارند آیات قرآن و گاهی اشعاری که در مدح پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) و علی (علیه السلام) با نغمه های موسیقی توأم می کنند و حرکاتی شبیه رقص به سر و گردن و دست های خود می دهند، و نام آن را بزرگداشت این مقدسات می گذارند، این اعمال گاهی به نام وجد و سماع و زمانی به نام ذکر و حال و گاهی به نام های دیگر در خانقاه ها و غیر خانقاه ها انجام می گیرد.

در حالی که اسلام از همه این کارها بیزار است و این اعمال نمونه دیگری از اعمال جاهلی است.



«امر به معروف و نهی از منکر»

«وَلْتَكُنْ مِنْكُمْ أُمَّةٌ يَدْعُونَ إِلَى الْخَيْرِ وَيَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَيَنْهَوْنَ عَنِ

الْمُنْكَرِ وَأُولَئِكَ هُمُ الْمُفْلِحُونَ» (آل عمران-۱۰۴)

باید از میان شما جمعی دعوت به نیکی کنند و امر به معروف و نهی از منکر نمایند و آنها رستگارانند.

«الَّذِينَ إِذَا مَكَتَاهُمْ فِي الْأَرْضِ أَقَامُوا الصَّلَاةَ وَآتَوُا الزَّكَاةَ وَآمَرُوا بِالْمَعْرُوفِ

وَنَهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ وَلِلَّهِ عَاقِبَةُ الْأُمُورِ» (حج-۴۱)

یاران خدا کسانی هستند که هرگاه در زمین به آنها قدرت بخشیدیم نماز را بر پا می دارند و زکات را ادا می کنند و امر به معروف و نهی از منکر می نمایند و پایانبند همه کارها از آن خدا است.

«كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ لَبِئْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ» (مائده-۷۹)

آنها از اعمال زشتی که انجام می دادند یکدیگر را نهی نمی کردند چه بدکاری انجام می دادند.

امر به معروف و نهی از منکر در حقیقت به منزله یک پوشش اجتماعی برای محافظت جمعیت است، زیرا اگر مسئله امر به معروف و نهی از منکر در میان نباشد عوامل مختلفی که دشمن بقای وحدت اجتماعی هستند، همچون موریانه از درون، ریشه های اجتماع را می خورند، و آنرا از هم متلاشی می سازند، بنابراین حفظ وحدت اجتماعی بدون نظارت عمومی ممکن نیست!

در اینجا این سؤال پیش می آید که ظاهر (منکم امه) این است که این امت بعضی از جمعیت مسلمانان را تشکیل می دهد، نه همه آنها را، و به این ترتیب وظیفه امر به معروف و نهی از منکر جنبه عمومی نخواهد داشت بلکه وظیفه طایفه خاصی است، اگر چه انتخاب و تربیت این جمعیت وظیفه همه مردم است، و به عبارت دیگر این دو وظیفه واجب کفائی است نه عینی، با اینکه از دیگر آیات قرآن بر می آید که این دو وظیفه جنبه عمومی دارد، و به عبارت دیگر واجب عینی است نه واجب کفائی مثلاً در سوره «والعصر» می فرماید: همه مردم در زیانند جز آنان که ایمان و عمل صالح دارند و دعوت به حق و توصیه به صبر و استقامت می کنند طبق این آیه و مانند آن این دو وظیفه اختصاص به دسته معینی ندارد.

دقت در مجموع این آیات پاسخ سؤال را روشن می سازد، زیرا چنین استفاده می شود که امر به معروف و نهی از منکر دو مرحله دارد: یکی مرحله فردی که هرکس موظف است به تنهایی ناظر اعمال دیگران باشد، و دیگری مرحله دسته

جمعی که امتی موظفند برای پایان دادن به نابسامانی‌های اجتماع دست به دست هم بدهند و با یکدیگر تشریک مساعی کنند.

قسمت اول وظیفه عموم مردم است، و چون جنبه فردی دارد طبعاً شعاع آن محدود به توانایی فرد است، اما قسمت دوم شکل واجب کفایی بخود می‌گیرد و چون جنبه دسته جمعی دارد و شعاع قدرت آن وسیع و طبعاً از شئون حکومت اسلامی محسوب می‌شود.

این دو شکل از مبارزه با فساد و دعوت به سوی حق، از شاهکارهای قوانین اسلامی محسوب می‌گردد، و مسئله تقسیم کار را در سازمان حکومت اسلامی و لزوم تشکیل یک گروه نظارت بر وضع اجتماعی و سازمان‌های حکومت مشخص می‌سازد. سابق بر این در ممالک اسلامی (و امروز در پاره‌ای از کشورهای اسلامی مانند حجاز) با الهام از آیه فوق تشکیلاتی مخصوص مبارزه با فساد و دعوت به انجام مسئولیت‌های اجتماعی به نام اداره حسبه و ماموران آن به نام محتسب و یا آمرین به معروف وجود داشته است که مأمور بودند با همکاری یکدیگر با هر گونه فساد و زشت‌کاری در میان مردم، و یا هر گونه ظلم و فساد در دستگاه حکومت مبارزه کنند، و هم چنین مردم را به کارهای نیک و پسندیده تشویق نمایند.

بنابراین وجود این جمعیت با آن قدرت وسیع هیچ‌گونه منافاتی با عمومی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر در شعاع فرد و با قدرت محدود ندارد. با توجه به پیوندهای اجتماعی و اینکه هیچ کار بدی در اجتماع انسانی در نقطه خاصی محدود نمی‌شود، بلکه هرچه باشد همانند آتشی ممکن است به نقاط دیگر سرایت کند عقلی بودن این دو وظیفه مشخص می‌شود. به عبارت دیگر در اجتماع چیزی به عنوان ضرر فردی وجود ندارد، و هر زیان فردی امکان این را دارد که به صورت یک زیان اجتماعی درآید و به همین دلیل منطبق و عقل به افراد اجتماع اجازه می‌دهد که در پاک نگه داشتن محیط زیست خود از هر گونه تلاش و

کوششی خود داری نکنند. اتفاقاً در بعضی از احادیث به این موضوع اشاره شده است.

پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) یک فرد گنهکار، در میان مردم همانند کسی است که با جمعی سوار کشتی شود، و به هنگامی که در وسط دریا قرار گیرد تبری برداشته و به سوراخ کردن موضعی که در آن نشسته است بپردازد، و هرگاه به او اعتراض کنند، در جواب بگوید من در سهم خود تصرف می‌کنم! اگر دیگران او را از این عمل خطرناک باز ندارند، طولی نمی‌کشد که آب دریا به داخل کشتی نفوذ کرده و یکباره همگی در دریا غرق می‌شوند. پیا مبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) با این مثال جالب منطقی بودن وظیفه امر به معروف و نهی از منکر را مجسم ساخته، و حق نظارت فرد بر اجتماع را یک حق طبیعی که ناشی از پیوند سرنوشت‌هاست می‌داند.

امام باقر (علیه‌السلام) فرمود: امر به معروف و نهی از منکر دو فریضه بزرگ الهی است که بقیه فرائض با آنها برپا می‌شوند، و بوسیله این دو، راه‌ها امن می‌گردد و کسب و کار مردم حلال می‌شود، حقوق افراد تامین می‌گردد، و در سایه آن زمین‌ها آباد، و از دشمنان انتقام گرفته می‌شود و در پرتو آن همه کارها رو به راه می‌گردد.

پیغمبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) فرمود: کسی که امر به معروف و نهی از منکر کند جانشین خداوند در زمین، و جانشین پیامبر و کتاب او است.

از این حدیث به خوبی استفاده می‌شود که این فریضه بزرگ قبل از هر چیز یک برنامه الهی است و بعثت پیامبران و نزول کتب آسمانی همه جزء این برنامه است. مردی خدمت پیامبر آمد. در حالی که حضرت بر فراز منبر نشسته بود و پرسید: «من خیر الناس» از همه مردم بهتر کیست؟ پیامبر فرمود: «أمرهم بالمعروف و نهیهم عن المنکر و اتقاهم لله و ارضاهم» آن کس که از همه بیشتر امر به معروف و نهی از منکر کند و آن کس که از همه پرهیزگراتر باشد و در راه خشنودی خدا از همه بیشتر گام بردارد.

در حدیث دیگری از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل شده که فرمود: باید امر به معروف و نهی از منکر کنید و گرنه خداوند ستمگری را بر شما مسلط می‌کند که نه به پیران احترام می‌گذارد، و نه به خردسالان رحم می‌کند، نیکان و صالحان شما دعا می‌کنند ولی مستجاب نمی‌شود و از خداوند یاری می‌طلبند اما خدا به آنها کمک نمی‌کند و حتی توبه می‌کنند و خدا از گناهانشان در نمی‌گذرد. اینها همه واکنش طبیعی اعمال جمعیتی است که این وظیفه بزرگ اجتماعی را تعطیل کنند زیرا بدون نظارت عمومی، جریان امور از دست نیکان خارج می‌شود، و بدان میدان اجتماع را تسخیر می‌کنند، و اینکه در حدیث فوق می‌فرماید: حتی توبه آنها قبول نمی‌شود به خاطر آن است که توبه با ادامه سکوت آنها در برابر مفاسد مفهوم صحیحی ندارد مگر اینکه در برنامه خود تجدید نظر کنند.

علی (علیه‌السلام) می‌فرماید: «وَمَا أَعْمَالُ الْبِرِّ كُلُّهَا وَالْجِهَادُ فِي سَبِيلِ اللَّهِ عِنْدَ الْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَالنَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ إِلَّا كَنْفَتَهُ فِي بَحْرِ لُجِّي» (وسائل الشیعة/ج: ۱۶/ص: ۱۳۴) تمام کارهای نیک و حتی جهاد در راه خدا در برابر امر به معروف و نهی از منکر چون آب دهان است در برابر دریای پهناور!

این همه تأکیدات به خاطر آن است که این دو وظیفه بزرگ در حقیقت ضامن اجرای بقیه وظائف فردی و اجتماعی است، و در حکم روح و جان آنها محسوب می‌شود، و با تعطیل آنها تمام احکام و اصول اخلاقی ارزش خود را از دست خواهد داد. با اینکه به طور مسلم زندگانی دسته جمعی برای افراد بشر فواید و برکات فراوانی دارد و حتی این نوع مزایا انسان را وادار به زندگانی اجتماعی کرده است، ولی در مقابل آن محدودیت‌هایی نیز برای او به بار می‌آورد، و چون در برابر فواید بی‌شمار زندگی دسته جمعی ضرر این نوع محدودیت‌ها جزئی و ناچیز است لذا بشر از روز اول تن به زندگی اجتماعی داده و محدودیت‌ها را پذیرفته است، و از آنجا که در زندگی اجتماعی سرنوشت افراد به هم مربوط است، و به اصطلاح

افراد اجتماع در سرنوشت یکدیگر اثر دارند حق نظارت در اعمال دیگران حق طبیعی و خاصیت زندگی دسته جمعی است چنانچه این مطلب به طرز جالبی در حدیثی که سابقاً از پیامبر اکرم (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) نقل کردیم آمده است. بنابراین انجام این فریضه نه تنها با آزادی‌های فردی مخالف نیست، بلکه وظیفه‌ای است که افراد در مقابل یکدیگر دارند.

امر به معروف و نهی از منکر دارای دو مرحله است، مرحله نخست که جنبه عمومی دارد شعاع آن محدود است، و از تذکر و اندرز دادن و اعتراض و انتقاد نمودن و مانند آن تجاوز نمی‌کند، مسلماً یک اجتماع زنده باید تمام نفراش در برابر مفاسد دارای چنین مسئولیتی باشند.

ولی مرحله دوم که مخصوص جمعیت معینی است و از شئون حکومت اسلامی محسوب می‌شود، قدرت بسیار وسیعی دارد، به این معنی که اگر نیاز به شدت عمل و حتی قصاص و اجرای حدود باشد این جمعیت اختیار دارند که زیر نظر حاکم شرع و متصدیان حکومت اسلامی انجام وظیفه کنند.

بنابراین با توجه به مراحل مختلف امر به معروف و نهی از منکر، و حدود و مقررات هریک، نه تنها هرج و مرجی در اجتماع تولید نمی‌شود، بلکه اجتماع از صورت یک جامعه مرده و فاقد تحرک بیرون آمده به یک جامعه زنده تبدیل می‌گردد.

باید در انجام این فریضه الهی و دعوت به سوی حق و مبارزه با فساد دلسوزی و حسن نیت و پاکی هدف را فراموش نکرد، و جز در موارد ضرورت از راه‌های مسالمت‌آمیز وارد شد نباید انجام این وظیفه را مساوی با خشونت گرفت. ولی متأسفانه بعضی افراد به هنگام انجام این وظیفه، در غیر مورد ضرورت، از راه خشونت آمیز وارد می‌شوند، و گاهی متوسل به الفاظ زشت و زننده می‌گردند، ولذا می‌بینیم این نوع امر به معروف‌ها نه تنها اثر خوبی از خود نمی‌گذارد، بلکه گاهی نتیجه معکوس هم می‌دهد، در حالی که روش پیامبر (صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) و سیره ائمه

هدی(علیه‌السلام) نشان می‌دهد که آنها به هنگام اجرای این دو وظیفه آنها را با نهایت لطف و محبت می‌آمیختند، و به همین دلیل سرسخت‌ترین افراد به زودی در برابر آنها تسلیم می‌شدند.

جوانی به خدمت پیامبر آمد و عرض کرد: ای پیامبر خدا آیا به من اجازه می‌دهی زنا کنم؟! با گفتن این سخن فریاد مردم بلند شد و از گوشه و کنار به او اعتراض کردند، ولی پیامبر با خونسردی و ملایمت فرمود: نزدیک بیا. جوان نزدیک آمد، و در برابر پیامبر نشست. حضرت با محبت از او پرسید: آیا دوست داری با مادر تو چنین کنی؟! گفت: نه فدایت شوم! فرمود: همینطور مردم راضی نیستند با مادرانشان چنین شود، آیا دوست داری با دختر تو چنین کنی؟! گفت: نه فدایت شوم. فرمود: همینطور مردم درباره دخترانشان راضی نیستند، بگو ببینم آیا برای خواهرت می‌پسندی؟! جوان مجدداً انکار کرد و از سؤال خود به کلی پشیمان شد. پیامبر سپس دست بر سینه او گذاشت و در حق او دعا کرد و فرمود: خدایا قلب او را پاک گردان و گناه او را ببخش و دامان او را از آلودگی به بی‌عفتی نگاه دار، از آن به بعد منفورترین کار در نزد این جوان زنا بود! این بود نتیجه ملایمت و محبت در نهی از منکر.

در آیه ۱۱ سوره آل عمران امر به معروف و نهی از منکر بر ایمان به خدا مقدم داشته شده و این نشانه اهمیت و عظمت این دو فریضه بزرگ الهی است، به علاوه انجام این دو فریضه ضامن گسترش ایمان و اجرای همه قوانین فردی و اجتماعی می‌باشد و ضامن اجرا عملاً بر خود قانون مقدم است.

اگر این دو وظیفه اجرا نگردد ریشه‌های ایمان در دلها نیز سست می‌گردد و پایه‌های آن فرو می‌ریزد، و به همین جهات بر ایمان مقدم داشته شده است.

از این بیان نیز روشن می‌شود مسلمانان تا زمانی یک امت ممتاز محسوب می‌گردند که دعوت به سوی نیکی‌ها و مبارزه با فساد را فراموش نکنند، و آن روز

که این دو وظیفه فراموش شد نه بهترین امتند و نه به سود جامعه بشریت خواهند بود.

علی(علیه‌السلام) فرمود: اقوام گذشته به این جهت هلاک و نابود گشتند که مرتکب گناهان می‌شدند و دانشمندانشان سکوت می‌کردند، و نهی از منکر نمی‌نمودند در این هنگام بلاها و کیفرهای الهی بر آنها فرود می‌آمد، پس شما ای مردم! امر به معروف کنید و نهی از منکر نمایید، تا به سرنوشت آنها دچار نشوید.

شرط وجوب امر به معروف و نهی از منکر احتمال تاثیر است، ولی باید توجه داشت که گاهی بیان حقایق و وظائف الهی بدون احتمال تاثیر نیز واجب می‌شود. و آن در موردی است که اگر حکم خدا گفته نشود و از گناه انتقاد نگردد کم کم بدست فراموشی سپرده می‌شود و بدعت‌ها جان می‌گیرند و سکوت دلیل بر رضایت و موافقت محسوب می‌شود، در این گونه موارد لازم است حکم پروردگار آشکارا همه جا گفته شود هر چند اثری در گنهکاران نگذارد.

امر به معروف و نهی از منکر پایه‌های اساسی ساختن یک جامعه سالم محسوب می‌شود، لذا قرآن آنها از برنامه‌های اصلی بعد از قدرت و حکومت بیان می‌کند.

از امام صادق(علیه‌السلام) در تفسیر «كَانُوا لَا يَتَنَاهَوْنَ عَنْ مُنْكَرٍ فَعَلُوهُ» (مائده/۷۹) چنین نقل شده است: این دسته که خداوند از آنها مذمت کرده هرگز در کارها و مجالس گناهکاران شرکت نداشتند بلکه فقط هنگامی که آنها را ملاقات می‌کردند در صورت آنان می‌خندیدند و با آنها مانوس بودند.

نبی اکرم(صلی‌الله‌علیه‌وآله‌وسلم) در حدیث مفصلی از نشانه‌های قیامت اینگونه بیان می‌کنند که در آن زمان امر به معروف و نهی از منکر را زشت می‌دانند. به واسطه اهمیت و بیان سیمای جامعه آخرالزمان متن آنها بیان می‌کنیم.

«أشراط الساعة» نشانه‌های نزدیک شدن قیامت را می‌گویند که در منابع شیعه و اهل سنت در روایات بسیاری از آن بحث شده، یکی از مشروح‌ترین و جامع‌ترین احادیث در این زمینه حدیثی است که ابن عباس از پیغمبر گرامی

اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) در داستان «حجۀ الوداع» نقل کرده که بسیاری از مسائل را به ما می آموزد، و حاوی نکات فراوانی است، و روی همین جهت تمام آنرا در ذیل می آوریم.

او می گوید: ما با پیامبر اسلام (صلی الله علیه و آله وسلم) در حجۀ الوداع بودیم. حجۀ الوداع آخرین حجی است که پیامبر در سال آخر عمر خود بجا آورد. حضرت حلقه در خانه کعبه را گرفت و رو به ما کرده فرمود: آیا شما را از اشراط الساعة آگاه کنم؟ و سلمان در آنروز از همه به پیامبر (صلی الله علیه و آله وسلم) نزدیکتر بود. عرض کرد آری. رسول خدا (صلی الله علیه و آله وسلم) فرمود: از نشانه های قیامت تزییع نماز، پیروی از شهوات، تمایل به هواپرستی، گرمی داشتن ثروتمندان، فروختن دین به دنیا است، و در این هنگام است که قلب مؤمن در درونش آب می شود، آنچنان که نمک در آب، از اینهمه زشتی ها که می بیند و توانایی بر تغییر آن ندارد. سلمان گفت: آیا چنین امری واقع می شود ای رسول خدا؟ فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن زمان زمامدارانی ظالم، وزرایی فاسق، کارشناسانی ستمگر، و امنایی خائن بر مردم حکومت می کنند. سلمان پرسید: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به آن کس که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن هنگام زشتی ها زیبا، و زیبایی ها زشت می شود، امانت به خیانتکار سپرده می شود، و امانتدار خیانت می کند، دروغگو را تصدیق می کنند و راستگو را تکذیب!

سلمان سؤال می کند: آیا چنین چیزی واقع می شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن روز حکومت به دست زنان، و مشورت با بردگان خواهد بود، کودکان بر منابر می نشینند، و دروغ، ظرافت، و زکات، غرامت، و بیت المال غنیمت محسوب می شود! مردم به پدر و مادر بدی می کنند، و به دوستانشان نیکی و ستاره دنباله دار در آسمان ظاهر می شود. سلمان گفت: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری

سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن زمان زن با شوهرش شریک تجارت می شود (و هر دو تمام تلاش خود را در بیرون خانه و برای ثروت اندوزی به کار می گیرند) باران کم، و صاحبان کرم خسیس، و تهی دستان حقیر شمرده می شوند.

در آن هنگام بازارها به یکدیگر نزدیک می گردد، یکی می گوید چیزی نفروختم، و دیگری می گوید: سودی نبردم، و همه زبان به شکایت و مذمت پروردگار می گشایند!

سلمان گفت: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن زمان اقوامی به حکومت می رسند که اگر مردم سخن بگویند آنها را می کشند، و اگر سکوت کنند همه چیزشان را مباح می شمردند، اموال آنها را غارت می کنند و احترامشان را پایمال و خون هایشان را می ریزند، و دلها را پر از عداوت و وحشت می کنند، و همه مردم را ترسان و خائف و مرعوب می بینی! سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری، قسم به آن کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام چیزی از مشرق چیزی از مغرب می آورند (قوانینی از شرق و قوانینی از غرب) و امت من متلون می گردد! وای در آن روز بر ضعفای امت از آنها، و وای بر آنها از عذاب الهی، نه بر صغیر رحم می کنند، نه احترام به کبیر می گذارند، و نه گنهکاری را می بخشند، بدنهایشان همچون آدمیان است اما قلوبشان قلوب شیاطین! سلمان گفت: آیا این امر واقع می شود ای رسول خدا؟! فرمود: آری قسم به آن کس که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن زمان مردان به مردان قناعت می کنند، و زنان به زنان، و بر سر پسران به رقابت برمی خیزند همانگونه که برای دختران در خانواده هایشان!

مردان، خود را شبیه زنان و زنان خود را شبیه مردان می کنند، و زنان بر زین سوار می شوند (و به خودنمایی می پردازند) بر آنها لعنت خدا باد! سلمان عرض کرد: آیا

این امر واقع می‌شود ای رسول خدا! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان!

در آن زمان به تزیین مساجد می‌پردازند، آنچنان که معابد یهود و نصارا را تزیین می‌کنند، قرآن‌ها را می‌آرایند (بی‌آنکه به محتوای آن عمل کنند) مناره‌های مساجد طولانی، و صفوف نمازگزاران فراوان، اما دل‌ها نسبت به یکدیگر دشمن و زبان‌ها مختلف است!

سلمان گفت: آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن هنگام پسران امت مرا با طلا تزیین می‌کنند، و لباس‌های ابریشمین حریر و دیباج می‌پوشند، و از پوست‌های پلنگ برای خود لباس تهیه می‌کنند! سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع شدنی است ای رسول خدا! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام زنا آشکار می‌گردد، معاملات با غیبت و رشوه انجام می‌گیرد دین را فرو می‌نهند و دنیا را برمی‌دارند. سلمان گفت: آیا این امری شدنی است ای رسول الله! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام طلاق فزونی می‌گیرد، و حدی برای خدا اجرا نمی‌شود، اما با این حال به خدا ضرر نمی‌زنند خودشان زیان می‌بینند.

سلمان عرض کرد: آیا این امری شدنی است ای رسول خدا! فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام زنان خواننده، و آلات لهو و نوازندگی آشکار می‌شود، و اشرار امتم به دنبال آن می‌روند. سلمان گفت: آیا این شدنی است ای رسول خدا! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام اغنیای امتم برای تفریح به حج می‌روند، و طبقه متوسط برای تجارت، و فقرا برای آنها ریا و تظاهر! در آن زمان اقوامی پیدا می‌شوند که قرآن را برای غیر خدا فرا می‌گیرند، و با آن همچون آلات لهو رفتار می‌کنند، و اقوامی روی کار می‌آیند که برای غیر خدا علم دین فرا

می‌گیرند، فرزندان نامشروع فراوان می‌شود، و قرآن را به صورت غنا می‌خوانند، و برای دنیا بر یکدیگر سبقت می‌گیرند. سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا!

فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! این در زمانی است که پرده‌های حرمت دریده می‌شود، گناه فراوان، بدان بر نیکان مسلط می‌گردند، دروغ زیاد می‌شود، لجاجت آشکار، و فقر فزونی می‌گیرد و مردم با انواع لباس‌ها بر یکدیگر فخر می‌فروشند، باران‌های بی‌موقع می‌بارد. قمار و آلات موسیقی را جالب می‌شمردند، و امر به معروف و نهی از منکر را زشت می‌دانند. به گونه‌ای که مؤمن در آن زمان از همه امت خوارتر است قاریان قرآن و عبادت کنندگان پیوسته به یکدیگر بدگویی می‌کنند، و آنها را در ملکوت آسمان‌ها افرادی پلید و آلوده می‌خوانند. سلمان عرض کرد: آیا این امر واقع می‌شود ای رسول خدا! فرمود: آری، سوگند به کسی که جانم در دست او است، ای سلمان! در آن هنگام ثروتمند رحمی بر فقیر نمی‌کند، تا آنجا که نیازمندی در میان جمعیت به پا می‌خیزد و اظهار حاجت می‌کند، و هیچ‌کس چیزی در دست او نمی‌نهد! سلمان گفت: آیا این امر شدنی است ای رسول خدا! فرمود: آری سوگند به کسی که جانم به دست او است، ای سلمان! در آن هنگام رویضه سخن می‌گوید!

سلمان عرض کرد: پدر و مادرم فدایت باد ای رسول خدا! رویضه چیست؟ فرمود: کسی درباره محروم سخن می‌گوید که هرگز سخن نمی‌گفت و کسی اظهار نظر می‌کند که مجال اظهار نظر به او نمی‌دادند.

در این هنگام طولی نمی‌کشد که فریادی از زمین برمی‌خیزد، آنچنان که هر گروهی خیال می‌کنند این فریاد در منطقه آنها است.

باز مدتی که خدا می‌خواهد به همان حال می‌مانند، سپس در این مدت زمین را می‌شکافند و زمین پاره‌های دل خود را بیرون می‌افکنند، فرمود: منظورم طلا و نقره است، سپس به ستون‌های مسجد با دست مبارکش اشاره کرد و گفت:

همانند اینها! و در آن روز دیگر طلا و نقره‌ای به درد نمی‌خورد و فرمان الهی فرا می‌رسد. این است معنی سخن پروردگار «فَقَدْ جَاءَ أَشْرَاطُهَا» (محمد/۱۸)

بیاید عوض شوید، دانشمندان بگویند و بنویسند، جنگجویان پیکار کنند. تجار و زحمت‌کشانتان تلاش کنید، جوانانتان بیشتر و بیشتر درس بخوانند، و پاک شوند و تلاش کنند. آگاهی بیاندوزند. تا خون تازه‌ای در عروق جامعه‌ی شما به جریان بیفتد و آنچنان قدرت پیدا کنید که دشمن سرسختی که امروز یک وجب زمین را با خواهش پس نمی‌دهند تمام زمین‌ها را با التماس به شما برگرداند! ولی اینها حقایقی است که گفتنش آسان، و دانستن و باورکردنش مشکل و عمل کردن به آن مشکل‌تر است، ولی به هر حال باید در پرتو نور امید به پیش رفت.